



مجله  
الکترونیکی  
همجنسگرایان  
ایران

سال دوم ، شماره ۲۱ ، شهریور ماه ۱۳۸۵

آخرین شماره





## فهرست مطالب ▼

- ۱ ■ فهرست مطالب.....
- ۲ ■ سخن دست اندرکاران ماها.....
- ۳ ■ دیدگاه روانشناسان و روانپزشکان ایران در مورد پدیده همجنسگرایی و موانع بیان آن به مردم کشور - دکتر ب. ا.....
- ۹ ■ هنرهای زیبا و همجنسگرایی.....
- ۱۰ ■ چرا همه، چه همجنسگرا و غیر همجنسگرا می بایست برای حقوق همجنسگرایان مبارزه کنند؟.....
- ۱۴ ■ روبان سیاه - دختر لژیون.....
- ۱۷ ■ خواب های آشفته ذهن ما را چه کسی تعبیر خواهد کرد؟.....
- ۲۳ ■ حالا من می خوام زندگی مو رنگی کنم - مانی (لژیون).....
- ۲۵ ■ اهداف کوتاه و دراز مدت جنبش همجنسگرایان ایران.....
- ۲۸ ■ نامه های خوانندگان.....
- ۳۲ ■ همجنسگرایی زنان در تاریخ ایران.....
- ۳۴ ■ شناخت مفهومی واژه همجنسگرایی.....
- ۴۰ ■ جشن عشق - آرا، مانی، پویا، اوستا و آرمن.....
- ۴۵ ■ ظاهر سازان - مه اندیش (لژیون).....
- ۴۷ ■ فلش هایی از زندگی یک لژیون - آذر.....
- ۵۳ ■ فیلم نگار.....
- ۵۶ ■ همجنسگراهای عزیز، به همجنسگرا بودن خود ببالید.....
- ۵۸ ■ اخبار ایران و جهان.....
- ۶۱ ■ لحظه دیدار دو لژیون.....
- ۶۴ ■ اسمی برای اولین کافه همجنسگرایان در ایران - فرزاد.....
- ۶۵ ■ شوخی با طعم جدی - جدی با طعم شوخی.....

**ماها را به دوستان و**

**آشنایان خود معرفی کنید**

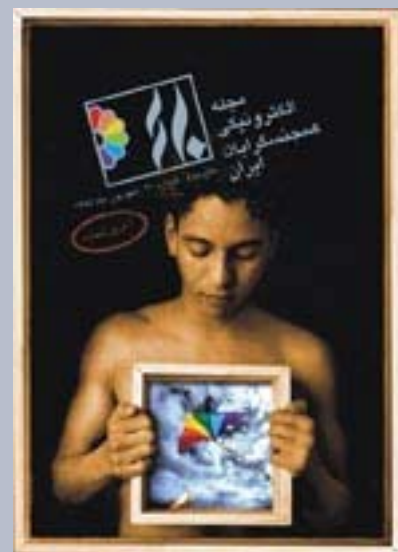
# ماها

آخرین شماره

مجله الکترونیکی همجنسگرایان ایران

تاریخ آغاز انتشار: آذر ماه سال ۱۳۸۳

شماره ۲۱، شهریور ۱۳۸۵ - ۶۶ صفحه



MAHA

The First Iranian GLBT e-Magazine  
September 2006, Issue 21

[majaleh\\_maha@yahoo.com](mailto:majaleh_maha@yahoo.com)

## ارتباط با ما ■

برای بیان نظرها و پیشنهادهای خود، و یا ارسال مطلب، عکس، نقد و همین طور اشتراک «ماها»، از نشانی پستی زیر استفاده کنید:

■ [majaleh\\_maha@yahoo.com](mailto:majaleh_maha@yahoo.com)

(پست الکترونیکی علاقه‌مندان به اشتراک ماهنامه «ماها» در لیست مشترکین وارد شده، پس از آن همزمان با انتشار شماره جدید، نسخه‌ای از آن برای مشترکین ارسال می‌شود.)



## سخن دست‌اندرکاران ماها

■ این آخرین شماره ی مجله ماها می باشد و با چاپ شماره ۲۱، انتشار ماها به پایان می رسد. به همین دلیل مطلب سردبیر را به "سخن دست‌اندرکاران ماها" تغییر داده ایم تا هر کدام از ما به طور مستقیم حرف و حدیث خود را با شما خوانندگان در میان نهد.

### ■ دل‌ارام - سردبیر لژیون ماها

شماره ی ۲۱ مجله ی ماها که پیش روی شماست آخرین شماره ی این مجله خواهد بود.

در ابتدای فعالیت‌م در ماها جزو معدود لژیون‌هایی بودم که فعالیت می‌کردم، و از این که چرا لژیون‌ها کمتر از گی‌ها فعالیت می‌کردند گله داشتم. همواره عقیده داشتم و دارم که روحیه ی مبارزه طلبی در ما همجنسگرایان به صورت ذاتی وجود دارد و در طول زمان هم با مواجه شدن با شرایط مختلف به دلیل گرایش‌ات جنسی مان این روحیه تقویت می‌شود و این تنها شامل حال گی‌ها نمی‌شود. خوشبختانه این روزها لژیون‌ها هم از لاک خود بیرون آمده‌اند و بیشتر از پیش در حال فعالیت کردن هستند و این واقعاً اسباب خوشحالی است.

امیدوارم توقف ماها باعث دل‌سردی دوستانم و به خصوص لژیون‌های فعال در ماها نشود، نگرانی بزرگ من این است که شما دوستان دست از کار بکشید و ناامید شوید. دوستان من، در این قایقی که شما سوار بر آن بودید و ما گردانندگان آن، حالا نوبت شماست که جای ما را بگیرید و ادامه ی راه دهید. تجربه ی بودن در ماها و فعالیت کردن در راه گسترش آگاهی مردم جامعه و شناختن و آشنایی با وجود خودم آنقدر زیبا بود و هست که دوست دارم این حس در تمام هم‌احساسانم هم به وجود بیاید.

ماها برای شخص من نقطه ی امیدی بود برای امیدوار بودن به بهبود وضعیت همجنسگرایان، محلی بود برای گفتن درد دل‌ها با هم‌احساسان و هم‌فکرانم، و کلاس درس ارزشمندی بود برای یاد گرفتن مسائلی که بی‌شک تا پایان عمر گرانمایه و مفید خواهند ماند. من در ماها یاد گرفتم که چطور بنویسم، چطور ارتباط برقرار کنم، چطور امیدوار باشم، چطور به خودم و احساسم افتخار کنم و مهم‌تر از همه چطور برای رسیدن به اهدافم مبارزه کنم.

بزرگترین آرزوی من این است که روزی را ببینم که همجنسگرایان ایرانی هم بتوانند در وطن خود و در کنار عزیزان خود، به گرایش جنسی خود افتخار کنند، بدون ترس و واهمه، بدون تردید و تشویش، سر را بالا بگیرند و بگویند "من یک همجنسگرا هستم".

ممکن است برای رسیدن به این آرزو راه‌درازی در پیش باشد، اما اولین قدم آن است که تک‌تک ما خود را باور کنیم، باور کنیم که انسانیم، بی‌گناه آفریده شدیم، نفس می‌کشیم، اندیشه داریم، احساس داریم، در مورد روش زندگی خود اختیار داریم، حریم خصوصی داریم و قبل از همه ی این‌ها، شخصیت داریم. اگر من همجنسگرا یک انسان کامل باشم، دیگر چه کسی توان این را دارد که این را نقض کند؟ اگر مردم به زندگی من به عنوان یک انسان کامل غبطه می‌خورند، پس بدانند که این انسان کامل یک همجنسگراست، نه فاسد است، نه جانی، نه منحرف. نه گوشه‌ی خیابان است، نه معتاد است و نه مروج ایدز و کثافت. همجنسگرایان در همه ی دنیا در اقلیت هستند. متأسفانه در ایران، به دلیل باورهای غلط و عرف‌های جامعه، قسمت کمی از این اقلیت شانس این را پیدا می‌کنند که وجود خود را به عنوان یک همجنسگرا بپذیرند. پس اطرافیان ما هم ممکن است



هیچ وقت در زندگی شان همجنسگرایی دیگری به جز من و شما را نشناختند. طبیعی است که قضاوت خود را در مورد من و شما به تمام همجنسگرایان تعمیم بدهند. از این روست که تاکید می‌کنم که علاوه بر وظیفه‌ای که بر دوش همه‌ی انسان‌هاست و آن همانا کامل بودن است، این وظیفه به طریق اولی بر گردن ماست، تا اطرافیان ما با شناختن مان، پی به حقیقت واژه‌ی همجنسگرا ببرند.

تعطیلی ماها به معنای سکوت گردانندگان آن و به خصوص خود من نیست، روحیه‌ای که ماها در من ساخته است، آن قدر باعث تقویت شخصیت من شده که مشتاقم تا پایان عمر برای خودم و هم احساسانم مبارزه کنم. این تعطیلی فقط به معنای نیاز زمانی برای تجدید قواست. من هم مثل همه‌ی خوانندگان ماها و شاید به مراتب بیشتر از آن‌ها، از این توقف غمگینم، اما به فردای روشن امید دارم و ایمان دارم که این حرکت ادامه دار خواهد بود.

این موج به وجود آمده توسط حرکت‌ها و فعالیت‌های مختلف همجنسگرایان، هر چند کوچک، در حال رشد و شکل‌گیری است، من و شما هم چه بخواهیم و چه نخواهیم سوار بر آن هستیم، چه بهتر که تلاش کنیم تا از آن عقب‌نمانیم، که اگر چنین شود بدون شک زودتر به ساحل مقصود خواهیم رسید.

□ □ □

#### ■ م. پرنده

امروز حرکت همجنسگرایان ایران به جایی رسیده که بتوان امیدوار بود که از حرکت باز نماند. چند سال پیش وقتی اولین وبلاگ‌های همجنسگرایان متولد شدند، وقتی تعداد وبلاگ‌ها به انگشتان دست هم نمی‌رسید و تک‌تک آنها سعی در تشویق دیگران به حرکت داشتند، هیچ‌کس تصور نمی‌کرد که چند سال بعد همجنسگرایان ایران صاحب چند مجله، یک سازمان و ده‌ها وبلاگ شوند.

از آن روزهای ابتدایی که همجنسگرایان در چند وبلاگ محدود با چنان خلوص و صمیمیتی می‌نوشتند که هر خواننده‌ای را به وجد می‌آورد من نیز سعی در به زبان آوردن درد و دل خویش دستم در وبلاگ (منو گنجشکای خونه). آن موقع وقتی شبانه در اتاق کوچکم می‌نشستم و با لحن کودکانه شکوه می‌کردم هرگز تصور نمی‌کردم که روزی را ببینیم که رنج ما به گوش سازمان‌های بین‌المللی برسد و فلانی و بهمانی در مورد ما اظهار نظر کنند و شخصیت‌های بزرگ فرهنگی و هنری و سیاسی، دست‌یاری به سوی ما دراز کنند.

وبلاگ (پرنده مردنیست) را زمانی ساختم که جای ادبیات داستانی را به شدت در میان نوشته‌های همجنسگرایان خالی احساس کردم و بنا به علاقه و تجربه خود فیلمنامه بلند "تنها" را به نگارش در آوردم. پس از اتمام "تنها" وبلاگ (پرنده مردنیست) یکی از قربانیانی بود که با حمله ناجوانمردانه پرشین بلاگ رو به رو شد و به خاطر رعایت نکردن توافق‌نامه پرشین بلاگ بسته شد. توافقی که هیچ‌گاه نفهمیدیم کجایش را رعایت نکردیم.

و ماها در این زمان متولد شد. به حق می‌توان گفت که انتشار ماها هشیارانه‌ترین و کارآمدترین حرکت همجنسگرایان ایران در مقابله با سانسور بود. مجله ماها نیز در بدو تولد تصور نمی‌کرد که در کمتر از دو سال به جایی برسد که امروز رسیده. ماها ۲۱ شماره منتشر شد و در این مدت سعی داشت قسمتی از صدای همجنسگرایان ایرانی باشد.

در طی این ۲۱ شماره بودند عده‌ای خود بین بی‌کمک که از هیچ حرکتی در تیشه زدن به ریشه ماها غفلت نکردند و هیچ‌کس از ایشان نپرسید که شما خود چه در چننه دارید؟ شما که شیشه عمرتان تعداد کامنت‌های وبلاگتان است و تمجید در و همسایه.



اما با تمامی این حرف ها ماها با تنها پشتوانه ای که داشت یعنی همّت دست اندرکارانش منتشر شد و توانست به جایی برسد که امروز با افتخار اعلام کند که به نتیجه ای که در نظر داشت رسیده و حالا که کارش را تمام کرده وقت خداحافظی است.

شکّی نیست که رفتن ماها حرف و حدیث های خودبینان بی کمک را به همراه خواهد داشت که بدون شک نه تنها خدشه ای به حرکت به وجود آمده توسط ماها وارد نخواهد کرد، بلکه ماها را جاودانه تر نیز می کند. که گفت:  
بر دیوار کدام غار گمشده خاک می خورد..... نام حسین و عیسی.... اگر نبود عنایت یزید و یهودا؟  
با امید اینکه حرکت همجنسگرایان ایران در ۵ سال آینده و ۵ ساله های آینده، همان قدر بزرگ و غیر قابل پیش بینی باشد که حرکت مان در ۵ سال گذشته بود.

□ □ □

### ■ مهدی

قطار ماها به آخرین و بیست و یکمین ایستگاه خود رسید و من خوشحال ام. خوشحال ام از این که من هم یکی از پنج گرداننده ای آن بودم و به اندازه ای خودم سهمی در آن داشتم.

من خوشحال ام که با همه ای انتقادهایی که به عنوان یک خواننده از ماها داشتم، همکاری جدی و پیگیرم را با مجله ادامه دادم تا به امروز. خوشحال ام که ماها به "مرگ طبیعی" مرد، و نه از گزند حادثه ها و تلخی ها، خوشحال ام از این که ثابت کردم به خودم که در کنار وبلاگ نویسی و فعالیت های دیگر، می شود از این کارها هم کرد. و خوشحال ام از زمان هایی که به ماها صرف شد.

انگار هنوز هم همان روزی است که در بحبوحه ای بسته شدن وبلاگ های پرشین بلاگ (حدود دو سال قبل) ایمیلی گرفتم از کسی که پیشنهاد مجله ای به اسم ماها داده بود و من هم، با لبخندی به لب آرزوی موفقیت کردم و در دل، امیدی به انتشار حتا یک شماره هم نداشتم. باور نمی کردم اما که پس از چند شماره، من هم عضوی باشم از این حلقه و باور نمی کردم که ماها برسد به اینجا که هست. و حالا ما رسیده ایم به اینجا و من خوشحال ام.

تلاش دسته جمعی چندین و چندماهه ای ماها پر بود از حرف ها و حدیث ها و ماجراها، پر بود از تبادل نظر و ایمیل زدن به چند همکار که یکی شان را هم ندیده ای، پر بود از آخر ماه های پر استرس به موقع درآمدن مجله. و خیلی چیزهای دیگر که مثل رازی دوستانه و ابدی، در میان حلقه ای ماها ماندگار خواهد بود.

همین جا هم شاید، اسم باید ببرم از آرش عزیز، که تا شماره های ۱۴ و ۱۵ همراه ماها بود با صفحه آرایی و پی دی اف کردن مجله و حق بزرگی به گردن ماها دارد. او بی خبر رفت و حیف بود که اینجا یادی نکنیم از او...

ماها به اتمام رسیده و ایده هایی هست هنوز، که عملی نشدند، حرف هایی که نزدیم، و کارهایی که ماند و نکردیم. ما، اهالی ماها، خسته ایم، گرفتاریم، و به پیش بردن مجله دیگر در توان ما نیست؛ اما، (یک امای بزرگ!) ما به همه ای چیزی که می خواستیم رسیدیم و حتا هم چیزی بیشتر از آن. و این یعنی این که سوخت این قطار در آخرین ایستگاه تمام شده است. و من خوشحال ام.

من و دوستان ام در ماها، امروز از زمین بازی به رختکن آرشپوها و خاطره ها می رویم تا میدان را در اختیار بازیکنانی شاداب تر و پرمایه تر بگذاریم. ما می رویم و امیدوار که چرخ این جنبش با مهره هایی قوی تر از ما، قدرتمندانه تر بگردد.

ایدون باد!

□ □ □



## ■ وارانند- سردبیر گی مجله ماها

### مطلب خداحافظی شماره ۲۱

بیشتر انسان ها وقتی راهی را شروع می کنند، معمولاً آنقدر در ماجراها و جنبه های فرعی کار غرق می شوند که از خاطر می برند روزی این راه به پایان خواهد رسید و ساعت خداحافظی هم وجود دارد. بله هر آغازی را پایان است و هر شروعی را خاتمه ای.

خداحافظی؛ واژه ای که هیچ کس دوست ندارد نه بر زبان آورد و نه به گوش بشوند. خصوصاً وقتی ماه ها با دوستانی باشی که درد دل ها و صحبت هایشان را خوانده ای و شنیده ای. در این چند ماه در کنار دوستانی بودیم که لطف بی دریغ شان مایه می دلگرمی و پشتوانه ی ادامه ی این راه پر فراز و نشیب بود.

راهی که گرچه قدمتی کمتر به دو دهه دارد ولی راهیست که قرن هاست در دستور کار انسانهای آزاد اندیش قرار داشته است و ما نیز قدم هایی ناچیز در جهت رشد و تعالی این راه برداشتیم تا کاری کرده و ساکت ننشسته باشیم تا دیگران برای ما تعیین تکلیف کنند و مشتکی ایده و نظر را با استدلال های آبکی و کم مایه به خوردمان بدهند.

در ماهها و روزهایی که گذشت، تمام هم و غم ما این بود که از غم دوستان مان بکاهیم، تا چراغی روشن کرده باشیم در شب تیره ی روزگار همجنس گرایانی که تحت فشار های مختلفی قرار دارند، کسانی که از جنس خودمان بودند و ما بر آن شدیم تا دستشان را بفشاریم و بگوییم همه از یک جنسیم و نیاز و احساس ما نباید باعث تحمل تبعیض از سوی جامعه ای شود که خود بر اثر ندانم کاری و نا آشنایی با مسائل امروزه، در زیر چنگال فشار و خفقان بسر می برد.

سعی کردیم انسانیت را جایگزین معیارهای سطحی انتخاب افراد کنیم تا جنسیت را در کردار انسانی حل کرده باشیم. هدف ما مبارزه با تبعیض بود، تبعیض در هر زمینه ای، خواستیم تا در راه روشنگری کاری کرده باشیم، گرچه کارستان نبود اما خالی از بهره هم نبود. بهره ما پیوندی بود که میان هزاران همجنس گرای تنها در ایران برقرار کردیم و باعث شدیم که در پرتو کلمات و جملات نور آمیدی بر دل های بی تاب انسان هایی

بیفشانیم که در زیر باران سئوالات ذهنی خود، که چرا مغایر با انسان های دیگر آفریده شدند و در گیر و دار طبیعی و غیر طبیعی بودن احساسشان خرد و خمیر می شدند.

خواستیم تا یاد آوری کرده باشیم که این ما نیستیم که متفاوتیم بلکه این جامعه ی محدود ماست که ما را غیر معمول می داند و متاثر از آن هزاران هزار همجنسگرای ایرانی آن طور که باید نه خود را می شناختند و نه می دانستند که هستند، چه هستند و به کجا می خواهند بروند. ادعایی نداریم بر آن که هدایتگر بوده ایم، نه! اما روشنگر بوده ایم این کوره راه یاس و نا امیدگی را... در پایان، نوید می دهیم که این راه را انتهای نیست و اگر ما، مجموعه ی همکاران در ماهها، بنا بر دلایلی از ادامه ی انتشار ماها معذور هستیم، اما قلم را بر زمین نخواهیم گذاشت و اجازه نمی دهیم تا ماه تبدیل بر فرد شود. به امید پیروزی و بهروزی یکایک همجنسگرایان و دوستان و همراهان.....

شهریور ماه ۱۳۸۵

□ □ □

■ برای توضیحات بیشتر در مورد تعطیلی ماها لطفاً مطلب "خواب های آشفته ذهن ما را چه کسی تعبیر خواهد کرد؟" را هم بخوانید.



## دیدگاه روانشناسان و روانپزشکان ایران در مورد پدیده همجنسگرایی و موانع بیان آن به مردم کشور

■ دکتر ب. ا. متخصص روانپزشکی

■ **مقدمه:** قبل از آغاز سخن می بایست خودم را معرفی کنم. من دکتر ب. ا. متخصص روانپزشکی هستم و در تهران مشغول درمان و مشاوره می باشم. بنده گی هستم و همجنسگرایی خودم را پذیرفته ام. حال قصد دارم در مورد مسائل همجنسگرایان برای شما عزیزان سخنانی عرض بنمایم. ابتدا بر خود واجب می دانم از مدیریت محترم مجله ماها به خاطر انتشار مجله و این که این فرصت را به بنده واگذار نموده اند، قدردانی کنم.



◀ در مورد پدیده همجنسگرایی انجمن روانپزشکان آمریکا در سال ۱۹۷۳ اعلام کرد که این گرایش جنسی کاملاً طبیعی است و هیچگونه انحراف جنسی نمی باشد و در کتابچه تشخیصی و آماری اختلالات روانی (DSM - IV) از لیست انحرافات جنسی حذف کرد. عده ای از متخصصان بیان کردند که این عمل انجمن روانپزشکان آمریکا تحت فشار پارلمان آمریکا بوده است و عده ای دیگر گفتند این کار بدون هیچ تحقیق علمی صورت گرفته و بر اساس Randomized (به صورت آمار تصادفی نشان دادن) بوده است. سپس چند سال بعد سازمان بهداشت جهانی (WHO = World Health Organisation) در کتابچه دسته بندی بیماری ها (ICD 10) اعلام کرد که همجنسگرایی نمی تواند انحراف یا اختلال روانی باشد بلکه یک گرایش جنسی طبیعی است.

حالا بد نیست تفاوت روانشناس و روانپزشک را هم مختصراً شرح دهم؛

روانشناس: شخصی که در رشته روانشناسی پذیرفته و درجه لیسانس تا دکترا را اخذ کرده است.

روانپزشک: شخصی که در رشته پزشکی پذیرفته شده و درجه پزشک عمومی را اخذ کرده و سپس در رشته تخصصی

اعصاب و روان پذیرفته شده و دوره رزیدنتی را گذرانده باشد.

در این مقاله بنده سعی دارم تا دیدگاه های رایج در کشور در مورد همجنسگرایی را بیان کنم و از تحریر تاریخچه، اتیولوژی

(علت شناسی)، اپیدمیولوژی (همه گیری)، انسیدانس (شیوع) جنبه های اجتماعی فلسفی و... همجنسگرایی به علت موضوع

مقاله خودداری کرده ام.

در حال حاضر در هر دو گروه روانشناس و روانپزشک در کشور دو دسته وجود دارند: آنهایی که مسایل جنسی را زیاد عنوان

نمی کنند و همجنسگرایی را جزو انحرافات جنسی دسته بندی می کنند و دوم کسانی که به علت دانش و معلومات بیشتر در

زمینه اعصاب و روان این مورد را کاملاً نرمال قلمداد می کنند.

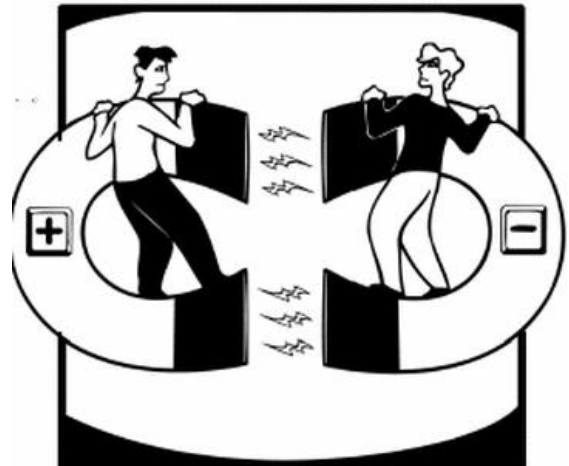


جای هیچ صحبت اضافه نیست که بخواهیم در مورد گروه اول بحث کنیم چون نظر منفی آنها جای بحث دیگر دارد و مجله پرمحتوای ماها بحث در این زمینه را در بخش های دیگر مجله با عناوینی تحت عنوان سیاست یا فرهنگ یا اجتماع به رشته تحریر در آورده است.

بنده به عنوان پزشک متخصص اعصاب و روان (روانپزشک) جزو گروه دوم هستم و این مورد را کاملاً نرمال قلمداد می نمایم.

پس تا اینجا مشخص شد دیدگاه ها به دو دسته - و + تقسیم میشوند حال که دیدگاه صحیح و منطقی را در گروه دوم یافتیم به تفسیر آن می پردازیم و موانع بیان آن را بررسی می کنیم.

دیدگاه متخصصین روان نسبت به سایر پزشکان نسبت به مسایل جنسی بسیار وسیع تر است و مسایل جنسی را از تمامی جنبه ها بررسی می کنند. امروزه در تمام رفرانس های (منابع و مراجع) روانپزشکی و روانشناسی از همجنسگرایی به عنوان یک گرایش جنسی نرمال یاد می شود. با این وجود عده ای از متخصصان ایران این مورد را هنوز انحراف جنسی می دانند. این رای مخالف این دسته از متخصصان و عدم پذیرفتن این اصل حاکی از تعصب سخت و سنتی



بودن طرز فکرشان می باشد. در کل اگر یک متخصص اعصاب و روان جوان (مثل خود بنده) طرفدار فرمایش این دانشمندان باشد، در گذراندن درجات علمی و دوره های فوق تخصصی و اشتغال در بیمارستان های دانشگاهی به مشکلات بزرگی بر خواهد خورد.

در عده ای دیگر از متخصصان ایران این اتحاد نظر وجود دارد که این مورد (همجنسگرایی) کاملاً نرمال است و وقتی به چهره این دانشمندان نگاه می کنیم حدود ۹۹٪ آنها از روانپزشکان پیشکسوت و سن بالا هستند در حالی که چهره های جوان در این میان کمتر هستند.

در مجموع آن دسته از اساتیدی که همجنسگرایی را نرمال می دانند هیچ تفاوتی میان آنها و افراد دگرجنسگرا قائل نمی شوند و تفاوت آنها را فقط در گرایش جنسی (Sexual orientation) می دانند. ما به پدیده همجنسگرایی به عنوان یک نوع دیگر زندگی می نگریم و افراد همجنسگرا (چه گی و چه لزیبن) را عاری از هرگونه انحراف جنسی می دانیم.

همان گونه که افراد هتروسکشوال (دگرجنسگرا) می توانند مبتلا به انواع اختلالات روانپزشکی و جنسی شوند، افراد هموسکشوال (همجنسگرا) هم این قابلیت را دارند. ابتلا به بیماریهای روان ربطی به گرایش جنسی ندارد. به بیان ساده هیچ تفاوتی میان همجنسگرایان و دگرجنسگرایان وجود ندارد مگر در گزینش شریک زندگی.

حال چرا ما به عنوان افرادی که در این رشته تحصیل کرده ایم نمی توانیم در مورد این نوع زندگی در رسانه ها و مطبوعات کشور سخنی به زبان بیاوریم؛ با توجه به این مهم که تمامی اخبارها در این کشور می بایست از فیلتر وزارت فرهنگ و اخبار پزشکی هم علاوه بر فیلتر وزارت فرهنگ می بایست از فیلتر وزارت بهداشت) نیز بگذرد، پس بیان طبیعی بودن همجنسگرایی عملاً غیر ممکن خواهد بود.

در اینجا بد نیست به نحوه برخورد و تدریس در مورد پدیده همجنسگرایی در دانشگاه های کشور را هم بیان کنم. اساتید دانشگاه ها هم در برخورد به همجنسگرایی دو برخورد متفاوت دارند؛





دسته اول اساتیدی هستند که به دلیل باور و اعتقادات مذهبی خود و مذهبی بودن افراطی، همجنسگرایی را جزء انحرافات جنسی به دانشجویان معرفی می کنند. این افراد در هنگام تدریس به دانشجویان تمام فاکتورهای اختلالات و انحرافات روانی و جنسی را به نحو اشتباه و عجیب و غریبی با همجنسگرایی پیوند می زنند تا دانشجویان را قانع کنند که همجنسگرایی یک انحراف است. ولی خوشبختانه دانشجویان و رزیدنت ها آگاه هستند و با نگاهی وسیع و صحیح به همجنسگرایی می نگرند و به گزافه گویی های این گونه اساتید توجهی نمی کنند و همجنسگرایی را نرمال می دانند.

بخشی از اساتید هم هستند که به علت موقعیت و درجه علمی شان و نیز بخاطر باقی ماندن در پست و مقام و ارتقاء رتبه شغلی در دانشگاه ها، همجنسگرایی را به عنوان انحراف جنسی معرفی می کنند. این اساتید وظیفه اصلی خود یعنی پزشکی را بخاطر منافع مادی زیر پا می گذارند؛ یعنی چون طبق قانون این حکومت همجنسگرایی جرم محسوب می شود، چنانچه مثلاً رئیس گروه روانپزشکی دانشگاه علوم پزشکی... همجنسگرایی را طبیعی معرفی کند، چندی بعد از سمت خود برکنار می شود. پس می بینید که ریاست در کشور ما به دست چه کسانی افتاده.

دسته ای از اساتید دانشگاه ها هستند که مقام و درجه برای شان مهم نیست و حرفه و بیان علمی مسائل برایشان در درجه اول اهمیت است. این اساتید هنگام تدریس مبحث گرایش جنسی ابتدا به تمام فاکتورهای طبیعی و غیر طبیعی پرداخته و در بررسی خصوصیات روانی و رفتاری گرایش به همجنس با استناد به (DSM – IV) همجنسگرایی را به دانشجویان شرح داده و طبیعی بودن آن را تأیید می کنند.

در قانون جزایی کشور ایران همجنسگرایی جرم محسوب شده، و فرد همجنسگرا مجرم شناخته می شود و مجازات فرد همجنسگرا رجم (سنگ سار) است؛ پس تا کاری نکنیم و این قانون قدیمی را تغییر ندهیم نمی توانیم حق خود را به عنوان یک انسان همجنسگرا بدست بیاوریم. این مهم میسر نمی شود مگر خودمان بخواهیم و انقلابی بیا کنیم.

عده ای (مثل پدرها، مادرها، مسئولین و...) اگر به خودشان زحمت بدهند و کمی از افراد مطلع و سایر مراجع و منابع تایید شده مثل اینترنت و ژورنال های موجود در کشور مثل نشریه ماها استفاده کنند و معلومات خود را افزایش دهند به زودی در می یابند که عشق به همجنس واقعا یک عشق سالم است و هیچگونه انحراف یا اختلال یا ناهنجاری نمی باشد. امیدوارم روزی برسد که همجنسگرایان این کشور هم آزادانه و با افتخار زندگی کنند. در هیچ کجای جهان و در هیچ دوره ای از تاریخ ندیده ایم که حکومتی حقی را بدون درخواست های مکرر و بدون هیچ حرکتی به گروهی بدهد. پس این ما همجنسگرایان ایران هستیم که باید حق مان را مطالبه کنیم تا موفق شویم.

در پایان لازم می دانم از همکاری دوست پسر و همکارم جناب آقای دکتر ش.د نهایت سپاسگذاری را به عمل آورم که ایشان در قسمت های مختلف این مطلب به نوعی سهیم بودند. از تمام زحمات ایشان نهایت قدردانی را می نمایم و آرزوی موفقیت بیشتر در تمام مراحل زندگی و نیز در زمینه علمی را از خداوند خواستارم.

به امید آن روز که همجنسگرایی در ایران شناخته شود.

با آرزوی موفقیت برای همه شما عزیزان: دکتر ب. اروانپزشک

تهران - ۶ آگوست



## هنرهای زیبا و همجنسگرایی



◀ بسیاری از منتقدین، تولد آفرینش های هنری که بعدها به هنر همجنسگرایی (Gay art) معروف شد را ناشی از تحولات جریان معروف به استون وال در اواخر دهه شصت میلادی می دانند. بدون شک استون وال و شروع جنبش همجنسگرایان در رشد و نمو هنر همجنسگرایان نقش داشت ولی این هنر قبل از استون وال هم حضور داشت و هرچند بعد از استون وال جهشی به خود گرفت با این همه به نوبه خود به رشد و تعالی جنبش همجنسگرایان هم کمک زیادی کرد. وقتی صحبت از هنر همجنسگرایی می شود منظور تنها عکاسی یا کشیدن طرح های اروتیکی از بدن های لخت مردانه / پسرانه نیست بلکه اشاره به آن چیزی است که به عنوان هنرهای زیبا در جامعه معروفیت دارد، می باشد و عکاسی ژورنالیستی، تبلیغات، مجسمه سازی، رقص، نقاشی، طراحی و غیره همه را در بر می گیرد.

هر چند که طراحی و کشیدن بدن های لخت و کلا همواروتیسم

همجنسگرایانه از ابتدا مورد توجه هنرمندان همجنسگرا بوده اما در دهه هفتاد وقتی جنبش همجنسگرایان در غرب از بار سیاسی بیشتری نسبت به امروز برخوردار بود (زمانی که لغو غیر قانونی بودن همجنسگرایی در قانون هدف بلاواسطه جنبش های همجنسگرایان بود)، هنرمندان همجنسگرا بیشتر کارهای خود را حول ثبت شرایط و مبارزات همجنسگرایان متمرکز کرده بودند لذا عکاسی ژورنالیستی، آزادی جنسی، سرکوب و مبارزه انسان برای یافتن خویش خویش بیشتر از دیگر موضوعات در کارهای این دوره هنرمندان همجنسگرا دیده می شد.

بحران ایدز در دهه هشتاد که جان بسیاری از همجنسگرایان غربی را درو کرد، به نوعی بحران در همه عرصه های فعالیت همجنسگرایان از جمله هنرهای همجنسگرایان منجر شد.

این باعث شد که ذهن هنرمند همجنسگرا تنها زیبایی بدن مردانه، شادی و لذت را نبیند بلکه در کنار آن، به موضوع مضمحل شدن بدن، پیری، مرگ، بیماری، رنج از دست دادن عزیزی و مسائلی از این دست هم توجه نماید.

در دهه نود وقتی تابلوی تبلیغ شورت مردانه با آرم کالوین کلااین در میدان مرکزی نیویورک آویزان شد، خود به نقطه عطفی در موضوع هنر همجنسگرایانه در بخش تبلیغات تبدیل شد.

امروز هنر تبلیغات همجنسگرایان تقریباً به همه عرصه های دیگر کشیده شده، از لباس گرفته تا ادکلن، از ماشین گرفته تا شیشه های مشروب و....

درآمدی که شرکت ها و مؤسسات از ناحیه تبلیغات خود در وسایل ارتباط جمعی همجنسگرایان عاید خود می کنند آنچنان بالا است که بسیاری از آنها را به حامیان سرسخت حقوق همجنسگرایان تبدیل کرده است.

هر چند که امروزه تولیدات هنری همجنسگرایان در کشورهای آزاد به موزه ها راه یافته و در معرض عموم قرار می گیرند با این همه کماکان به عنوان نماینده یک خرده فرهنگ با آن برخورد می شود که در واقع بازتابی است از نقش و جایگاه همجنسگرایان در جامعه.



بد نیست به این هم اشاره شود که همان طور که همه نقاشی های هنرمندان همجنسگرا هنر زیبا محسوب نمی شوند، به همان نسبت هم هر تصویر لختی ضرورتاً به معنای پورنوگرافی به حساب نمی آید (بگذریم از این که مرز بین اروتیک و پورنوگرافی روزبه روز رقیقتر می شود- اگر قائل به چنین تفکیکی باشیم) و کلاً بحث و دعوی بین مدافعان و مخالفان اروتیک و پورنو در جامعه همجنسگرایان خریداری ندارد.

در باره حضور هنر همجنسگرایانه در کشور خودمان باید گفت که در موزه هنرهای معاصر در تهران تابلویی از فرانسیس بیکن نگهداری می شود که با توجه به موضوع آن (همجنسگرایی و همجنسگرا بودن خود طراح) برای مدت ها از دید مردم پنهان نگه داشته می شد. تابلوی مورد اشاره ما که در بالای همین مقاله دیده می شود توسط محمد رضا شاه، پادشاه فقید ایران خریده شده بود و در موزه هنرهای معاصر نگه داری می شد ولی به محض روی کار آمدن روحانیون این تابلو را به بهانه "عفت و..." به انبار موزه منتقل کردند. در دو سه سال اخیر بندها شل تر شده اند و این تابلوها را در معرض تماشای عموم قرار داده اند و حتی یکسال پیش بعضی از آثار بیکن را برای نمایش در یکی از موزه های انگلیس به آنها قرض دادند. فرانسیس بیکن که خود همجنسگرا بود، در نقاشی تحت تاثیر نقاشی پیکاسو و جریان سوررئالیسم قرار داشت و وقتی در سال ۱۹۹۲ در سن ۸۲ سالگی در گذشت به عنوان یکی از هنرمندان بزرگ انگلیسی شهرت داشت. خود بیکن در مورد استقبال عمومی از آثار خود می گوید: "اوه، اینجا اصلاً کارهای مرا دوست ندارند. شاید به خاطر توحش و بیرحمی که در آنها مشاهده می کنند، یا شاید به خاطر همجنسگرایی، که فکر می کنم در کارهایم دیده می شود. من نمی روم جار بزنم که گی هستم اما ایدز همه چیز را بدتر کرده." طبق تعریف دوستی با تجربه، در زمان شاه تعدادی از همجنسگرایان هنرمند رقااص خارجی از جمله از کشور سوئد هم برای نمایش رقص به ایران آمده اند. که با استقبال بسیاری مواجه شده بودند.

در مجلات همجنسگرایان ایران، در رابطه با خلاقیت هنری تنها در مورد بخش تولیدات ادبی و فیلم مطلب و مقاله نوشته شده و از عرصه های دیگر از جمله نقاشی، موسیقی، عکاسی و مجسمه سازی حرف چندانی گفته نشده است. بدون شک در همین دوران ما هنرمندانی در بین همجنسگرایان کشور در این رشته ها کار و فعالیت می کنند اما با توجه به تابو بودن جنسیت و بدتر از آن ممنوعیت همجنسگرایی در قانون ناعادلانه، هنرمندان همجنسگرا چه بسا که تولیدات هنری خود را مخفی نگه دارند یا پرداختن به آن را به آینده موکول کرده اند. اما با همه فشار و ممنوعیت ها می توان راهی به بیرون پیدا کرد و این گونه تولیدات هنری را تا آنجا که امکانش هست در دسترس عموم قرار داد. چه این عرصه خود یکی از عرصه های مهم اعلام حضور همجنسگرایان در جامعه است و زیبایی شناسی نهفته در هنر قابلیت و توان این را دارد که اذهان بسیاری را متحول سازد. برای نمونه در سال های حکومت آپارتاید در آفریقای جنوبی هر چند که همجنسگرایی ممنوعیت کامل نداشت با این همه فضا برای هنرمندان همجنسگرا هم چندان مساعد نبود و همه چیز تحت الشعاع مبارزه با نژادپرستی بود. اما بعد از سرنگونی رژیم آپارتاید، همجنسگرایان هنرمند آفریقای جنوبی تابلوهایی خود را که در ایام آپارتاید نقاشی کرده بودند گردگیری کرده و در معرض عموم قرار دادند که همه را متعجب کرد، چه در تصویر در آوردن اروتیسم همجنسگرایانه و برجسته کردن بخشی از جنسیت انسان سنگ گذاشته بودند. استقبال از کارهای این هنرمندان به حدی بود که تعدادی از آنها برای نمایش کارهای خود حتی از موزه ها و گالری های کشورهای اروپا و آمریکا هم دعوت نامه دریافت کردند.

امید که این مطلب مورد توجه همجنسگرایان هنرمند و دیگر علاقه مندان قرار گرفته و ما شاهد خلاقیت های هنری آنان

باشیم.

■ چند لینک برای علاقه مندان:

<http://www.leslielohman.org/links.html>

<http://www.gaypaintings.com/magazine>

[http://www.gaypaintings.com/links\\_art8.htm](http://www.gaypaintings.com/links_art8.htm)



## چرا همه، چه همجنسگرا و غیر همجنسگرا می بایست برای حقوق همجنسگرایان مبارزه کنند؟



◀ خنده دار تر از این نیست که در این دور و زمانه و با این همه پیشرفت هنوز کسانی هستند که فکر می کنند همجنسگرایی انتخابی است. آخر چرا شخصی یک روز تصمیم می گیرد همجنسگرا شود وقتی که می داند و حس می کند که همجنسگرا بودن چه سختی ها و نامالایمات برایش به همراه می آورد؟

حکومت هایی هستند که با هزار حيله، فریب افکار و تبلیغ غلط ازباورهای مذهبی، دست آوردهای علم و دانش برای گسترش حقوق بشر را نادیده می گیرند و همجنسگرایی را انحراف تلقی می کنند.

کسانی که همجنسگرایی را یک امر انتخابی یا انحراف می دانند، یا تنگ نظر، کوتاه بین و کم دانش اند که از هر چیز ناشناخته می ترسند و به عادت های کهنه خو کرده اند و یا آنچه گریزناک است، تعصبات مذهبی که یادشان می رود بنا بر باورهای مذهبی شان، خداوند بر همه چیز اراده دارد و تظاهر و زورگویی را محکوم کرده است. در تلاش برای خنثی کردن این ترفندها، خود تو به عنوان یک انسان باید قدم جلو نهی و از ارزش های جهانشمول انسان ها دفاع کنی.

همه انسان ها بدون اختیار خود زاده می شوند اما باید اختیار زندگی خود را داشته باشند. هر کسی حق دارد آن طور که خود می خواهد زندگی خود را سر و سامان دهد و تا آنجایی که حق دیگری را ضایع نکرده، بتواند برای تحقق آرزوها و رویاهای خود بکوشد.

عشق، اجبار و تحمیل را بر نمی تابد. حمایت از حقوق همجنسگرایان یعنی دفاع از عشق پاک و بی آرایش انسان ها و زدودن تعصبات، فشارها و اجبار در ابراز عواطف انسانی.

همجنسگرایی با بچه بازی و فریب کودکان فرق دارد. دو همجنسگرا دو انسان عاقل و بالغی هستند که با اختیار و خواسته دو طرفه، بهم ابراز عشق و علاقه می کنند. در رابطه همجنسگرایان دروغ، حيله، نیرنگ، فریب، خدعه، سوء استفاده و... جایی ندارد. در بچه بازی و تجاوز بر عکس همه این صفات منفی نقش دارند. درصد غیر همجنسگرایانی که به کودکان بخصوص دختر بچه گان تجاوز می کنند بسیار بیشتر از کسانی است که تحت عنوان "همجنسگرایی" به پسران خردسال تجاوز می کنند. همجنسگرایان با هر گونه تجاوزی به کودکان و حتی تجاوز به بزرگسالان هم مخالفند. کسانی که همجنسگرایی و بچه بازی را با هم قاطی می کنند یا ناآگاهانه یا آگاهانه بر علیه همجنسگرایان شانتاژ می کنند. با گسترش آگاهی در باره همجنسگرایی، می توان شانتاژ کنندگان را ایزوله کرد.

چه خوب می شد اگر انسان ها راحت این واقعیت را می پذیرفتند که همجنسگرایی و همجنسگرایان در همه ادوار تاریخی و در طول عمر بشریت وجود داشته و خواهند داشت و حال که علم و دانش پیشرفت کرده، در پی تحقق حقوق انسانی خود هستند.

فرد همجنسگرا انسان های دور و بر خود را بر اساس این که همسر چاق، لاغر، قد کوتاه، قد بلند یا... انتخاب کرده اند چپ چپ نگاه نمی کند. چرا دیگران به انتخاب او (ی) همجنسگرا احترام نمی گذارند؟ فرد همجنسگرا به این که اطرافیان او از فلان



غذا یا رنگ لباس یا شکل صحبت کردن و... لذت می برند، ایرادی نمی گیرد. چرا باید به شکل گرایش جنسی همجنسگرایان که خود نقشی در شکل گیری آن نداشته اند، ایراد گرفته شود؟ اگر مذهبیون ادعا کنند که اسلام همجنسگرایی را محکوم کرده، نه تنها برداشت غلط خود از مذهب را بیان کرده اند بلکه مذهب خود را به عنوان یک دین ضد علمی معرفی کرده و مردم از آن گریزان می شوند. پشت پا زدن به مذهب و یا شرکت نکردن در مراسم مذهبی یکی از راههای نشان دادن اعتراض ما به تعصبات مذهبی است. بگذار مساجدشان هرچه خالی تر شود آن وقت شاید بخود آیند و افکار خود را عوض کنند.

## چرا شرکت همه در مبارزه اهمیت دارد؟

تنها همجنسگرایان نیستند که برای حقوق همجنسگرایان مبارزه می کنند، هر کسی با اعتقاد به برابری ارزش انسان ها و مخالفت با بی عدالتی بایستی در این مبارزه سهیم شود. اگر برادر، خواهر یا بستگان نزدیک شما همجنسگرا است، شرکت شما (ی) غیر همجنسگرا در مبارزه یعنی دفاع از حقوق افراد دور و بر خود شمامست. به این دلیل که توی همجنسگرا حق داشته باشی آن طور که می خواهی زندگی کنی. بدون آن که کسی تو را در خانه یا خیابان مورد اذیت و آزار قرار دهد. یا نیروی انتظامی دستگیرت کند و بعد به شلاق و زندان و... محکوم شوی.

به عبارت دیگر مبارزه برای حقوق همجنسگرایان، در واقع مبارزه برای عزت، شرف امنیت اجتماعی و ارزش انسانی خود توست. به این دلیل که با بقیه افراد جامعه برابر شوی و از حقوق مساوی برخوردار. دفاع از حقوق همجنسگرایان یعنی کمک به نهادینه کردن فرهنگ احترام به حریم خصوصی افراد در جامعه. برای این که مجبور نشوی خود را آن طور که نیستی جا بزنی.

به عبارت دیگر مبارزه برای حقوق همجنسگرایان، در واقع مبارزه برای عزت، شرف امنیت اجتماعی و ارزش انسانی خود توست. به این دلیل که با بقیه افراد جامعه برابر شوی و از حقوق مساوی برخوردار. دفاع از

حقوق همجنسگرایان یعنی کمک به نهادینه کردن فرهنگ احترام به حریم خصوصی افراد در جامعه. برای این که مجبور نشوی خود را آن طور که نیستی جا بزنی و مجبوریت کنند با فردی از جنس مخالف که هیچ تمایلی به او نداری، پیمان مشترک زندگی ببندی و زندگی خود و طرف را تیره و تابه کنی.

برای ساختن جامعه ای که در آن صداقت و راستگویی به عنوان ارزش و دروغ و ظاهرسازی به عنوان ضد ارزش تلقی شوند و فرد ایرانی را آن طور که هست محترم بشمارند. برای این که تو همجنسگرا هم انسانی و ارزش این را داری که به طور برابر و با مساوات با تو رفتار شود. برای کمک به ساختن جامعه ای بر اساس احترام به انسان آن طور که هست، برای عدالت و آزادی.

اگر دوست نداری مبارزه خود را تلاش برای حقوق همجنسگرایان معرفی کنی، مهم نیست. می توانی اسمش را مبارزه برای عدالت و برابری ارزش انسان ها نام نهدی. مبارزه همجنسگرایان برای شق القمر نیست، بلکه برای بدست آوردن آن چیزی است که دگرجنسگرایان قرن هاست آن را دارند.

تو انسانی هستی همچون هر انسان دیگری؛ احساس و عواطف داری، خانواده داری، کار میکنی، درس می خوانی و... چرا باید به خاطر ترس و قضاوت های غلط دیگران نتوانی آبی باشی که واقعاً هستی.

چه بلایی بیشتر از این باید سر ما همجنسگرایان این کشور بیاید تا به اندازه کافی عصبانی و خشمگین شویم و کاسه صبرمان لبریز شود؟ چند نفر از دوستان همجنسگرا باید خودکشی کنند؟ چند نفر شلاق بخورند؟ چند نفر مورد تجاوز افراد نیروی انتظامی قرار بگیرند؟ چند نفر باید به زور مجبور به ازدواج با جنس مخالف شوند؟ تا کی می خواهیم در تنهایی و سکوت رنج ببریم؟ تا کی باید حسرت معرفی خود آن طور که هستیم را بکشیم؟



تا کی باید بسوزیم و بسازیم؟ تا کی می خواهیم خود، خواستن خویش، احساس، عواطف، مهر و عشق را در دل هایمان دفن کنیم؟ تا کی می خواهیم خود و خواسته های خود را جدی نگیریم و به آنها پشت پا بزنیم؟ تا کی می خواهیم به این دلخوش باشیم که مخفیانه و با ترس و لرز به پارتی برویم، در گوشه پارکی یا کنار پلی بیهوده بلولیم تا سکسی داشته باشیم و بعد مجدداً ماسکی به صورت زده، به خانه و خیابان برگردیم؟ تا کی می خواهیم تنها به خواندن اخبار شادی و خوشبختی و پیشرفت حقوق همجنسرایان در کشورهای دیگر بسنده کنیم و حسرت آنها را بخوریم؟

تا کی بگوئیم که ما همه این چیزها را می دانیم و فقط "اینها" نمی گذارند؟ مگر نمی دانیم که آزادی گرفتنی است. صبر ایوبی ما کی به پایان می رسد؟ کی می خواهیم برای پایان دادن به این همه بی عدالتی و حق کشی نسبت به خود، تکانی به خود دهیم؟ چه چیزی بدتر از این باید بر سرمان بیاید تا از این همه بی تفاوتی و به من چه گفتن ها به در آئیم و برای کسب آزادی و عدالت و رقم زدن زندگی شخصی خود احساس مسئولیت کنیم؟ آیا دست زدن به خودکشی به خاطر فشار جامعه و قبول نکردن همجنسگرایی مشکلی را حل می کند؟ مسلماً نه. آیا کسی ناراحت می شود و افکار خود در باره همجنسگرایی را عوض می کند؟ نه. پس چرا همجنسگرایان جان خود را بگیرند. مگر بالاتر از سیاهی هم رنگی هست؟ چرا ما به سیم آخر نزنیم و به جای دست زدن به خودکشی، علناً وارد مبارزه نشویم؟ فوقش خانواده ما را از خود می راند؟ یا حکومت ما را می کشد؟ خوب ما که میخواستیم خودکشی کنیم. حالا حداقل صدای اعتراض ما را شنیده اند و این اعتراضات بدون نتیجه نخواهند ماند و جهان هم به دفاع از ما برمی خیزد.

عشق ورزیدن ارادی نیست. گرایش جنسی هم ارادی نیست. همجنسگرا یا دگرجنسگرا بودن هم ارادی نیست. عشق ورزیدن گناه نیست، جرم نیست. هر کسی باید حق داشته باشد به آن که خود می پسندد اظهار عشق و محبت کرده، زندگی، شادی و غم و خوشبختی خود را با او قسمت کند. نه حکومت و نه هیچ فرد دیگری حق دخالت در زندگی خصوصی ما را ندارد. محروم کردن دو همجنس از رد و بدل کردن عشق و عواطف به هم توهین به ارزش انسانی آنهاست. مبارزه برای حقوق همجنسگرایان یعنی دفاع از حریم خصوصی خود و دیگران. یعنی پاسداری از عشق و عواطف خود. مبارزه برای حقوق همجنسگرایان یعنی به دفاع از حق عشق ورزیدن بپا خاستن، یعنی حراست از کرامت و برابری ارزش انسان ها.

نفی حقوق همجنسگرایان و کم ارزش دانستن عشق و عواطف آنها یعنی تقسیم انسان ها به حق دار و بی حق. این یعنی تعدی به همجنسگرایان، یعنی نهادینه کردن بی عدالتی و ظلم، یعنی کمک به رشد حس بیهودگی و افسردگی در بین همجنسگرایان، یعنی گسترش آموزش های غلط و تبعیض آمیز به جامعه، یعنی محروم کردن کشور از توان و استعداد نهفته در همجنسگرایان، یعنی ارائه تعاریف نادرست از آزادی و انسانیت، یعنی محروم کردن جامعه از آشنا شدن با دست آوردهای علمی در باره جنسیت. برای مقابله با این همه تعدی، همه باید برای حقوق همجنسگرایان مبارزه کنند.

یکسان نبودن گرایش جنسی عده ای با عده ای دیگر دال بر غلط بودن آن گرایش نیست و خود بخود هیچ حقی را به کسی نمی دهد که افرادی را به صرف داشتن نوع دیگری از گرایش جنسی مورد ظلم، تعدی، تحقیر و توهین قرار دهد. مبارزه برای حقوق همجنسگرایان اهمیت دو چندان دارد چرا که این به معنای مبارزه با همه آن چیزهای منفی است که در سرکوب همجنسگرایان حاصل می شود. مبارزه به این خاطر درست است که سکوت جایز نیست. اگر فرد برای ارزش ها و معیارهایی که آنها را درست می داند نایستد و مبارزه نکند چه بسا تسلیم بسیاری چیزهای دیگر هم می شود و ارزش آگاهی و دانش خود را دست کم گرفته است.

با خروج از جبهه سکوت نسبت به همجنسگرایان یا جبهه سرکوب همجنسگرایان، صفوف آنها را تضعیف و با شرکت در مبارزه برای حقوق همجنسگرایان، صف مدافعین ارزش های جهانشمول آزادی، مدرنیسم، برابری انسان ها، عدالت، دموکراسی و عشق را تقویت کنیم. برای شرکت در مبارزه برای حقوق همجنسگرایان هیچ لازم نیست که خود شما حتماً باید همجنسگرا باشید. اما اگر همجنسگرا هستید شرکت شما در مبارزه اهمیت دو چندان دارد.



## روبان سیاه

### ■ دختر لزیبن



◀ قبل از این که ماجرای آن شب را برای شما تعریف نمایم می خواهم خدمت شما عرض کنم که من در اینجا قصدم از صحبت از خانواده ام نشان دادن یک بخشی از اجتماع ماست و من مخصوصاً راجع به آن به عنوان نمونه ای از جامعه خود صحبت می کنم، قصدم از صحبت از میزان تحصیلات و یا سواد پدرم این نیست که مثل فیلم های تجاری فقط بخوام بخش تحصیل کرده و مرفه جامعه را نشان بدهم، بلکه قصدم رساندن آگاهی به مردم است که بدانیم چقدر گفتارمان و کردارمان با هم متناقض اند و مشکل جامعه ما در چیست.

دوشنبه شب نهم مرداد ماه هشتاد و پنج است. وقایع یکی بعد از دیگری اتفاق می افتند، از آنجائی که می خواهم از بحثی که با پدرم داشتم سخن بگویم اول پدرم را حضور شما معرفی می کنم. او یک دکتر می تونم بگم فوق العاده باسوادی است،

البته فقط در زمینه رشته خود، تخصص هم قبول شد اما جمهوری اسلامی او را تأیید نکرد، از یک حقوقدان بهتر قانون اساسی را حفظه و نسبت به آن آگاهی داره و از یک دبیر تاریخ بهتر تاریخ می دونه. اسلام را قبول نداره و پیرو زرتشت و اوستاست، معتقد دین یعنی زرتشت، گفتار نیک، پندار نیک و کردار نیک، اما نمی دونم چرا خودش به این سه مورد عمل نمی کنه، از خیلی جهات انسان شریفیه و همه بدبختی های ما در دوره کودکی تا بیست و یک سالگی این بود که به خاطر خدمت به مردم زادگاهش، در یک شهر کوچک بدبختی کشیدیم و فضای بسته آنجا را تحمل کردیم. اما به هر حال هرکس به این شدت به دین زرتشت و اصول سه گانه آن اعتقاد داره بهتره در تمام مراحل زندگیش به آن عمل کنه. البته او به خیلی چیزهای دیگه هم می گه اعتقاد داره اما عمل نمی کنه، ادعا داره طرفدار دموکراسی و یک فمینیست سفت و سخت، اما تنها چیزی که من در او نمی بینم وجود افکار دموکرات و فمینیست بودن. آقای گنجی را هم یک قهرمان ملی می دونه و هرشب به بی بی سی و صدای آمریکا گوش می ده. اما ما واقعاً شانس آوردیم که پدرمون مذهبی نیست و ما خیلی راحت می تونیم بی حجاب بگردیم. چون پدرم خودش از حجاب بدش میاد، اما اگر بخوایم روسری بپوشیم یا نماز بخونیم ما را به باد تمسخر و استهزاء می گیره (من یک زمانی مسلمون بودم اما الان از مسلمونی استعفا داده ام)، او اصلاً ما را آدم حساب نمی کنه که بخواد به عقایدمون احترام بذاره، منظورش از فمینیست بودن اینه که هر زنی که جایزه برد را تحسین می کنه و می گه ببینید این زنه که جایزه برده، یک روز بهش گفتم اتفاقاً این تو هستی که برات جایزه بردن زن عجیبه و گرنه برده که برده، مگر قرار بود یک زن جایزه نبره، به نظر من اونهایی که خیلی اغراق می کنن که ببینید یک زن جایزه برده در ضمیر ناخودآگاهشون می گن چه جالب یک موجود ناقص العقل هم تونسته جایزه بیره. بله فمینیست بودن ایشون فقط تحسین زن های مردمه و گر نه از شانس بدش نه من پسر شدم و نه دو خواهر دیگرم، برای مادرم هم که هیچ احترامی قائل نیست. بماند که مادرم هم یک دیکتاتور به تمام عیار و او هم ما را آدم حساب نمی کنه و جالبه که بدویند مربی مهد کودک بوده و در واقع مسئول تربیت بچه ها قبل از ورود به دبستان و جامعه. البته ما دیگه حساسی یاغی شده ایم و من به حرف آنها گوش نمی دهم و سعی می کنم در طول روز با آنها هم کلام نشوم ولی به خاطر همین یک کم آزادی هائی که خودم با به گوش ندادن به حرف آنها برای خودم فراهم آورده ام کلی باید زیر بار منت آنها باشم.



عزیزان این است مردی که گنجی برای او یک قهرمان ملی حساب میشه و ادعای دانش و فضل و طرفدار دموکراسی بودن داره، بگذریم که کسانی که دانشگاه نرفته اند را اصلاً آدم حساب نمی کنه و البته دخترهای خودش جزو استثناها هستند که دانشگاه رفته اند اما آدم نیستند، خوب البته یک لیسانسه مگه کیه؟ همه مهندس ها مهندسانند اما من مهندس عامل همه دعوای خانواده و تمام بدبختیهای آنها هستم، کسی که از روزی که به دنیا آمد نحس بود، البته خواهر کوچکترم را هم اصلاً نمی خواستند و به اصرار مادر بزرگم که شاید این یکی پسر بشه به دنیا آورده اند و چندین بار هم به خود او گفته اند. ای بابا عجب فمنیست هایی داشتیم و نمی دونستیم. بله دوشنبه شب، نهم مرداد هشتاد و پنج بود و طبق معمول همیشه صدای مجری اخبار صدای آمریکا از ماهواره به گوش می رسید. خبر راجع به جشن گی پراید بود و من با علاقه شروع کردم به نگاه کردن. یک ترنس داشت می رقصید و دو لزیبن پرچم های خود را تکان می دادند، پدرم گفت نگاهشون کن یک مشت دیوانه، برگشتم گفتم چرا اهانت می کنی؟ با لحنی تمسخر آمیز گفت اینا یک مشت روانی اند. گفتم لطفاً راجع به چیزی که اطلاعی ندارید حرف نزنید. گفت تو مگه وکیل مدافع همجنسبازهایی؟ گفتم اولاً همجنسگرا نه همجنسباز، دوماً بله من وکیل مدافع همجنسگراها هستم، اول برو لافل یک جمله راجع به آنها بخون بعد راجع بهشون حرف بزن. گفت حالا تو خیلی راجع به آنها اطلاع داری؟ گفتم بله من یکسال تمام برنامه های روانشناسی ماهواره را می دیدم الان هم از صبح تا شب دارم راجع به آنها مطالعه می کنم. لطفاً یک کم اطلاعاتت را به روز کن. همجنسگرایی سالیان سال پیش در اروپا و آمریکا توسط پزشکان از رده بیماری ها خارج شده و تو هنوز اطلاع نداری. جالبه که پدر من امکان نداره چیزی را غیر از آنچه که خودش قبول داره باور کنه، مثلاً می گه خدا وجود نداره و من چون می دونم فقط دانشمنداها را آدم حساب می کنه و معتقده هیچ انسان اهل دانشی خدا را قبول نداره یکبار بهش گفتم اما نیوتن خدا را قبول داره من خودم جائی خوندم، جوابم را داد که نه اینها همه دروغه هیچ دانشمندی خدا را قبول نداره. من فقط می خواهم بدونم که آیا منظور پدر من از دموکراسی دیکتاتوری مطلق نیست؟ خودبینی و خودرایی نیست؟ بله و سرانجام گفت اینها همه روانیند و تو هم یک روانی بیشتر نیستی، بدبختی این طرز فکر و رفتار را خودت می کشی. گفتم به نظر من شما بدبختید که در جهل زندگی می کنید. گفت بدبختی ما از همان روزی شروع شد که تو به دنیا آمدی و باز همان دعوای همیشه. حرف زدن با چنین کسانی فایده نداره، مشخص بود اگر می گفتم اما قهرمان ملی شما - آقای اکبر گنجی - طرفدار حقوق همجنسگرایانه، آن هم به کسی که اصلاً به غیر از حرف خودش هیچ چیز دیگری را قبول نداره، تلاش من مثل تیری می ماند که در دل تاریکی پرتاب کرده باشم. خلاصه ما داشتیم دعوا می کردیم که صدای آقای بهارلو سکوت را بر فضای خانه حکمفرما کرد: اکبر محمدی شب گذشته هشتم مرداد ماه هشتاد و پنج کشته شد. اتفاقی که بالاخره می افتاد. آن شب کسی دیگر چیزی نگفت و گوش ها فقط شرح حال چگونگی به قتل رسیدن او را از زبان آقای نوری زاده می شنیدند. چند روزی بوده که در اعتصاب غذا به سر می برده، به اعتراضات او در مورد عدم رسیدگی به وضعیت جسمانی و بیماری او توجه نمی شده، بر دهان او چسب می زدن تا فریاد مظلومیت او که در واقع فریاد مظلومیت ملت ایران است را در گلو خفه کنند. و سرانجام مرگ او را در آغوش می کشد.

سه شنبه دهم مردادماه هشتاد و پنج. تصمیم خود را گرفته ام هرچند شاید کار خاصی نباشد اما من هرگز در برابر ظلم ساکت ننشسته ام. از داخل میز چرخ مادرم یک تکه روبان سیاه رنگ پیدا می کنم، مانتو شلوارم که به برکت رژیم جمهوری اسلامی همیشه سیاه هست، روبان سیاه را به دور مچ دست راستم می بندم. کلاس زبان دارم. آستینم را هردفعه بالا میدهم و با دستم کتابهام را طوری گرفته ام که همه این روبان سیاه را ببینند. توی تاکسی دو تا دختر کنار من نشسته اند و با تعجب به دستم نگاه می کنند. ما هر روز سر کلاس باید یک خبر به انگلیسی ترجمه کرده و راجع به آن صحبت کنیم. اول تصمیم می گیرم راجع به اکبر محمدی صحبت کنم. اما بعد منصرف می شوم، چون خودم را می شناسم و می دونم اینقدر احساساتی می شم که ممکنه یک دفعه داد بزنم و بگم که خائنین او را کشتند.





نوبت به سحر می رسه. می گه اکبر محمدی در گذشت. استاد می پرسه او کی بود؟ نمی تونه اقرار کنه که او را می شناسه. مطمئن نیستم نشناسه. سحر می گه یک زندانی سیاسی بود. و بعد شروع می کنه به توضیح دادن. من یک لحظه فکر می کنم که داره می گه بی بی سی گفته علت مرگش ایست قلبی بوده. می پرسم کی گفته؟ بی بی سی؟! می گه نه ایران. گفتم آهان. استاد می گه: می گن معلوم نیست، یا به علت ایست قلبی بوده یا اعتصاب غذا. بلند می گم هیچکدام. استاد می گه اما من گفته بودم خبر سیاسی سر کلاس نیارید. من دست گرفته ام می گه خبرت راجع به همین موضوعه؟ می گم نه. رو می کنه به یکی دیگه از بچه ها و او کمی بیشتر از خبرهای دروغی که در مورد اکبر محمدی از رسانه های داخلی شنیده توضیح می ده. یکی از بچه ها که رو به روی من نشسته بهم اشاره می کنه این روبان چیه بستی به دستت. با سر اشاره می کنم که یک چیزی. سرانجام نوبت به من می رسه. دستام داره می لرزه، سعی میکنم خودم را کنترل کنم و آرام باشم. شروع می کنم به صحبت: قبل از این که خبرم را عنوان کنم می خواستم بگم که من این روبان سیاه را به مناسبت مرگ اکبرمحمدی به دستم بسته ام. سحر شوکه می شه و استاد با چشم های گرد شده به من نگاه می کنه. لبخندش را زود از روی لب هاش محو می کنه و می گه مگر نگفتمت خبر سیاسی نگوئید؟ گفتم: نه خبر من یک چیز دیگریست فقط می خواستم بگم که من چرا این روبان سیاه را به دستم بسته ام. سپس راجع به خبر خوراندن بستنی در گرمای تابستان در یکی از باغ وحش های فرانسه به حیوانات صحبت می کنم.

در راه برگشت به خانه دو تا زن روی صندلی های کناری من در اتوبوس نشسته اند و دارند به روبان سیاه بسته شده به دور دستم و شاید هم به خود من نگاه می کنند، بر می گردم نگاهشون می کنم. فوری سرشون را بر می گردونند. با خودم می گم امیدوارم به ذهنشون برسه که این روبان سیاه به خاطر چه کسی به دور دست من بسته شده. چهارشنبه و پنجشنبه، یازدهم و دوازدهم مرداد ماه هشتاد و پنج را هم تصمیم دارم با این روبان سیاه به کلاس بروم. خصوصاً که اگر اشتباه نکنم فردا چهارشنبه، یازدهم مرداد ماه هشتاد و پنج سالگرد قتل فریدون فرخزاد، همجنگرای سیاسی ایرانی است که در طی قتل های زنجیره ای کشته شد. یاد تمام کشته شدگان راه آزادی گرامی باد.

### وسایل ارتباط جمعی همجنگرایان ایران

- |  |  |
|--|--|
| ■ مجله دلکده:  | ■ رادیو رها:   |
| ■ ماهنامه ادبی اجتماعی همجنگرایان ایران                      | ■ رادیو همجنگرایان ایرانی  |
| ■ <a href="mailto:delkadeh@gmail.com">delkadeh@gmail.com</a> | ■ <a href="mailto:radio@pglo.net">radio@pglo.net</a>                 |
| ■ مجله بیداری:   | ■ مجله ماهها:  |
| ■ نشریه خبری - سیاسی برای همجنگرایان                         | ■ مجله الکترونیکی همجنگرایان ایران                                   |
| ■ <a href="mailto:news@bidari.info">news@bidari.info</a>     | ■ <a href="mailto:Majaleh_maha@yahoo.com">Majaleh_maha@yahoo.com</a> |
| ■ نشریه چراغ:  | ■ برای آگاهی عمومی در باره مسائل جنسی:                               |
| ■ ارگان سازمان همجنگرایان ایران                              | ■ سکاف   |
| ■ <a href="mailto:editor@pglo.net">editor@pglo.net</a>       | ■ <a href="mailto:helia.parand@gmail.com">helia.parand@gmail.com</a> |

برای دریافت هر کدام کافی است با ایمیل آنها تماس بگیرید.



## خواب های آشفته ذهن ما را چه کسی تعبیر خواهد کرد؟



◀ در این وانفسا که تقریباً همه روزنه ها را به روی ما همجنسگرایان این کشور بسته اند، جرقه اخگری در آسمان ابر زده درخشیدن می گیرد و نوری بر تاریکی ها می پاشد. ما را به شناخت خویشتن خویش فرا می خواند، روحیه و اعتماد به نفس برای پاسداشت و زنده نگه داشتن ارزش انسانی مان را در ما تقویت می کند، از آرزوها و رؤیاهای ما سخن می گوید، امید به آینده در دل های مان می کارد، راه مقابله با زشتی و پلشتی های جامعه و محیط اطراف را نشان، و بی منطقی، بی عدالتی و پوچی تفکرات مخالفان مان را رسوا می کند، ما را به سلاح دانش، تفکر و حس مسئولیت پذیری مجهز و راه و رسم عبور از تاریکی و رسیدن به نور را در گوش دلهایمان می نوازد. شادی ها، غم ها، رؤیاهای و آرزوهای خود را متجلی شده در آن می یابیم، به آن انس می گیریم و پاره ای از وجودمان می شود. درست در چنین شرایطی بی خبر ترک مان می کند. رؤیا بود یا بیداری؟

سختی ها و جفاها مثل سابق ما را احاطه کرده اند، روزنه ها همچنان بسته اند، زخم هایمان از جفای روزگار همچنان سربازند، کماکان رنج می بریم، احساس تنهایی می کنیم، حس غربت مان انگار پایانی نمی شناسد. پس چرا آمد و چرا بی خبر ترک مان می کند؟ این خواب های آشفته ذهن ما را چه کسی تعبیر خواهد کرد؟

بدون شک، توقف انتشار مجله ماها با واکنش های متفاوتی از سوی مشترکین و خوانندگان مواجه خواهد شد، هر کسی بسته به شناخت، تجربه و قدرت تحلیل خود حکمی صادر خواهد کرد. عده ای غمگین و افسرده و شاید بی اعتمادتر از سابق، بخصوص برای دوستانی که ماها تقریباً تنها همدم آنهاست، تعطیلی آن ممکن است گران تر تمام شود. عده ای عصبی و دلگیر، ولی بیشترین ها با منطق و درک و تفاهم برخورد خواهند کرد. بدون شک تعدادی نیز خود عزم جزم کرده آستین ها را بالا خواهند زد و نخواهند گذاشت که پرچم مبارزه برای حقوق همجنسگرایان ایران بر زمین بیفتد.

همه این واکنش ها طبیعی و قابل فهم اند. خود ما هم از توقف انتشار ماها خوشحال نیستیم ولی امیدواریم ما درک کنید که ما هم مثل همه شما کار و زندگی داریم و بعد از ۲۱ ماه تلاش احتیاج به استراحت و تجدید قوا.

بد نیست با هم نگاهی به دو سال گذشته بیندازیم، تا جواب " آمد و رفت " ماها را بهتر دریابیم. نزدیک به دو سال پیش، درست قبل از این که پرشین بلاگ تعدادی از وبلاگ های همجنسگرایان را مسدود کند، کل دارایی همجنسگرایان ایران عبارت بود از چیزی حدود ۲۰ تا ۲۵ وبلاگ و تعداد معدودی افراد علاقمند اما پراکنده با سایتی که در آن خود را سازمان همجنسگرایان ایرانی معرفی می کردند.

پرشین بلاگ حداقل ۱۵ وبلاگ را مسدود کرد تا به خیال خام خود جلو گلوله برفی را بگیرد که می رفت تا به بهمنی عظیم تبدیل شود. ترس و یأس بردل های بسیاری از همجنسگرایان چیره شد و ناامیدی مرزی نمی شناخت. باز هم حقوق انسانی ما مورد دستبرد قدرت مداران قرار گرفته بود و بسیاری از همجنسگرایان بغض خود را فرو خورده، به قالبی ناسازگار، تنگ و مختنق فرو رفته و از خود بیگانه تر شدند. این بیگانگی سرآغاز و منشاء بیماری تن و روان ماست. تنش های افراطی و حتی انزواجویی که از فشارهای سرسام آور نشأت میگیرند را باید از همین زاویه دید.



درست در چنین شرایطی بود که ما تسلیم ترس و یأس نشدیم و برای دفاع از عزت، احترام و حقوق همجنسگرایان که خود هم جزئی از آن هستیم، بپا خاستیم. ما معتقد بودیم و هستیم که نکبت، شوربختی و مصائب در عملکرد متوالی خود افسردگی، غم، غصه و ناامیدی به همراه می آورند. تن دادن به قضا و قدر، سرنوشت گرایی و خرافات روح ما را تباه و محیط ما را فاسد و گندیده می کند.

حل مسائل اجتماعی و و پیرگی بر نکبت و شوربختی دامن گستر تنها با کنش فعال محرومان و محکومان و فراگیری روش های جدید در اندیشه و عمل امکان پذیر است نه با ناله های سوزناک تنهایی. پاسخ همه اینها را با اندیشیدن، آفریدن و ساختن باید داد. و چنین بود که مجله ماها متولد شد. در همان اولین مطلب، اولین شماره ماها از جمله نوشتیم:

"حال واکنش ما همجنسگرایان در برابر چنین اقدامی (بستن وبلاگ ها) چه می تواند باشد؟

آیا می بایست سکوت کنیم و مثل نسلهای گذشته، احساسات، عواطف و نیازهای درونی-انسانی خود را سرکوب کرده و در نتیجه عقده ای شویم، و یا با جسارت و شجاعت به دفاع از حق زیستی لایق انسان، به صورتی مناسب و متمدنانه تلاش کنیم؟ آیا می بایست مستأصل و ناتوان در خود فرو رویم، و یا پویا و اثرگذار، به ادای سهم خود در جنبش روشنگری میهن مان قدم برداریم؟ آیا می بایست رنجور و خمور لب فرو بندیم، و یا با همیاری و همدلی و پشتیبانی یکدیگر، بر اراده و تمایل خود برای احقاق حقوق مان همچنان پافشاری کنیم؟ آیا می بایست با حس و حال بی تفاوتی تنها به ابراز تاسف اکتفا کنیم، و یا با تقبل مسئولیت برای آزادی خود مانع دستبرد دیگران به هستی مان شویم؟ آیا می بایست تقصیرکار و سرشکسته هزیمت کنیم و یا همدوش هموطنانی که در هزاران هزار صنف و نهاد مدنی در شرایط سخت برای آزادی تلاش میکنند بایستیم، از دستاوردهای مان دفاع کنیم و علاوه بر کسب اعتبار برای همجنسگرایان، سهم ملی خود در آزادی، سعادت و رهایی وطن مان را هم ادا کنیم؟" و ادامه دادیم که:

"هنر این است که ما با کمک، همیاری و پشتیبانی همدیگر بتوانیم از حصارهای تنگ و محدود فعلی گذر کنیم. اعتبار فردای ما در گرو کوشش و تلاش امروز ماست. در هیچ زمین لم یزرعی، «احترام به حقوق اقلیت های جنسی» زاده نمی شود! باید در زمستان شخم زد و دانه کاشت. تاریخ و شرایط اجتماعی- فرهنگی کشورمان فرصت ایفای نقش مهم مسئولیت تاریخی به دوش کشیدن بار روشنگری و جا انداختن حقوق همجنسگرایان بعنوان جزئی از حقوق بشر و آزادی جنسی را به عهده نسل ما گذاشته است و این به عزم، اراده و تمایل ما، نسل امروز همجنسگرایان این کشور، بستگی دارد که چگونه از این آزمون سر بر خواهیم آورد. در چنین شرایطی باید ضعف مسئولیت اجتماعی-گروهی و شهروندی را از خود دور کنیم و آگاهانه، با اراده، پویا و اثر گذار، همگام و در متن جنبش مدنی جامعه به ایفای آن نقشی بپردازیم که شایسته و مناسب خواسته ها و آرزوهای انسانی مان باشد. انتشار این مجله (ماها = مجله الکترونیکی همجنسگرایان ایران) پاسخ ما به سئوالات و چه باید کردهای فوق و انتخاب ما در مقابل شرایط پیش آمده است. این آن حداقلی است که ما همجنسگرایان ایران، امروز و در این شرایط می توانیم انجام دهیم."

حال شرایط روزهای تعطیلی وبلاگ ها را به خاطر آورید و با وضعیت فعلی مقایسه کنید، در روز اول انتشار اولین شماره ما حتی یک نفر مشترک هم نداشتیم. امروز بعد از گذشت ۲۱ ماه، بیش از ۱۷۰۰ نفر مشترک ماها هستند و تعداد کل خوانندگان چیزی بین ۳ تا ۵ هزار نفر تخمین زده می شوند. سطح دانش و آگاهی همجنسگرایان کشور حتی با یکسال قبل هم قابل مقایسه نیست. در این مدت تعداد وبلاگ های همجنسگرایان به چند برابر آن تعدادی رسیده که قبل از انتشار ماها داشتیم، کیفیت آنها نیز بیشتر شده، مجلات چراغ، دلکده، بیداری و رادیو رها زاده شدند، سازمان همجنسگرایان ایرانی متشکل تر، گسترده تر و فعال تر شده، ارتباط همجنسگرایان ایران با جنبش جهانی همجنسگرایان مستحکم، جهان از تحرک و پویایی ما با خبر و آمادگی خود را در دفاع از تلاش های حق طلبانه ما در عمل اثبات کرده است.



در دو سال گذشته حداقل دو تظاهرات سراسری به طور همزمان در بسیاری از شهرهای جهان در حمایت از همجنسگرایان ایران صورت گرفت. هزاران هزار نامه و ایمیل در این باره به مسئولان حکومت ایران ارسال شد. حالا دیگر نیروهای روشنفکر و حقوق بشری میهن مان با صراحت بیشتری ما را مورد تشویق و حمایت قرار می دهند، ذهنیت و برخورد مردم با همجنسگرایی و همجنسگرایان بخصوص در شهرهای بزرگتر در حال متحول شدن است، برای اولین بار در تاریخ کشورمان، ۱۳۷ نفر از روشنفکران و نویسندگان و فعالان حقوق بشری ایران بیانیه ای منتشر و در آن حمایت خود را از حقوق همجنسگرایان کشور اعلام کردند، مفهوم هموفوبیا و زشتی های حاصل از آن بر بسیاری از خود ما و دیگر هموطنان آشکار گردید.

در این دو سال روشنگری در باره جنسیت، پدیده همجنسگرایی و حقوق همجنسگرایان در بین هموطنان ابعاد تازه ای بخود گرفت و مقدار مطالب منتشره در این باره بی سابقه بود. در تعدادی از سایت های غیر همجنسگرا بحث موافقان و مخالفان



همجنسگرایان در گرفت. حالا دیگر تنها یک نظر و عقیده و آن هم تنها عقیده مخالف حاکم نیست و نیروهای هر چه بیشتری از هموطنان به اردوی موافقان حقوق همجنسگرایان می پیوندند. حالا دیگر خیلی ها جنبش همجنسگرایان ایران را جدی می گیرند و گفتن و نوشتن های ما بر علیه بیدادگری و برای حقوق همجنسگرایان را صرفاً موضوع زیر شکم تلقی نمی کنند بلکه به حق خواهی، پتانسیل، جدیت و نیروی همجنسگرایان اعتراف و به سهم، نقش و قدرت تأثیر گذاری ما در مبارزه برای آزادی، حقوق بشر، دمکراتیک و مدرن کردن ذهن و حیات جامعه واقف گشته اند.

این دست آوردها کم نیستند اما مسلماً همه این دست آوردهای دو ساله تنها نتیجه انتشار ماها نیست. ما در این امر سهیم بوده ایم. و هیچ مهم نیست که بیشترین سهم از آن کیست یا چه کسی شروع کرد. مهم تر از هر چیز این که جامعه همجنسگرایان ایران اینها را با تلاش و کوشش برای خود فراهم کرده است. و این بر همگان عیان می کند که با کار و تلاش می توان نتیجه گرفت. باید واقع بین بود؛ با دو سال تلاش تعدادی افراد محدود، نمی توان توقع داشت که همه چیز بر وفق مراد باشد و همین دست آوردهای گفته شده مهم و قابل ارزش اند. حالا که راه مشخص و قدم های اول برداشته شده اند، پیروزیهای بیشتر فقط و فقط در گرو ادامه راه و حضور رهروان و تلاش گران بیشتر در میدان عمل می باشد. چرا که در کنار این موفقیت ها هنوز کارهای زیادی باقی مانده اند؛ قانون اعدام به جرم عمل همجنسگرایی در قانون ایران همچنان پا برجاست. برای لغو این قانون باید

مبارزه کنیم. هنوز اکثریت مطلق همجنسگرایان کشور به این اطلاعاتی که ما داریم، دسترسی ندارند، از احساس و گرایش خود در تنهایی و انزوا رنج می برند و خود را بیمار و علیل می دانند. پس وظیفه تک تک ماست که دستان خود را به سوی این هم احساسان خود دراز کنیم، مجالات و امکانات موجود را به آنها معرفی، در زدودن افسرگی شان کمک و اعتماد به نفس شان را تقویت کنیم. هنوز میلیون ها نفر از هموطنان ما که به طور بالقوه آزادیخواه و طرفدار حقوق بشر هستند و می توانند در حمایت از حقوق همجنسگرایان آگاهی رسانی کنند، از فعالیت های همجنسگرایان و دانش موجود بی خبرند. رساندن اخبار و اطلاعات به این دسته از هموطنان، حلقه حامیان ما را گسترده تر خواهد کرد. هنوز بسیاری از ما همجنسگرایان این کشور را مجبور به



ازدواج با جنس مخالف می کنند و بسیاری از خانواده های خودمان ما را بیمار روانی و منحرف جنسی می دانند، ما هنوز امکان داشتن تشکل علنی، انتشار مجلات و یا داشتن یک کلاب و بار مخصوص خود را نداریم، هنوز در کتاب های درسی مدارس، همجنسگرایی را به عنوان مجرم و یا بیماری و گناه معرفی می کنند، و..... پس موانع زیادند و عرصه مبارزه گسترده. باید با همت و پشتکار از عهده موانع برآئیم و این کار تنها با شرکت افراد هر چه بیشتری از همجنسگرایان در این مبارزه عملی می شود و جنبش ما سنگرهای بیشتری را فتح و دست آوردهای مان را دو چندان می کند.

ما، چند نفری که ماها را منتشر می کردیم، در این ۲۱ ماه از بسیاری از مسائل شخصی و خصوصی خود صرف نظر کردیم، از بسیاری کارهای شخصی عقب افتادیم. ما مایل بودیم بتوانیم حداقل تا شماره ۲۴ ادامه دهیم اما چه کنیم که فشار زندگی و.. ما را وادار کرد که همین شماره ۲۱ را به عنوان آخرین شماره منتشر سازیم. ما حتی در مورد امکان فصلنامه کردن ماها هم با هم صحبت کردیم ولی به این نتیجه رسیدیم که بیش از این نمی توانیم از طریق ماها در خدمت شما باشیم. هر کسی بعد از مدتی فعالیت نیازمند استراحت و تجدید قوا است. با این همه تا همینجا هم با بیش از ۱۷۰۰ مشترک و بنا به تخمینی نزدیک به ۵ هزار نفر خواننده وفادار در تماس قرار گرفتیم و خود در پروسه عمل کلی تجربه بدست آوردیم. مسلماً بدون حمایت شما خوانندگان و مشترکین، ماها نمی توانست این همه دوام بیاورد. دست آوردهای ماها، متعلق به همه شما و همه همجنسگرایان ایران و جنبش آنهاست.

ماها بدون عیب و نقص نبود، فرصت نشد به همه مسائل بپردازیم اما ما سعی کردیم به عمده ترین مسائل مشترک پرداخته و در تبیین چارچوب های جنبش همجنسگرایان ایران و روشن کردن ابهامات آن از زاویه دید و شناخت خود، بکوشیم.

در ۲۱ شماره و ۱۰ ویژه نامه ای که در این مدت منتشر کردیم تقریباً مسئله و موضوعی را ناگفته نگذاشتیم. پیشنهاد می کنیم که یکبار دیگر از همان شماره اول به ترتیب شروع به خواندن ماها کنید. بدون شک باز هم چیزهای بیشتری دستگیرتان خواهد شد و بهتر متوجه می شوید که چرا ماها زاده شد و ۲۱ ماه بعد تعطیل گردید.

ماها می خواست رکود، عقب ماندگی، خماری، بی تحرکی، افسردگی، توکل به خدا، بی اعتمادی به خود و دیگران و ناپیدی به آینده را از دل ها بزدايد و بجای آن دانش و آگاهی، الهام، خلاقیت، ابتکار و امید به آینده ای روشن بکارد و به شکوفایی توان و استعداد همجنسگرایان به عنوان شهروندانی آزاد اندیش، حق طلب و مسئولیت پذیر یاری رساند.

چاپ مطالب و مقالاتی در باره جنسیت، گرایش جنسی و همجنسگرایی برای آگاهی رسانی بود، نگرارش مطالب تئوریک و شکافتن مسائل ذهنی همجنسگرایان در رابطه با مذهب، ازدواج اجباری، افسردگی، مشکلات خانواده و..... برای کمک به تقویت حس اعتماد به نفس و کمک به مقاومت در برابر فشارهای محیط اطراف بود، انتشار جزوات همجنسگرایی و هموفوبیا برای کمک به روشن کردن ذهن ها و بخصوص اذهان جامعه در باره همجنسگرایان صورت گرفت.

انتشار مصاحبه با فعالان کشورهای خارجی و گزارشاتی از تاریخ مبارزات همجنسگرایان در کشورهای دیگر برای معرفی تجارب مبارزات هم احساسان در جهان و درس گیری از تجارب آنها انجام شد. چاپ مطالبی در باره مبارزات دیگر گروه های اجتماعی همچون دانشجویان، زنان و دیگران برای تاکید بر اهمیت پیوند خوردن همه مبارزات حقوق بشری برای ایجاد یک جنبش قوی حقوق مدنی / شهروندی در کشور برای تحقق آزادی و فردای بهتر بود و نشان دادن این مسئله که اگر ما همجنسگرایان محرومیت می کشیم و توقع داریم که دیگران به درد و رنج ما توجه کنند، دیگر گروه های محروم هم همین توقع را از ما دارند.

چاپ مطالبی در باره لویی گری، هنر مدیریت و زدن ابتکارات جدید برای تشویق افراد هر چه بیشتری از همجنسگرایان برای ورود به عرصه تلاش و فعالیت بود. مصاحبه با چهره های علنی و فعال همجنسگرایان برای ارائه الگوها بود. و....



در یک کلام، ما بر این باور بودیم (و هنوز هم هستیم) که جنبش همجنسگرایان ایران برای موفقیت خود نیازمند کادر و نیروی رهبری کننده است. این رهبران بایستی از شناخت و آگاهی کافی برخوردار بوده، اراده ای قوی داشته، با چشمان باز مسائل همجنسگرایان و کل جامعه را دیده، با تجارب مبارزات کشورهای دیگر آشنا و برای هدایت جنبش همجنسگرایان کشور قدم جلو نهند. ماها با هدف کمک به ظهور چنین رهبرانی بذرافشانی کرد. آینده نشان خواهد داد که تا چه اندازه موفق بوده ایم. انتشار ماها متوقف شده اما افکار و اندیشه های ماها نخواهند مرد بلکه بدون شک در اندیشه و تلاش تک تک شما ادامه حیات خواهند داد.

ما انتشار ماها را متوقف کرده ایم ولی خود ما "بازنشسته" نخواهیم شد. ما میدان مبارزه و تلاش را ترک نمی کنیم بلکه همچنان برای حقوق همجنسگرایان تلاش خواهیم کرد. ما تنها سطح فعالیت خود را محدود می کنیم. ما در کنار و در بین شما خواهیم ماند و مطمئن باشید که اخبار، مسائل و تحولات جنبش همجنسگرایان را با علاقمندی پی گیری و از تلاش های شما احساس شادی و غرور خواهیم کرد و در حد توان به فعالیت و تلاش های تان یاری خواهیم رساند.

انتشار ماها متوقف شده اما افکار و اندیشه های ماها نخواهند مرد بلکه بدون شک در اندیشه و تلاش تک تک شما ادامه حیات خواهند داد. ما انتشار ماها را متوقف کرده ایم ولی خود ما "بازنشسته" نخواهیم شد. ما میدان مبارزه و تلاش را ترک نمی کنیم بلکه همچنان برای حقوق همجنسگرایان تلاش خواهیم کرد. ما تنها سطح فعالیت خود را محدود می کنیم. ما در کنار و در بین شما خواهیم ماند.

با توقف انتشار ماها، مبارزه تعطیل نمی شود؛ امروز جنبش همجنسگرایان ایران نهالی بیش نیست. این نهال باید بزرگ شود و سایه گستر تا با هم در زیر سایه آن خستگی و کوفتگی تن و روان تحمیل شده بر همجنسگرایان در طول اعصار را از خود بدر کنیم و شادان و خندان دست در دست هم بدور آن حلقه زده، شادی و پایکوبی کنیم. پس امروز نگهداری و مواظبت از این نهال مشترک وظیفه همه ماست و هر خواننده ای فارغ از هر واکنش احساسی اولیه که نسبت به توقف انتشار ماها از خود بروز دهد، باید از خود بپرسد که حالا مسئولیت شخصی من چیست و من چه سهمی می توانم در ادامه مبارزه به دوش بگیرم تا به رشد این نهال خدمت کنم.

حالا دیگر توقف انتشار ماها بمعنای آن نخواهد بود که همجنسگرایان ایران نشریه ای نخواهند داشت چرا که حداقل سه نشریه و یک رادیو به کار خود ادامه خواهند داد و به احتمال قوی نشریات تازه ای هم متولد خواهند شد.

انتشار ماها متوقف شده اما شما همجنسگرایان ایران زنده اید و تعداد زیادی فعالیت انجام می گیرند. مهر و محبت خود به ماها را نثار کسانی بکنید که هنوز مانده اند و با هزار رنج و مشقت از زندگی شخصی خود می زنند تا مبارزه ادامه یابد. این را قبول کنیم که فعالان فعلی (و کلاً هر تلاشگری) هم به استراحت و تجدید قوا نیاز دارند. بیاری آنها بشتابید تا بارشان سبک تر شود یا خود ابتکارات و کارهایی را شروع کنید. نگذاریم این همه بار سنگین برای همیشه بر دوش عده ای محدود باقی بماند. جنبش ما باید متنوع، گسترده و به همه عرصه ها سرایت کند آنها هم کار و زندگی دارند. شرکت در مبارزه تنها کمک به دیگران نیست. آموخته ها و تجارب خود شما نیز افزون می گردند. هیچ وقت این را بهانه نکنید که مشکلات و گرفتاری های زندگی تان اجازه فعالیت به شما را نمی دهد. فعالان فعلی و از جمله خود ما هم در زندگی شخصی و خصوصی هزار و یک مشکل و درگیری داشته و داریم. تنها چیزی که باعث شد ما بتوانیم نزدیک به دو سال در خدمت شما باشیم این بود که ما انتشار مجله را در اولویت درجه بالایی در برنامه و کار خود قرار دادیم و به طور موقت کارها و مسائل شخصی را (زمین گذاشتیم) بلکه درجه اهمیت و اولویت آنها را تنها برای دو سال کم کردیم. پس لازم نیست برای ابد مبارزه کنید.



کافی است یک سال یا دو سال برای خود وقت تعیین کنید و مبارزه برای حقوق همجنسگرایان را در اولویت درجه بالایی در زندگی خود قرار دهید. بعد استراحت کرده و بگذارید دیگران کار را ادامه دهند.

با توقف انتشار ماها، پرچم مبارزه برای حقوق همجنسگرایان ایران بر زمین نخواهد افتاد. ما ایمان داریم که جنبش همجنسگرایان ایران به آن سطح و درجه از رشد و شناخت رسیده و استعداد آن را دارد که کم شدن فعالیت چند نفر یا توقف انتشار یک نشریه را تاب آورد و همچنان رو به جلو گام بردارد.

با این حساب جای افسردگی و تأسف از تعطیلی ماها باقی نمی ماند. حالا همه ما حداقل دانش و آگاهی لازم را داریم، مشکلات و موانع را می شناسیم و راه دست یابی به حقوق خود را می دانیم. بقیه کارها دیگر به تصمیم خود شما بر می گردد؛ آیا این آگاهی بدست آمده، این شناخت از تجارب دیگران و این مشخص بودن راه را بوسیله ای برای غلبه بر مشکلات و موانع و رسیدن به آزادی خود قرار می دهید یا نه همچنان نظارگره خواهید بود و منتظر نجات دهنده ای. عقل، منطق و تجارب بما می آموزند که لازم نیست منتظر بمانیم که کسی، نجات دهنده ای از راه برسد و خواب های آشفته ذهن ما را بر ایمان تعبیر کند و نجات مان دهد. خواب ها تعبیر شده اند؛ سیمرغ افسانه ای و نجات دهنده خود هستیم. باید هر کسی به فراخور توان و امکانات و بر اساس علاقه ای که دارد، خود، چه به صورت فردی و چه به صورت گروهی، در این تلاش و کوشش وارد شود و مطمئن باشیم که به نتیجه خواهیم رسید. نشانه هایی از تحرک و فعالیت های شما از هم اکنون به چشم می خورند و عطر بهار در فضا به مشام می رسد. ما به آینده خوشبین هستیم و امیدوار. امیدهای مان را پاس بداریم.

### توضیحات ضروری

◀ ایمیل مجله ماها همچنان فعال خواهد بود و به مشترکین جدیدی که تقاضای مجله می کنند، ماها را ارسال خواهیم کرد. اگر خود شما هم شماره یا شماره هایی از ماها را ندارید می توانید تقاضا دهید تا برایتان ارسال کنیم.

◀ به همه دوستان پیشنهاد می کنیم که از نگهداری آرشیو ماها بر روی ایمیل خود خودداری کنند چون اگر در آینده ایمیل شما خراب شود دیگر به آرشیوتان دسترسی نخواهید داشت. بهترین کار این است که علاوه بر نگهداری آرشیو در ایمیل، تمام شماره ها را روی یک سی دی هم بگذارید. کافی است یک سی دی در کامپیوتر خود گذاشته و بعد پی دی اف هر شماره را باز و در قسمت بالا، سمت چپ پی دی اف روی دکمه Save a copy فشار داده و آن را به سی دی منتقل کنید، ضمن این که بعداً می توانید آرشیو روی ایمیل خود را هم نگهدارید.

◀ قبل از این، ما به درخواست های بعضی از دوستان مبنی بر گذاشتن پی دی اف ماها در سایت های خود جواب رد داده ایم، اما همین جا اعلام می کنیم که با تعطیلی ماها، هر کسی که امکانش دارد و مایل باشد با کمال میل می تواند پی دی اف ماها را (هر چند شماره که خود مایل باشند) در سایت خود قرار دهد. یا هر مطلبی از مطالب ماها را که خواستند، انتخاب و بازچاپ کنند. مهم این است که این اطلاعات در دسترس افراد هر چه بیشتری قرار گیرد.

■ ماها



## حالا من می خوام زندگی مو رنگی کنم.

■ مانی (لزبین)

[egelofbluesky@yahoo.com](mailto:egelofbluesky@yahoo.com)



◀ تو این دنیایی که همه از دست هم شاکی هستن، شده فکر کنین بد نیست از خودمون بپرسیم زندگی را چه رنگی دوست داریم؟ مسخره اس؟ نه نیست. چون به ما یاد دادن همه چیز رو سیاه و سفید بینیم. آدمای خوب سفید، آدمای بد سیاه. حالا اگه من بخوام به این زندگی رنگ سبز یا قرمز ویا آبی بزوم چه اتفاقی می افته؟ به جرم تخلف از قانون باید جواب پس بدم، یعنی باید به نوعی توبه کنم و این توبه کردن را هم با صدای بلند به همه اعلام کنم تا عبرت سایرین بشه!!!!

باید بگم آقایان، خانمها من نمی دونستم دوست داشتن اون رنگا چه عاقبتی داره ولی حالا که تو زندان و دادگاه و پیش بزرگترام هستم تازه فهمیدم که چه اشتباهی کردم!!!!!! واقعا باید زندگی سیاه و سفید باشه!!!!!! من به همه هم سن و سالام توصیه می کنم.....!!!!!!

خوبه نه؟ حالا همه میگن آفرین دیگه کم کم داری یاد می گیری که چطور زندگی کنی داری آدم میشی؟؟!!!!!! فهمیدن معنای خفه شو و یا سرکوب آنچه که هستی چیز تازه ای نیست سالهاست که به من یاد دادن نبایدها را باید آنجور که اونا میخوان پذیرفت.

حالا همه این مردها وزنها با ماسک های سیاه و سفید جدی و متفکر هر روز دارن تئاتر آدم خوبای سفید را بازی می کنن. با دنیایی از افسردگی و پوچی که یک روزی، شاید در گوشه ترین خلوت تنهای، جایی که دور از چشم آدمهای سفید و سیاه است، چشمشون دوباره به یک سبز یا آبی و یا قرمز بیفته. شاید آن زمان چند دقیقه باشه. شاید هم کمتر و یا بیشتر اما همه این آرزوی ممنوع را انتظار می کشن.

روزمرگی و عادت چیزی که از پدران و پدران پدرانمان به ارث برده ایم. کم کم یادمان میرود که لرزیدن دل و یا گره خوردن نگاههای لرزان رنگ سیاه و سفید نمی شناسه. اینا رنگیه! یک دنیا رنگه.

چرا دوست داریم حتما به همه بگیم ما اصیل ترین سیاه و سفید ها هستیم؟ حالا هستیم، چه عایدمان شده؟ کشیدن بار حماقت اجدادمان افتخار نیست، اگر زنده ایم باید زندگی کنیم چرا ادای زندگی کردن در می آوریم. فکر می کنید گذران عمر در انتظاری مرگی با عزت، افتخار یا هدف زندگی مان است، شعارهای احمقانه مشتی خرافه گو از ابتدای تاریخ تا کنون گوشه هایمان را کر کرده است.

حالا من می خوام زندگی مو رنگی کنم.





من می خوام به خودم بگم که می تونم زندگی را رنگی ببینم اگه همه دوست دارن سیاه و سفید باشن خوب باشن، من نیستم، باهاشون دعوا هم ندارم اما نیستم نمی خوام هم باشم چون می خوام زنده ای باشم که از لحظه به لحظه حیاتم لذت ببرم.

تو گی هستی؟ من لذبین هستم. پدر و مادرت بدشون می آد خوب بیاد مگه تو به اشون می گی که از رابطه دیکته شده جامعه که اونها هم دارن ازش تبعیت می کنن بدت می آد.

چرا نمی خواهیم دموکراسی را یاد بگیریم چرا نمی خواهیم یاد بگیریم که هر کسی می تونه عقاید خودش را داشته باشه؟ ولی فراموش نکنیم که هیچ ایرادی نداره اگر کمی بیشتر مطالعه کنیم. چه چیز حادث می شه اگه چشممونو نبندیم به واقعیت ها؟ ساده باشیم اما احمقانه زندگی نکنیم.

بد نیست اگر فکر کنیم که تو همین جامعه گی ها و لزبین ها میشه بدون سکس هم رابطه دوستانه داشت. بیائید ما به همه نشان بدیم که نگاه های جامعه به ما کثیف شده. باید با منش و فرهنگ سازی صحیح، شالوده و اساسی محکم و درست به نگاه های هرز این مردم بخشید.

نشانشان دهیم همجنسگرایی بی بندوباری و هرزگی نیست. اگر افرادی سعی در نشان دادن این رابطه با این مضمون دارند ما با فرهنگ سازی عاقلانه سعی کنیم حقیقت مان را به دنیا ثابت کنیم.

### ماها را به دوستان و آشنایان خود معرفی کنید!





## اهداف کوتاه و دراز مدت جنبش همجنسگرایان ایران



◀ طبق نوشته شماره ۱۹ "چراغ" (نشریه سازمان همجنسگرایان ایرانی)، در رابطه با اعتراضات جهانی نسبت به سرکوب همجنسگرایان در ایران که ماه گذشته در روز ۲۸ تیر (۱۹ جولای) در بسیاری از شهرهای جهان برگزار شدند، رادیوی "پژواک" رادیوی فارسی زبان ایرانیان در سوئد مصاحبه ای با آقای محمد جواد شریعتی دبیر اول سفارت ایران در سوئد انجام داده است. آقای شریعتی در این مصاحبه از جمله گفته است: "ما جرمی تحت قاعده همجنسگرایی در نظام قضایی جمهوری اسلامی نداریم." در ادامه مطلب، نویسنده مقاله "چراغ" به

آرزوهای دور و دراز خود می پردازد و می گوید اگر در ایران همجنسگرایی جرم نیست پس باید قانون ازدواج همجنسگرایان در ایران به تصویب برسد. (نقل به معنی) این گونه برخوردها و طرح خواسته های دراز مدت در این شرایط قبل از این که جدی تلقی شوند بیشتر ضعف شم سیاسی و اجتماعی نویسنده را می رسانند (متاسفانه). فعالان حقوق همجنسگرایان ایران باید الفبای مبارزه را بخوبی یاد بگیرند و طرح هر خواسته مشخص را بنا به شرایط و موقعیت و همینطور ذهنیت جامعه همجنسگرایان مطرح کنند.

سفیر جمهوری اسلامی در مصاحبه با رادیوی پژواک تا حدودی درست می گوید. در هیچ کجای قانون در ایران به صراحت گفته نشده که همجنسگرایی ممنوع است. آنچه در قانون برای آن مجازات (و از جمله مجازات اعدام) در نظر گرفته شده، عمل همجنسگرایی، یعنی مقاربت جنسی دو همجنس (بخصوص دو همجنس مذکر) با هم می باشد. هر چند این قانون و اجرای آن توسط حکومت همجنسگرایان را حتی بدون دست زدن به "عمل" به حاشیه رانده و ظلم و جفاهای زیادی بر آنها تحمیل می کند. تازه بستن وبلاگ ها و سایت های همجنسگرایان که در آنها حرفی در باره تشویق به روابط با همجنس زده نشده و تنها به بحث و تبادل نظر در باره پدیده همجنسگرایی صورت می گیرد را مسئولان حکومت با همان منطق آبکی خود، چگونه می توانند توجیه کنند؟

تناقضات در قانون، عملکرد و گفته های مسئولان و سخنگویان حکومت ایران فراوانند و این را همه می دانند. اما هنر این است که چگونه می توان از این تناقضات و چم و خم های موجود در قانون بهره گیری شایسته کرد. تمایل به نزدیکی جنسی با همجنس یک بخش لاینفک پدیده همجنسگرایی است اما همجنسگرایی تنها در مقاربت جنسی صرف خلاصه نمی شود، درست همان طور که همخوابگی و ارضاء جنسی با غیر همجنس هم بخش غیر قابل مجزا از دگرجنسگرایی است ولی شامل همه آن نمی شود. همجنسگرایی و دگر جنسگرایی از شکل و ساختمان نیاز درونی گرایش جنسی انسان ها نشأت می گیرد. تنها فرق آنها امکان تولید مثل در دگرجنسگرایی است که ما بارها در همین مجله ماها عنوان کرده ایم که در شرایط زمانه، عشق و روابط دگرجنسگرایانه تنها و صرفاً با هدف تولید مثل شکل نمی گیرند و علاوه بر آن همجنسگرایان هم می توانند از طریق لجاج مصنوعی و اهدا اسپرم بچه دار شوند.

از آنجا که نفس همجنسگرا بودن در قانون جرم محسوب نمی شود بنابراین اگر کسی اعلام کند که همجنسگرا می باشد هم قانوناً جرمی مرتکب نشده. طبق قانون اگر این شخص با همجنس خود رابطه جنسی برقرار کند آن وقت عمل او جرم



محسوب می شود. مجازات دو نفر همجنسگرا که آزادانه و بر اساس علاقه، اختیار و انتخاب دو طرفه با هم همخوابگی می کنند، نمی تواند عاقلانه و منطقی باشد. چون همجنسگرایان را از یکی از بدیهی ترین حقوق انسانی خود محروم می سازد و خود به خود ترس و دلهره بر دل های همجنسگرایان می ریزد.

چون این تناقض عمده قانون در مورد همجنسگرایان اثرات زیانباری بر سلامتی آنها گذاشته و باید برای حل این تناقض تلاش کرد. به همین سبب، همجنسگرایان آگاه و فعال نه تنها نباید گفته های تا حدودی درست دبیر سفارت ایران آقای محمد جواد شریعتی را به سخره بگیرند بلکه این امکان و دریچه ای است که نباید از دید و نگاه عاقلان پنهان بماند اتفاقاً ما در ماه های اول انتشار ماها (در مطلب سردبیر شماره ۴ ماها)، به این مسئله مهم اشاره کردیم اما کمتر کسی حرف ما را جدی گرفت.

در مطلب سردبیر شماره ۴ نوشتیم که همجنسگرایی در قانون به عنوان جرم تعریف نشده بلکه تنها عمل نزدیکی جنسی با همجنس قابل مجازات تعیین شده و نتیجه گرفتیم که بنابراین همجنسگرایان آگاه و دلسوز و علاقمند باید بتوانند انجمنی یا تشکیلی رسمی در کشور بوجود آورند که هدف آن نه ایجاد امکانات جهت برقراری روابط جنسی دو همجنس بلکه صرفاً به عنوان نهادی مستقل جهت تفحص، پژوهش و تحقیق حول مسائل جنسی و همجنسگرایی باشد. ما همچنین در سلسله مقالات مربوط به ضرورت لغو قانون مجازات همجنسگرایی، در یکی از آن مقاله ها تناقض بین موضع قانون مجازات اسلامی با مواضع وزارت بهداشت ایران را هم مطرح کردیم. از علاقمندان دعوت می شود که به مطالب مورد اشاره مجدداً مراجعه کنند.

و اما در رابطه با اهداف کوتاه و دراز مدت جنبش همجنسگرایان در کشور فرض را بر این بگذاریم که همین امروز جمهوری اسلامی قانون مجازات عمل همجنسگرایی را از قانون مجازات اسلامی حذف کند. و وزارت بهداشت و درمان رسماً و علناً اعلام نماید که همجنسگرایی را به عنوان انحراف جنسی / روانی تلقی نمی کند، آیا باید بلافاصله بعد از آن جنبش همجنسگرایان خواسته قانونی کردن ازدواج همجنسان را مطرح کند؟ صد البته نه. چرا که این کار به نوعی خودکشی می ماند. علت آن است که نه جامعه، نه خانواده های همجنسگرایان و نه حتی ذهنیت خود همجنسگرایان ایران در آن شرایط لازم نیستند و کار و زمان زیادی می برد تا به آنجایی برسیم که ازدواج همجنسگرایان را به عنوان عمده ترین و اصلی ترین خواسته مطرح کنیم.

فعالان حقوق همجنسگرایان باید همراه با شم و درایت درخور، در هر شرایط و موقعیتی وضعیت و ذهنیت حکومت و جامعه، و همچنین سطح آمادگی و تشکل خود همجنسگرایان را در نظر گرفته و متناسب با آن خواسته هایی را مطرح کنند که هم به طور بالقوه امکان عملی شدن دارند، هم به گسترش مبارزه، بیشتر کردن امکانات و هم به فرهنگ سازی بیشتر یاری می رسانند.

ما در شماره ۱۷ ماها در مطلبی تحت عنوان "چهار گاف بزرگ همجنسگرایان کشور" نقطه نظرات خود را در این باره مطرح کنیم و دوستان علاقه مند می توانند به آن مراجعه کنند. اما لازم می دانیم باز تاکید کنیم که در شرایط فعلی می بایست برای لغو قانون مجازات عمل همجنسگرایی بیشترین تلاش ها صورت بگیرد.

لغو این قانون باعث می شود که حداقل امکان برگزاری یک سری کنفرانس ها در دانشگاه ها و دیگر مراکز علمی کشور در باره همجنسگرایی فراهم گردد، روزنامه های کشور بدون ترس از سانسور در باره پدیده همجنسگرایی و مشکلات همجنسگرایان مطالبی منتشر کنند. و ما تقریباً از همان شرایطی برخوردار خواهیم شد که همجنسگرایان ترکیه و لبنان دارند. همین خود به خود هم کنجکاوی ها برای شناخت بیشتر پدیده را دامن می زند، هم بخش وسیعتری از مردم و خانواده ها را بسمت کنار گذاشتن قضاوت های منفی خود جلب می کند و هم اعتماد به نفس و روحیه خود همجنسگرایان را تقویت می کند. از آن مهمتر فعالان حقوق همجنسگرایان مشکل دستگیری و زندان نخواهند داشت.



بعد از آن می توان نشریات و وب سایت های رسمی داشت، جلسات سخنرانی برگزار کرد، فعالان گروه های اجتماعی را محترم می توانند مسائل ما را مطرح و در باره آن آگاهی رسانی کنند، می توان مرکزی حداقل در تهران برای همجنسگرایان تدارک دید که در آن کلاس های آموزشی، مشاوره، آگاهی رسانی در باره بیماری های مقاربتی همچون ایدز، کارگاه های نقاشی، مشاوره و حمایت از والدین همجنسگرایان جهت کمک به آنها در پذیرش گرایش فرزند خود و..... دایر نمود.

می توان یک سری کنفرانس با شرکت خارجیان محقق و فعال در امور جنسی و همجنسگرایی برگزار کرد و حق دایر کردن کلوب ها و محلات خاص همجنسگرایان و... مطرح می شوند. و در کنار آن باید برای گنجاندن آموزش درست در باره پدیده همجنسگرایی در برنامه آموزش مسائل جنسی مدارس فعالیت کرد. همه این کارها خود به خود به فرهنگ سازی منجر می شوند و در این فاصله تشکلات و سازمان های مدافع حقوق همجنسگرایان رشد و تقویت و فعالیت ها کم کم از پایتخت به شهرها و دیگر نقاط کشور گسترش می یابند. بعد از آن است که می توان خواسته های دیگری همچون تصویب قانون منع تحقیر و توهین به همجنسگرایان، یا قانون منع اخراج افراد از محل کار و مدارس به خاطر همجنسگرایی، حق برگزاری فستیوال همجنسگرایان و... را مطرح کرد.

پا به پای این کارها، جامعه و فرهنگ اجتماعی در رابطه با همجنسگرایی متحول می شود، همجنسگرایان هر چه بیشتری خود را علنی می کنند و چه بسا برای انتخابات مجلس یا شوراها هم خود را کاندید نمایند و... و آن وقت است که موضوع ثبت رسمی روابط همجنسگرایان موضوعیت می یابد نه این که بلافاصله با لغو قانون مجازات عمل همجنسگرایی بیائیم و بلافاصله چنین خواسته دور و درازی را مطرح کنیم.

با توجه به آنچه گفته شد، از همه فعالین حقوق همجنسگرایان انتظار می رود که اهداف و خواسته های کوتاه مدت و دراز مدت جنبش را به درستی شناخته و در هر شرایطی اصلی ترین و مهمترین مانع را شناخته و عمده نیروی خود را برای جا انداختن آن خواسته مهم که به باز شدن گره های بعدی می انجامد، متمرکز کرده و همه نیروها را برای تحقق آن بسیج کنند. باید سنگر به سنگر جلو رفت و به فتح های واقعی و زمینی اندیشید نه کپی برداری از دیگران.



## نامه های خوانندگان

### ■ چند تقاضا

سلام، خسته نباشید، من چند نکته ای که به نظرم لازم می آید را به طور روزنامه وار بیان می کنم:  
من اول از همه می خواستم بگم که چرا من هر شماره ای از مجله شما را می خونم می بینم تمام نقاشی هاش یا در مورد گی هاست و یا یک مرد تنها. شاید یک بار یک عکسی از دو خانم لز هم در بین آنها دیده شود اما تمام نقاشی ها فقط در مورد گی هاست.

نکته دوم این که غلط املائی خیلی دارید که مهمترینش در مورد آدرس مجلتهونه که در بعضی شماره ها در آخرین صفحه مجله آنرا بدون ه تایپ کرده اید و من از این متعجبم که بیشتر از یک بار هم این اشتباه را که خیلی به ضرر شما و خواننده ها تمام می شه انجام داده اید؟! من الان هر شماره را که می خونم میبینم آدرستون بدون ه چاپ شده بعد انتظار دارید خواننده ها حواسشون باشه و به آدرس تقلبی ماها میل نفرستند؟

راستش من با این که می دونم لزبین بودن تنها یک گرایش و چیزی نیست که قابل عوض شدن و درمان شدن باشه اما همیشه آرزو می کنم ای کاش یک شیوه درمانی ای وجود داشت و من می تونستم خودم را از حالت بای سکشوال به یک لزبین تبدیل کنم و دیگه هیچ وقت عاشق مردها نشوم. تو را به خدا اگر روشی سراغ دارید به من بگویید.

سؤال بعدی من اینه که آیا همه لزبین ها دوست دارن مثل پسر ها باشند؟ من به عنوان یک بایسکشوال دخترها را به خاطر ظرافت و دختر بودن شون دوست دارم و دلم می خواد دختری که ارتباط برقرار می کنم کاملاً ظرافت دخترونه را داشته باشه.

نکته بعدی که می خواستم بگم اینه که اگر هر کدام از خواننده ها یک ایمیل برای صدای آمریکا بفرستند و تقاضای اختصاص دادن یکی از برنامه هایشان به مسئله اقلیت های جنسی و مشکلات آنها در ایران را بکنند مفید خواهد بود. من تا به حال دوبار ایمیل فرستاده ام و باز هم خواهم فرستاد اما همیشه می گویند یک دست صدا ندارد. باید چندین میل با اسامی مختلف فرستاده شود تا آنها فکر نکنند برنامه را فقط برای یک نفر می خواهند پخش کنند و متوجه اهمیت موضوع شوند. به نظر من بد نیست با چاپ ایمیل برنامه میزگردی با شما این تقاضا را با خوانندگان مجله ماها در میان گذاشته و آنرا با دیگر مجلات و رادیو رها هم درمیان بگذارید:

[roundtable@voanews.com](mailto:roundtable@voanews.com)

راستش یک نکته دیگری که به نظرم جالب نیامد این تصویری بود که از خانم ساقی قهرمان در شماره نوزده چاپ کرده بودید به نظر من اصلاً تصویر جالبی نیست و صورت ایشان به زحمت دیده می شود و فضای تاریک تصویر یک دید منفی به انسان می دهد. من همش یادم به پوستره های تبلیغاتی مربوط به اعتیاد می افته در حالی که تصویر صفحه اصلی وبسایت ایشان خیلی بهتر بود.

تقاضای بعدی من این است که چرا یک تعریف کلی از لزبین ها و گی ها ارائه نمی دهید؟ درسته که آدم ها در هر گروهی همه با هم فرق دارند و تیپ های مختلفی در میان آنها دیده می شود اما یکی از اهداف مجله شما اینه که خوانندگان بفهمند آیا گی هستند یا لز یا بای یا دگر جنسگرا و غیره، من خودم از وقتی مجله شما را خواندم فهمیدم که بای هستم. اما در هیچ شماره



ای نخواندم که گی ها بیشتر دوست دارن چه تیپی بگردن یا چه تیپ لباسی بوشند و همین طور لزها. گاهی از خلال مطالب به یک سری نکاتی اشاره کرده اید اما به نظر من اگر برای معرفی هر گرایش یک مقاله بنویسید بهتره این طوری یک خواننده یک دفعه می بینه که تاحالا گی یا لز یا هر تیپ دیگری بوده و نمی دانسته.

البته من این تقاضا را به صورت دیگری قبلاً هم مطرح کرده بودم که البته جواب آن نامه ام را نگرفتم. عنوان کرده بودم که گی ها و لز بین ها چه تیپ افرادی هستند چون می خواستم آنها را در محیط اطرافم بشناسم و با آنها ارتباط برقرار کنم. خودتان خوب می دانید که خیلی ها نمی دانند لز یا گی هستند یا به دیگر گروه ها تعلق دارند و این جور مقاله ها می تونه راهگشای آنها باشه همانطور که برای من مفید بوده.

تقاضای بعدی من این است که لطف کنید از خواننده ها و دوستان یا همکاران تان بخواهید آنتهایی که اهل ادبیات هستند اشعار همجنسگرایانه مولانا، حافظ، سعدی و دیگران را برای شما بفرستند تا ما هم با آنها آشنا شویم. به نظر من این روش هم راه دیگری برای آشنا شدن مردم با این گرایش و عادی جلوه کردن آن در پیش چشم دیگران خواهد بود. خودتان بهتر از اثرات چاپ اشعار همجنس گرایانه حافظ، سعدی یا مولانا بر اذهان عموم آگاهی دارید و البته این برای ما هم لذت آور خواهد بود و جالب. از این که حوصله به خرج داده و ایمیل من را خواندید ممنونم.

#### ■ ماها:

ممنون از نامه و مسائلی که مطرح کرده ای. بدلیل این که چندین سؤال را یک جا و به قول خودت روزنامه وار مطرح کرده ای ما هم سعی می کنیم تیتروار به همه آنها جواب دهیم.

این که در ماها عکس گی ها بیشتر از عکس لزبین ها چاپ می شوند، را ما سعی کردیم تعادلی در آنها به وجود آوریم. نمی گوئیم کاملاً موفق شده ایم اما سعی کرده ایم. اغلب گی ها وقتی مطلبی برای ما می فرستند عکس یا تصاویری هم ضمیمه مطلب خود می کنند اما لزبین ها متأسفانه مطالب خود را بدن عکس می فرستند. و گرنه ماها همان قدر به لزبین ها تعلق دارد که به گی ها.

در باره تماس با رادیوها یا مجلات یا روزنامه و... ما نمی توانیم و امکان و فرصت این را نداریم که از بقیه بخواهیم این کار یا آن کار را بکنند. ما مطلبی کلی در مورد لابی گری و اهمیت آشنایی همجنسگرایان با این مسئله و به کار گرفتن این هنر در مبارزه در شماره ۸ ماها مطلبی در همین باره تحت عنوان "لابی گری، هنری که همجنسگرایان باید بدانند" نوشتیم. و معتقدیم که گر در خانه کس است، یک حرف بس است. تازه به جای نامه نگاری و ارسال ایمیل به رادیو آمریکا یا بی بی سی و... (که هیچ ضرری هم ندارد) چرا به نزدیک ترهای خودمان مثلاً روزنامه شرق یا دیگر روزنامه های محلی، تلویزیون ایران و.. نامه و ایمیل ندیم که در این باره مسئله را نه تعصبی بلکه به صورت علمی مطرح کنند؟ درسته که اگر این کار سازماندهی شده باشد تأثیر بیشتری می گذارد اما به صورت فردی حرکت کردن هم به هرحال بهتر از هیچی است.

غلط های املائی و انشایی ماها را می پذیریم. قبلاً هم به این مسئله اعتراف کرده ایم. تنگی وقت و نیرویی که تهیه و انتشار ماها و پاسخ به ایمیل ها در کنار زندگی شخصی از ما می گیرد، آنچنان است که این گونه اشکالات را تقریباً اجتناب ناپذیر می کند. با این همه قبول می کنیم که ما باید بیشتر از این به رفع این اشکال اهمیت بدهیم.

ما این ذهنیت را نادرست و کلیشه برداشت دیگران از همجنسگرایان می دانیم که گویا فرد گی و یا لزبین شکل و شمایل خاصی دارد یا لباس خاصی می پوشد یا به شکل خاصی رفتار می کند و... به همین دلیل هم با ارائه چنین تصاویری از



همجنسگرایان موافق نیستیم. آن خواهر بسیجی که خودش را توی هزار چارقد و چادر سیاه پوشانده ممکن است لزبین باشد، آن مرد دست فروش ریشوی کمر خمیده کنار خیابان ممکن است همجنسگرا باشد، مادر و یا خواهر و عمو و همسایه خودت با همان شکلی که هستند و لباسی که می پوشند و رفتاری که دارند، ممکن است همجنسگرا باشند و... ممکن است مردی خوش لباس با حرکات و رفتار فمینیستی هم ببینی که همجنسگرا نباشد. در عوض زن عییلی که در کنار خیابان گدایی می کند ممکن است لزبین باشد. یک جوان خوش پوش با موهای ژل زده همان قدر می تواند همجنسگرا باشد که یک جوان علیل نشسته در صندلی چرخی معروف به ویل چریل. پس کلیشه ای برخورد کردن درست نیست. این تفکر شما همان تصویری را می رساند که همجنسگرایان را فقط تعدادی جوان خوش پوش بچه پولدار "نور و سوسول" معرفی میکنند که خوشی زیر دلشان زده و دارن ک...شعر میگن. اما در مورد این که کلاً همجنسگرایی چیست تا دلت بخواد به این مسئله در ماها پرداخته شده. همجنسگرایی احساسی است درونی و ربطی به ظاهر افراد ندارد.

کی گفته همه لزبین ها دوست دارند مثل پسرها رفتار کنند. این هم آن تصور کلیشه ای است. و خوبه که حداقل خود ما اقلیت های جنسی بجای درونی کردن اینگونه تصورات پیشداورانه، خوب است که سعی کنیم آنها را از اذهان اجتماعی پاک کنیم.

گرایش جنسی فرد عوض شدنی نیست اما فرد می تواند فلان گرایش درون خود را سرکوب یا به آن بی اعتنایی کند و هویت جنسی که خود میخواهد انتخاب نماید. مسلماً این کار تأثیرات روحی روانی معینی دارد که ما در بسیاری از شماره های ماها به آن پرداخته ایم.

آدرس ایمیل ماها که در پائین هر شماره نوشته می شده غلط بوده. این دال بر لابلالی بودن و بی دقتی بودن ما نیست. مشکل همان وقت ما است که اشاره کردیم ولی از چند شماره قبل که دوستان تذکر دادند آن را اصلاح کردیم.

عکس ساقی قهرمان را خود ایشان انتخاب کرده بودند نه ما. وقتی سئوالات را برای ایشان ایمیل کردیم. در آنجا از ایشان خواستیم که عکسی را هم به انتخاب خودش برای چاپ در کنار مصاحبه برای ما ارسال کند که عکس چاپ شده در ماها را ارسال کردند. شما این عکس را نپسندیده اید، اشکالی ندارد اما از کجا معلوم که خیلی ها مخالف نظر شما نباشند؟ به هر حال این یک سلیقه فردی است.

در باره معرفی اشعار مولوی و سعدی و... مجله ادبی دلکده هست. دوستان می توانند به آن مراجعه و حتی با دلکده همکاری کنند. برایت آروزی موفقیت می کنیم.

### ■ مطلبی در باره فیلم نگار شماره قبل ... نیما

نقدی که یکی از دوستانمان در مورد فیلم آتش بس نوشته بود وسوسه ام کرد تا در بازار سینمای مرده ایران سرکی بکشم. اگرچه منتقد سنمایی نیستم اما فکر می کنم در مورد این گونه نقد کردن فیلم باید بیشتر احتیاط کرد.

در نگاه نخست در اولین صحنه حضور دارا (فرد ترانسکشوال) احساس می کنیم با فیلمی سطحی و نگاهی عامیانه با مسئله روبه رو هستیم. در واقع همه ما در برخورد با چنین فیلم هایی که شمار آنها در دنیا کم هم نیست پوزخند می زنیم و به فقدان همدلی و بلکه فقدان شعور کارگردان از مسئه می خندیم. برای من هم همین طور بود. اما در وضعیتی که همه علیه این گونه



زیستن (هموسکشوالیسم) شمشیر را از رو بسته اند شاید بهتر باشد به صرف این که کسی ترانس ها را در فیلمش (اگرچه به عنوان موضوعی حاشیه ای) نشان داده است، از میزان خشم مان بکاهیم. در واقع در شرایط موجود حتی نشان دادن این که بخشی از مردم به گونه ای دیگر می خواهند زندگی کنند یک پیروزی است.

در مرحله بعد نحوه برانگیختن همدلی مسئله ما است. به نظر من کارگردان بر این مسئله به عنوان یک موضوع حاشیه ای در فیلمی که موضوعش چیز دیگری است نمی توانست تمرکز کند. علاوه بر این نشانه های از همدلی در صحنه های بعدی به چشم می خورد. در نخستین صحنه به خاطر داشته باشد که هنر پیشه زن فیلم به دارا به چشم یک فرد غیر متعارف نگاه نمی کند و برخوردی معمولی دارد.

هنر پیش زن کسی است که توسط روانپزشک انسانی خود رای که نسبت به دیگران همیشه پیشداوری دارد معرفی نمی شود. در حالیکه هنر پیش مرد فیلم یعنی کسی که از طرف روانپزشک این گونه معرفی می شود تنها فردی است که با دارا همدلی ندارد. مگر در اتمام داستان که درمان روانپزشک بر روی مرد به اتمام رسیده است و او دیگر نسبت به دارا دارای پیشداوری نیست. و حتی در آخرین جمله فیلم با مهربانی نظر او را می پرسد. در واقع نحوه برخورد ناشایست در این فیلم از شخصیت منفی فیلم سر می زند.

شخصیت ترانس فیلم اگرچه در حاشیه است اما بخشی از موضوع اصلی فیلم را تقویت می کند که همان رفتار درمانی شخصیت ها است، شخصیت های بیماری که می خواهند دیگران تابع میل و زیبایی شناسی آنها باشند. و برخورد با فرد ترانس فیلم هم شاهدهی از رفتار نا بجای این گونه افراد است. از این جهت من طرز ارائه مسئله ترانسکشوالیسم را در این فیلم زیرکانه و البته در چارچوب محدودیت های جامعه ایران می دانم. نباید انتظار داشت در چنین جامعه ای مسئله را یکسره از دید ترانس ها بیان کنند. ضمن این که در سایر نقاط آزاد دنیا هم ممکن است طرح مسئله هموسکشوالیسم با چاشنی طنز همراه باشد. به امید آن که این گونه رفتار ها درمان شود.





## همجنسگرایی زنان در تاریخ ایران



◀ جنسیت زن در ایران ما بخصوص بعد از ورود اسلام به ایران هر چه بیشتر به عنوان تابعی از جنسیت مرد تعریف شده و استقلال جنسیت زن به رسمیت شناخته نشده است. در کنار آن همجنسگرایی (مردان و زنان) هم که خود دانید. با این همه با توجه به دیدگاه حاکم نسبت به جنسیت زن، و نگاه به همجنسگرایی، طبیعتاً جنسیت زن لزبین بیش از همه اینها در پستوها نگاه داشته و ناشناخته باقی مانده است. سکوت در باره زنان لزبین در کتاب های دینی و به طبع آن رقیق تر بودن قانون مجازات اسلامی در باره زنان لزبین نسبت به مردان همجنسگرا را باید از همین زاویه نگاه کرد. با این همه نویسندگان همیشه به عنوان چشم و گوش باز جامعه عمل کرده اند و کمتر چیزی از دید آنها پنهان می ماند. به همین دلیل برای رد یابی لزبین ها در تاریخ ایران باید به ادبیات مراجعه و فرهنگ قدیم مراجعه کرد.

در ادبیات ما در باره رسم "خواهر خواندگی" و "زنان سعتری" (زنان لزبین) مساله ای است نوشته شده که فعالان جنبش همجنسگرایان و بخصوص ازبین ها باید بیشتر به آنها بپردازند. در باره "خواهر خواندگی" گفته می شود که این راویط کلاً همان همجنسگرایی زنان در دوران قدیم بوده و فرهنگ عامه آن را پذیرفته بوده ست. محمود کتیرائی از علی جواهر کلام نقل می کند که: "از تدارک های عید خانم های قدیم تهران، مراسم خواهر خواندگی بود که یک روز پیش از تحویل سال انجام می گرفت. یعنی دوتا خانم که با هم خیلی دوست و رقیق خوبی بودند در ماه حوت با هم قرار و مدار می گذاشتند که از سال نو خواهر دنیا و آخرت باشند. این دوتا خانم قریب شش ماه با هم معاشرت می کردند. اگر ممکن می شد یک سفر کوتاه هم می کردند. بعد که خوب از اخلاق همدیگر سر در می آوردند و مطمئن می شدند که اخلاق شان با هم جور در می آید قرار می گذاشتند که در روز آخر سال کهنه با هم صیغه خواهری بخوانند و خواهر خوانده شوند."

با توجه به آنچه در مورد تابع کردن جنسیت زنان به جنسیت مردان در بالا نوشتیم، کتیرائی ادامه می دهد: "البته دخترهای شوهر نکرده حق نداشتند خواهر خوانده بگیرند و بعضی وقت ها شوهرها اجازه نمی دادند که زنانشان خواهر خوانده بگیرند. اما زن های حيله باز پنهانی خواهر خوانده می گرفتند. همین که سال تحویل می شد دوتا خواهر خوانده به امامزاده ای می رفتند و در حرم امامزاده قسم می خوردند که تا زنده اند از هم دست برندارند. اگر شوهران از این کار زنان خود خوششان نمی آمد و آنها را طلاق می دادند این زنان با سوزن زنی و بند اندازی زندگی خودشان را اداره می کردند و از خواهر خوانده خود دست نمی کشیدند."

بعضی ها نقل کرده اند که صیغه خواهر خواندگی در روز عید غدیر خوانده می شده است. این که در مراسم صیغه چه چیزی گفته می شده دقیقاً معلوم نیست اما گویا صیغه خواندن به این شکل بوده: یکی بگوید: بحق علی خیر گیر و دیگری بگوید خدایا مطلب ما را برآور و بپذیر. "گویا دو خواهر خوانده دستمالی هم به هم هدیه می کرده اند که نواع و اقسام مختلف داشته است. در مثنوی آمده: "چون نهد در زن خدا خوی نری / طالب زن گردد آن زن سعتری" (چاپ نیکلسن ۲۹۹۶) در نظم فارسی کلمه سعتری به معنای معشوق بی باک و شوخ و سرکش به کار رفته است. اصطلاحات دیگر برای زنان لزبین "زنان طبق زن" (طبق زنی) و مساحقه است.



خنجی در "سلوک الملوک" به حد مجازات مساحقه زنان نیز پرداخته و آن را واجب تعزیز می داند. زنانی که در حرمسرای شاهان زندگی می کردند، با همه قدرت جنسی که شاه داشت باز امکان معاشرت جنسی با همه آنها را نداشت و بسیاری از این زنان یا به استمنا و یا سکس با هم روی می آوردند. درست است که نبود یا نبود مرد باعث این کار می شده اما به هر حال چنین شیوه ای برای ارضای جنسی در بین زنان جامعه آن زمان وجود داشته و زنان حرمسرا آن را می شناخته اند.



در "رساله تعریفات" زاکانی "الکیر کاشی" را به عنوان آلتی که زنان در حرمسرا آن را استعمال می کردند، تعریف شده است. (آلتی که هم از چرم و هم از کاشی می ساخته اند و بنا به اسم آن (کاشی) گویا نوع مرغوب آن در کاشان ساخته می شده است). اما اصطلاحات دیگری هم برای این آلت بکار برده شده است از جمله "مچاچنگ"، "کیرنگ" (آنچه شبیه آلت مردانه است) و "چرمینه" که هم در "صحاح الفرس" و هم در "برهان قاطع" به آن اشاره رفته است. "برهان قاطع" در تعریف زن سعتری می گوید: "زنی را گویند که چرمینه بندد و با زن دیگر مجامعت کند." و همانجا در تعریف "چرمینه" آمده که "چرمی است که به صورت و هیأت آلت تناسلی دوخته اند." "دیدم زنکی ساخته از چرم ذکر / بر بسته که گادنی کند چون نر خر" (کلیات عبید زاکانی، چاپ اتابکی، تهران ۱۳۴۳ ص. ۲۳۳)

شعر زیبای زیر که در مورد نرد عشق بازی دو زن لذتین سروده شده را به خالقی مطلق نسبت داده اند اما از صحت آن اطلاعی نداریم:

دو دخت میان سبزه ها خوابیدند  
از چشم و لب و سینه ی هم بوسیدند  
نازان نازان جامه ز هم برکنند  
چون نسترن و یاس به هم پیچیدند.

■ با تشکر از دوستی که پی دی اف یک سری از جزوات در این باره را برای من ارسال کرده بود.

■ در کتاب دکتر علی فیاض "حقوق جزای عمومی اسلام" چاپ امیر کبیر سال ۱۳۶۵ در باره انواع مجازات همجنسگرایان چه لذتین و چه گی مطالبی نوشته شده است.



## شناخت مفهومی واژه همجنسگرایی

### Conceptual cognition of Homosexual term

■ دکتر ب. اروانپزشک  
Dr.B.A Psychiatrist



◀ این مقاله را به تمام همجنسگرایان ایرانی تقدیم می‌کنم بالاخص Gay های عزیز. قبل از هر چیز به دو عنوان زیر توجه تان را جلب میکنم؛ واژه همجنسگرایی از لحاظ علمی و صحیح شامل تعریف و تفسیر دو بند زیر است:

(۱) بُعد اول و اصلی (Main Point): انتخاب شریک زندگی از جنس موافق ( Same Sex) و یک عشق خالصانه و از صمیم قلب نسبت به همجنس به مثابه افراد Heterosexual.

(۲) بُعد دوم و فرعی (Accessory Point): انتخاب شریک جنسی از همجنس (Same Sex)؛ که به طبع فردی که شریک زندگی خود را از همجنس خود انتخاب میکند، شریک جنسی وی نیز از همجنس خود خواهد بود.

#### مقدمه:

در تفهیم این کلمه (همجنسگرایی، Homosexuality) می‌بایست بدون هیچ تبعیض (Differentia) قایل شدن، میان انتخاب شریک زندگی یک انسان از همجنس یا غیر همجنس (Heterosexual)؛ قضاوت کرد.

حال به عنوان یک انسان می‌بایست معنی واقعی و صحیح عشق را بدانیم تا بتوانیم تمامی خصایصی (Properties) که در یک عشق سالم و واقعی (Real Love) وجود دارد را با خصایص (Properties) عشق به همجنس (Homosexual Love) مقایسه کنیم؛ و در انتهای بررسی می‌یابیم که عشق به همجنس یک عشق درونی و واقعی و هنجار است و از هر گونه ناهنجاری مبرا می‌باشد و تمامی فاکتورهای یک عشق سالم و طبیعی را دارا می‌باشد.

واژه همجنسگرایی (Homosexualism) روشن کننده روش زندگی (Life Style) یک انسان است. و متأسفانه بعضی‌ها فکر می‌کنند افراد همجنسگرا (Homosexual) فقط میل جنسی (Sexual Desire) به همجنس خود دارند و این همبستری فاقد هرگونه عشق قلبی و درونی است! مگر امکان دارد که انسانی بدون علاقه به کسی حاضر بشود با او همبستر شود؟ عقلاً محال است که چنین شود. تذکر یک نکته بسیار بسیار مهم:

همبستری (Intercourse) فقط یکی از رفتارهای جنسی انسان‌ها است و هدف زندگی یا مهمترین رکن زندگی نمی‌باشد، متأسفانه عده‌ای بر این باورند که همبستری مهمترین و اصلیتین هدف زندگی است! (مخصوصاً در زندگی همجنسگرایان) اگر ما از زوجی (Couple) علت ازدواجشان را بپرسیم، به نظر شما علت این ازدواج را همبستری (Intercourse) می‌گویند؟ مسلماً که نه، علت و هدف ازدواجشان را عشقی توصیف نشدنی می‌گویند.



حال فکر می‌کنم تا اندازه‌ای مفهوم (Concept) همبستری (Intercourse) روشن شده است و افکار ما نباید همیشه معطوف همبستری (Intercourse) باشد، چرا که این مورد (همبستری) تمام نیازهای یک زوج را در بر ندارد بلکه فقط گوشه‌ای از زندگی است، نه هدف زندگی.

به عنوان مثالی که حتی شما می‌توانید در این مورد تحقیق کنید این است که به بی‌نید آیا تا به حال عاشقی بوده که فقط به خاطر مسایل جنسی به معشوقش عشق بورزد و محبت کند؟ مسلماً که تا به حال در هیچ عشق و عاشقی این موارد نبوده است مگر در عشق‌های بیمارگونه که هیچ‌یک از فاکتورهای عشق نرمال را ندارند.

اما چرا عشق به همجنس، عشق بیمارگونه نیست؟ از آنجا که در هنگام مقایسه کردن فاکتورهای عشق به همجنس با عشق به غیرهمجنس هیچ تفاوتی در بین آنها نمی‌بینیم، و این دال بر نرمال بودن عشق به همجنس می‌باشد.

### در مورد عشق (LOVE):

عشق یا علاقه شدید قلبی عبارت است از تمایل مداوم و عمیق به کسی (یا بعضی از فلاسفه گفتند به چیزی) این علاقه برخاسته از عمق و درون انسان است و به صورت ناخودآگاه (Unconscious) عمل می‌کند، بدون آن که فردی بتواند به آن چیره (Master) شود. در واقع نیروی عجیبی است که از لحاظ علمی تا کنون از نظر علمی مکانیسم آن مشخص نشده است.

از آنجا که انسان به تنهایی ناقص است و می‌بایست با یک نفر دیگر جفت (Couple) شود و تشکیل یک زوج واحد (Unit) را بدهند و نیز از آنجا که انسان موجودی کمال دوست (To Attain Perfection) می‌باشد و دوست دارد به کسی محبت کند و از او محبت ببیند پس می‌توان این برداشت را کرد که هر کسی به نوعی به دنبال جفت (Partner) خود است و پیوسته او را از صمیم قلب، هر روز و هر ساعت و هر ثانیه به دنبال تکمیل کننده خود است. البته سخنان عمیقی در مورد فلسفه عشق و ازدواج مطرح است ولی در این مقاله سعی دارم تا مفهوم (Concept) کلمه همجنسگرایی را اثبات کنم، اگر بخواهیم در مورد عشق مطلبی را بنویسیم بیش از هزاران کتاب قطور می‌توان در این مورد از جنبه‌های دیگر (View Points) بنویسیم و تفسیر کنیم.

حال با توجه به این که انسان مدام به دنبال جفت (Partner) خود است لذا تا کنون دانشمندان عرصه‌های مختلف روانشناسی (Psychologie) و روانکاوی (Psychoanalytique) و روانپزشکی (Psychiatrique) و فلسفه (Sciences de la philosophie) و مذهب (Rélégion) و حتی علوم فیزیولوژی (de Physiologie) و بیوشیمی (Biochimistrie) و ژنتیک (Génétique) نیز به مطالعه علمی در این مورد یعنی نیاز انسان به جفت را بررسی می‌کنند. با توجه به مطالعات و تحقیقات این دانشمندان و حصول نتایج قابل اثبات و دقیق و صحیح، معیارهایی برای عشق سالم و نرمال عنوان کرده‌اند. در اینجا مجالی برای معرفی و تفسیر این معیارها و فاکتورها نمی‌باشد و به اصل موضوع می‌پردازم.

حال اگر فاکتورهای عشق سالم و نرمال را برای یک پسر غیر همجنسگرا (Hétérosexuel) تعریف کنیم و به طور کلی برای یک انسان غیرهمجنسگرا (Hétérosexuel)؛ با مقایسه فاکتورهای عشق به همجنس، در می‌یابیم که هیچ تفاوتی میان اصول و اساس عشق این دو مورد یعنی Homosexual و Hétérosexuel نمی‌باشد مگر در گزینش جنس جفت، که یا به صورت همجنسگرا یا به صورت غیرهمجنسگرا می‌باشد.

در این مقاله به تفسیر انسان‌های دوجنسگرا (Bisexual) نمی‌پردازم، چراکه این مقوله بعد از تفهیم و درک عشق در افراد همجنسگرا می‌تواند مفید و قابل درک واقع شود؛ در مقاله‌ای دیگر در مورد عزیزان انسان‌های دوجنسگرا (Bisexual) بحث خواهیم کرد.

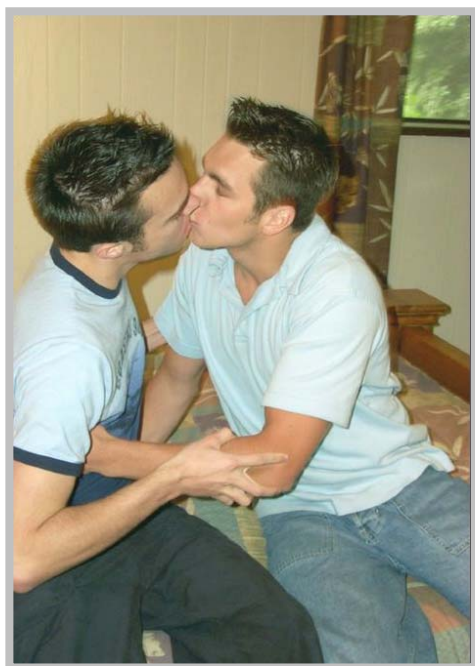


حال این مورد یعنی گزینش جنس جفت (Orientation or Preference Sexual) [گرایش یا ارجحیت جنسی] بحث می کنیم. توجه بفرمایید که (Orientation or Preference Sexual) یا گرایش یا ارجحیت جنسی با میل جنسی (Desire Sexual) کاملا متفاوت است و در بحثی دیگر به آن می پردازم.

یک انسان بسته به گرایش جنسی اش (Orientation Sexual) می تواند همجنسگرا باشد یا غیرهمجنسگرا؛ و چون علت و مکانیسم گرایش جنسی (Orientation Sexual) در انسان تا کنون مشخص نشده است، تنها راهی که می شود مشخص نمود همجنسگرایی نرمال است یا غیرنرمال، این است که به فاکتورهای عشق به همجنس توجه کنیم و آن را با فاکتورهای عشق به غیرهمجنس مقایسه کنیم؛ آنگاه در می یابیم که هیچ تفاوتی در میان عشق به همجنس با عشق به غیرهمجنس وجود ندارد.

و همین طور با مقایسه فاکتورهای رفتارهای جنسی (Sexual Behavior) می فهمیم که عشق به همجنس هیچ تناقضی با عشق و رفتارهای جنسی نرمال ندارد و کاملا عشقی سالم و نرمال می باشد.

### در مورد همبستری (Intercourse) یا روابط جنسی (Sexual Relationship)



در این باره از زمان افلاطون و ارسطو و بقراط تا کنون نظریه های بسیار زیادی در مورد همبستری (Intercourse) یا به زبان عامیانه سکس SEX ارایه شده است. هم اکنون در سراسر دنیا مراکز مطالعاتی و تحقیقاتی بزرگی مشغول مطالعه و بررسی رفتارهای جنسی انسان هستند و هر ساله در رشته تخصصی (Sexologie-Sexology) صدها متخصص فارغ التحصیل میشوند و مشغول تحقیق و راهنمایی انسان ها می شوند. حال با آشنا شدن با این رشته علمی می توان به اهمیت روابط جنسی، پی برد. در زیر چکیده ای از نتایج مهم را در مورد همبستری (Intercourse) بررسی می کنیم.

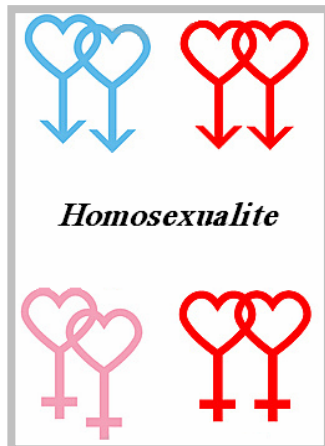
اگر ما بخواهیم همبستری (روابط جنسی) را از عشق جدا کنیم مثل این است که بخواهیم کوه ها را از روی زمین جدا کنیم! این مثال نشان می دهد که وجود همبستری در عشق، یک چیز بدیعی و در عین حال ضروری است؛ چرا که نیازجنسی در انسان امری غریزی و درونی است و اگر این نیاز برآورده نشود، آنگاه حیات انسان به خطر می افتد؛ همانند آن که نیاز به غذا و آب و

محبت و... امری است انکار نشدنی و اگر هریک از این ها حذف شود مسلما حیات انسان به مخاطره می افتد و ادامه زتدگی عملا ناممکن می گردد.

در مورد مثال بالا در رابطه با کوه و زمین، می توان فرض کرد که اگر به صورتی کوه ها را از زمین جدا کنیم، آنگاه باعث سست تر شدن و در نتیجه متلاشی شدن زمین می شویم (طبق تحقیقات دانشمندان رشته زمین شناسی (Geologie)، کوه ها موجب اتصال قطعات زمین به هم میشوند و از متلاشی و فروپاشی آن جلوگیری میکنند). حال اگر همبستری (روابط جنسی) را از عشق جدا کنیم (بدون توجه به گرایش جنسی فرد؛ خواه همجنسگرا و خواه غیرهمجنسگرا) آن وقت متوجه این مهم می شویم که عشق بدون همبستری، عشقی ناقص و غیرنرمال خواهد بود.



از طرفی همبستری (روابط جنسی) در هر دین و مذهبی امری نرمال و طبیعی معرفی شده است و این را می‌رساند که عاری از هرگونه گناه و انحراف است. از طرفی چون فهمیدیم عشق به همجنس مانند عشق به غیرهمجنس، نرمال و طبیعی است، می‌توان این نتیجه را گرفت که چون عشق به همجنس، عشقی نرمال و طبیعی است لذا در هر عشق نرمال و طبیعی، همبستری (روابط جنسی) وجود دارد و این همبستری نیز نرمال و طبیعی است در نتیجه: همبستری (روابط جنسی) در همجنسگرایان کاملاً نرمال و طبیعی است.



(۱) عشق به همجنس ← نرمال است.

(۲) همبستری با همجنس ← نرمال است.

در نتیجه همجنسگرایی نرمال است.

خلاصه: اگر بخواهیم رابطه بین عشق و همبستری را بیان کنیم، به صورت زیر می‌شود:

(۱) عشق بدون همبستری ← رابطه ای غیرنرمال

(۲) همبستری بدون عشق ← رابطه ای غیرنرمال

در نتیجه عشق و همبستری مثل یک زنجیر (Chain) به هم متصل اند.

توضیح: اگر کسی عاشق کسی باشد (بدون توجه به گرایش جنسی فرد؛ خواه همجنسگرا و خواه غیرهمجنسگرا) و میل نداشته باشد با معشوقش (Lover) همبستری (Intercourse) نماید، آنگاه این عشق نرمال نمی‌باشد و برعکس؛ اگر کسی با فردی همبستری (Intercourse) نماید در حالی که هیچ مهر و علاقه و عشقی نسبت به شریک جنسی اش نداشته باشد، باز هم این رابطه سالم نمی‌باشد.

در نتیجه عشق و همبستری دو فاکتور از فاکتورهای روابط و عشق نرمال بین یک زوج (Couple) می‌باشد، و قبول کردن یکی از این فاکتورها به معنی قبول دیگری است؛ و برعکس، اگر یکی را قبول نکنیم دیگری را نیز نپذیرفته ایم.

توجه شود که در اینجا سعی ندارم در مورد هنجارها و ناهنجاریهای عشق و همبستری بحث کنم، بلکه هدف از بیان این موارد، یادآوری اصول و مفهوم عشق نرمال بود تا به طور منطقی و اصولی، نرمال بودن روابط همجنسگرایانه را اثبات کنم.

حال پس از بیان این موارد پایه (Basic) می‌پردازیم به اثبات علمی نرمال بودن همجنسگرایی. ما از دو بُعد می‌توانیم به همجنسگرایی نگاه کنیم:

(۱) بُعد علمی یا پزشکی و روانشناختی

(Scientific View or Medical and Psychological View)

(۲) بُعد غیرعلمی و عامیانه

(Non-Scientific or Public View)

کسانی که به دنبال اثبات منحرف بودن همجنسگرایان هستند، کار بیپهوده ای می‌کنند؛ چرا که اگر ما از بُعد اول به همجنسگرایی نگاه کنیم در می‌یابیم که تمامی مراجع علمی و رسمی بین المللی (International) اعم از سازمان بهداشت جهانی (WHO) و انجمن روانپزشکان آمریکا (APA) و کتابچه تشخیصی و آماری اختلالات روانی (DSM) [کتاب مرجع روانپزشکان و روانشناسان سراسرجهان]؛ پس از سال‌ها مطالعه و تحقیق و تبادل نظر میان دانشمندان علوم مختلف از جمله دانشمندان فلسفه، دین و مذهب، اجتماع‌شناسان، تاریخ‌شناسان، سکسولوژیست‌ها، روانپزشکان، روانکاوان و روانشناس‌ها به



نتیجه واحدی رسیدند و در نهایت در سال ۱۹۷۳ (۱۳۵۲ به تاریخ ایران) انجمن روانپزشکان آمریکا، همجنسگرایی را امری نرمال معرفی کرد و در نهایت پس از ۷ سال یعنی ۱۹۸۰ (۱۳۵۹ به تاریخ ایران) همجنسگرایی را از لیست اختلالات روانی حذف کرد و همجنسگرایی را کاملاً نرمال معرفی نمود. در این خلال بعضی ها گفتند پارلمان آمریکا دستور حذف همجنسگرایی را از لیست اختلالات روانی، صادر کرده است و چون در پارلمان آمریکا تعدادی همجنسگرا بود، این درخواست را از انجمن روانپزشکان آمریکا کرده است. مدتی بعد سازمان بهداشت جهانی (WHO) همجنسگرایی را از لیست اختلالات روانی حذف کرد و در ICD-10 (مرجع آماری و دسته بندی بیماری ها که از مراجع بین المللی پزشکان جهان است) چاپ کرد:

"Sexual Orientation alone is not to be regarded as a disorder". ترجمه: "گرایش جنسی به تنهایی به عنوان اختلال شناخته نمی شود."

با اعلام سازمان بهداشت جهانی (WHO) مبنی بر نرمال بودن همجنسگرایی، آن دسته که می گفتند انجمن روانپزشکان آمریکا به زور پارلمان آمریکا همجنسگرایی را از لیست اختلالات روانی حذف کرده؛ دیگر نتوانستند حرفی بزنند. حال مراجع جهانی همه معتقدند که همجنسگرایان (Homosexuals) با غیرهمجنسگرایان (Hétérosexuels) حقوق برابر دارند و هیچ کدام به دیگری برتری ندارند. برای حصول اطمینان از گفتار بنده می توانید به فرانس های ذکر شده در انتهای مقاله مراجعه بنمایید.

حال که از بُعد اول (بُعد پزشکی و علمی) به همجنسگرایی نگاه کردیم، متوجه شدیم که همجنسگرایی نتنها بیماری یا انحراف نیست، کاملاً نرمال است. پس تا اینجا یکی از فاکتورهای (معیارهای) عمده نرمال بودن همجنسگرایی را فهمیدیم.

بررسی بعد دوم یا غیرعلمی و عامیانه: بعضی بر این باورند که همجنسگرایان فقط به دنبال همبستری (روابط جنسی) هستند و هیچ مهر و عشق و علاقه ای نسبت به هم ندارند، همانطور که قبلاً در مقدمه بحث کردیم توانستیم اثبات بکنیم که همبستری (روابط جنسی) در میان همجنسگرایان طبیعی است و همراه عشق می باشد. از طرفی در بررسی ها و تحقیقات وسیع که از سوی دانشمندان جهان انجام گرفته و توسط WHO و DSM گزارش شده، همجنسگرایی را نرمال معرفی کرده اند.

فرد همجنسگرا همیشه و همه جا به دنبال جفت خود است و ایده آل هایی را در مورد جفت (Partner) و شریک زندگی خود در ذهن دارد، همانطور که یک فرد غیرهمجنسگرا (Hétérosexuel) همیشه و همه جا به دنبال جفت خود است و ایده آل هایی را در مورد جفت (Partner) و شریک زندگی خود در ذهن دارد. پس اساس و اصول متفاوت نیستند و تنها وجه تمایزگرایش جنسی (Orientation Sexual) می باشد؛ همان طور که در مقدمه ذکر شد.

در مقاله ای دیگر در مورد علت شناسی (Etiologie) همجنسگرایی، بحث هایی را حضورسبزان تقدیم می نمایم.

### جمع بندی و خلاصه (Summarie et Abstract):

فرد همجنسگرا کسی است که شریک زندگی (و بطبع شریک جنسی) خود را از همجنس خود (Same Sex) انتخاب می کند؛ نه از روی هوس، بلکه از صمیم قلب و از سرشت و تمام وجود و هیچ علاقه قلبی (عشق) به جنس مخالف ندارد، همانطور که یک فرد Hétérosexuel هیچ علاقه قلبی (عشق) به همجنس خود ندارد. هدف از انتخاب شریک زندگی و نهایتاً ازدواج، رسیدن به کمال و آرامش است تا در همه جا و همه وقت و در شادی ها و غم و همیشه در کنار شریک زندگی اش باشد. در همه دین و مذهب ها به انتخاب شریک زندگی و ازدواج توصیه شده است. اگر واقعیت را ببینیم آنگاه متوجه می شویم که تا کنون هیچ عشق و عاشقی سالم و نرمالی فقط به خاطر همبستری (روابط جنسی) پایه ریزی نشده است و تنها عامل به وجود آورنده روابط پایدار و جاوید و سالم و نرمال، چیزی نبوده جز، علاقه شدید قلبی (عشق).



تفسیر این جمله این است که انتخاب شریک زندگی فقط از جانب عشق است نه چیز دیگر و عشق ازباطن و عمق وجود انسان برمی خیزد نه از روی میل جنسی.

امیدوارم که توانسته باشم مفهوم همجنسگرایی را به وضوح تفسیر کنم. آرزو می کنم بتوانیم روزی حق طبیعی مان یعنی آزادی همجنسگرایی را در ایران جشن بگیریم. امیدوارم همه همجنسگرایان ایرانی شاد و سلامت باشند.

به امید روز اهتزاز پرچم عزیزمان.



دکتر ب. ا. روانپزشک، ۶ آگوست - تهران

دوست عزیز در صورت هرگونه سوالی می توانید با آدرس زیر با من در ارتباط باشید:

[Clinique\\_Sexologie@hotmail.com](mailto:Clinique_Sexologie@hotmail.com)

## Ref:

1. American Psychiatric Association , Diagnostic and Statistical Manual of Mental Disorders. (DSM – IV – TR)

2. Benjamin J. Sadock and Virginia A. Sadock , Kaplan and Sadock synopsis of Psychiatry , Behavioral sciences, Clinical Psychiatry , Ninth Edition 2003 , Lippincott Williams and Wilkins.

Chapter 21 , Human Sexuality. 21-1 Normal sexuality / Homosexuality. pp: 697

3. 10th Revision of the international statistical classification Of Diseases and related Health problems (ICD – 10) From World Health Organization (WHO)





## جشن عشق

### ■ آرا

انگار،  
وقت آن رسیده است  
که، جدایی..... پاییز خود خواسته مارا،  
یلدایی شود، بی پایان.....  
و آیه های مضطرب و مشکوک، تفسیری شوند بر...  
متن نا نوشته اندوه.....  
...  
در باز خوان سرودی مبهم، .....  
تعبیر واضحی ست،  
.... «نام تو»





#### ■ اوستا

دیدمش  
در ناله ها، در پس صد انتظار  
در پس یک دل سکوت  
در سرانجام وجود،  
در پی یک بوسه ای  
جوش عشق در سینه ام آتش فکند  
دیدم او را بس شکیبا و صبور،  
از غم مردم کور  
دردهایم را شنید و لبخند بود جوابم  
فریاد ها شنیدم از جان و استخوانم.  
در چشم هایش دیدم  
فریاد ظلم و مظلوم  
اما در دل من  
فریاد عشق و معشوق....  
فریاد ها بی ثمر بود  
گویا دل بستنم غلط بود.  
اما در ته جان  
در انتهای انسان  
آنجا که عشق پا بر دانایی گذاشت  
آنجا که غم پا در خانه دل نهاد،  
دارم از او یادی،  
تنها و تنها:  
بوسه ای داغ در آغوش او



## احساس

### ■ آرمن

انگشت های لرزان تو اگر  
جاری شود بر کلمات  
احساس می کند قلب مرا که می تپد  
در تیرگی حروف  
در نقطه ها، در خطوط  
آنجا که علامت پرسشی؟ است  
طوفان حیرت من است.  
آنجا که تکه تکه واژه ها  
در فاصله ها گم می شود  
دستان اختیار من است  
که بی اختیار  
تقدیر فاصله را  
ببهده کوتاه می کند  
آنجا که در انتهای شعرم  
نقطه اتمام را فراموش میکنم  
یعنی در آرزوی بهاری تازه  
شروع دیگری را  
آغاز می کنم

### ■ مانی (لزیبن)

[egelofbluesky@yahoo.com](mailto:egelofbluesky@yahoo.com)

باران بود آن روز  
کودک قلبم متولد شد  
و من  
در آن بیشه سیاه بیمارگونه ذهنم  
در این دورترین هایم به دنبال  
یکی از جنس تو، از آنسوی باور  
از پاکی همین باران  
از نئشگی بوی علف خیس شده  
یافتیم ات  
خدای من این چینی هم می توان یافت  
چه سان خیالی بود همیشه در دورترین ها  
عشقی آتشین  
باورم نبود حضورش این چنین پر شتاب  
می دانم حتی خیال نیز نمی توان نامیدش  
اما بود و با سرخ ترین ها  
سببی ارمغانم داد  
ای تویی که سبزترین کلمات نشنیده ام بودی  
من را نیازی بود سالیان  
و در این کوچه های تردید  
سیراب از زمانه ام کردی  
بگذار و بگذر از این همه نه نبایدهای ابلهان خفته  
در تاریخ و اکنون  
چنانیم غرق در اوج لذت اکنون  
بمانیم نازنینم  
دشمنان عطر یاس و نرگس  
در حسرت نگاه لرزان مان به آینده ای هولناک اند  
و این من و این تو  
غلطان در صدف  
رها از دریای قانون هستی  
آزادترینیم



## چگونه باید زیست؟

### ■ آرمن

چون شاخه های خشکیده زمستان  
بی روح، بی صلابت و بی ریشه مانده است  
اینان که هر غروب در خویشتن خویش  
چنان فرو می روند که بازوان شان از فرط آز  
تا موج حقارت، پیش می رود  
در من نگاه کن، من تنگ حوصله ام، من تنگ حوصله ام  
از این همه شعر، از این همه انبوه شوم  
این اختلاط زیستن آیا  
هر گز توان بودن تو را تحلیل کرده است؟  
وقتی زمین با هر قدم  
هر گاه حس بودنم را بر بودنش رقم می زدم  
در کام خویش فرو می کشد مرا  
دیگر تمام خاک، با وسعت تنهای من آشناست  
آموزگار زندگی!  
با من سخن بگو  
چگونه باید بود؟  
چگونه باید زیست؟  
(۱۴ مرداد)

با من سخن بگو  
در من نگاه کن  
بنگر  
مدار گردش خون  
در فواصل این زندگی  
رنگی است بی آشنا  
دیگر دریا و آسمان  
آینه سادگی هم نیستند  
حتی نگاه عاشقان  
در دوده ای غلیظ  
بی شوق  
بی حرارت و بی عشق مانده است  
چگونه باید زیست؟  
با نسل نابکار گرفتار در اندیشه های خویش  
اینان که شان هایشان  
در زیر تلاطم موج زندگی  
نابود گشته است  
اینان که اوج فریاد

### ■ آرا

یک خانه سرد و بی روح  
یک صندلی شکسته،  
تصویری از عشق ممنوع  
یک حسرت مانده بر دل  
تکرار یک بوسه بر لب  
تکرار فریاد خاموش  
تصویر کابوس هر شب  
تلخی در جام، باقی  
ای وای.....عجب سرانجامی.

تلخی در جام باقی  
ته مانده تند سیگار  
تندیس خاموش بودا،  
یک قاب خالی به دیوار.  
آیینه در خود شکسته  
آغوش پنجره بسته  
یک حوض خالی ز ماهی  
در انتظار..... خزه بسته  
گلدان خالی ز شب بو



## یادت گرامی

■ پویا

تقدیم به پسر دائمی رضا- ن که در این دنیا سی سال "انگ" همجنسگرا بودن بر پیشانی‌اش بود و هرگز کسی باورش نکرد. او دیگر در بین ما نیست، و در یک تصادف کشته شد. یادش گرامی و روانش شاد باد.

از جنس من بودی	امشب که شنیدم
من این را دیگر خوب می دانم	تو فرشته وار پر گشودی و رفتی
تو هم یک همجنسگرا بودی	میخواهم از تو بنویسم
ولی...	از تویی که عزیزم بودی
کسی تو را نفهمید	یارم بودی
باور نداشت	از من بودی
درک نکرد	امشب
تو پاک و معصوم رفتی	با باران سیل آسای چشمانم
من این را دیگر خوب می دانم	با دل شکسته ام
تو زمینی نبودی	و با دست های لرزانم
زمین جایگاه تو نبود	برایت می نویسم که
تو آسمانی بودی	از تو شاکمی ام
من این را دیگر خوب میدانم	چرا به این زودی؟
پس با چشمان خیس	چرا الان؟
و بغض در گلو می گویم	چرا تنها رفتی؟
رضای نازنینم	چه پروانه وار رفتی
برای همیشه	تو را فرشته ها طلبیدند
دوستت دارم و	تو خوب بودی که رفتی
یادت گرامی و	آنقدر خوب بودی
روانت شاد باد.	که نمی دانم چه بنویسم
(پوشهر ۸۵/۵/۲۰)	تو هم همانند من بودی



## ظاهر سازان

■ مه اندیش (لزیب)



◀ همیشه می گن دردی که برای عده ی زیادی باشه بهتر از درد هست برای فقط یک نفر، بهش اعتقاد دارم، خواهشاً اشتباه نشه، منظورم این نیست که لزیب بودن یک درد هست بلکه معتقم در سراسر زندگی اگه بخشی هست که زندگیمو جذاب و پر هیجان کرده اول همین خود واقعی من هست و بعد ابعاد دیگه ی زندگی.

خلاصه وقتی افراد زیادی رو از نوع افکار خودت پیدا کنی و باهاشون بگردی آرزوهای بالقوه پر رنگ میشه و به فعل رسیدنش برات فقط یک آرزو نمی مونه و بالعکس اگه با هم فکرات نباشی شاید کارت به جاهای باریک کشیده بشه که خودتون بهتر می دونین. اما آیا می شه یک جمع رو پیدا کرد که

همه هم فکر باشن؟ منظورم از هم فکر بودن یک نمای کلی از افکار یک گروه هست، چون هر گروهی رو هم که در نظر بگیرید مطمئناً افرادش با هم اختلاف نظرانی دارن، اما آنقدر آن کلیت فکرشون و در واقع بهتره بگم اهدافشون شبیه به هم هست که تونستن با تمام این اختلاف عقاید بشن زیر مجموعه ی یک گروه..

حالا تازه گروه داریم تا گروه، من دارم در مورد یک گروه اقلیت صحبت می کنم، اقلیتی که قانون شامل حالش نمی شه که هیچ بلکه تمام قوانین موجود بر ضد آن هستند. گروهی که خودشون باید به فکر خودشون باشن چرا که متاسفانه اکثریت رای به هزار و یک دلیل با آنها نیست (مذهب، عوام فریبی ساده لوحان، عقاید حاصل از شستشوی مغزی، فقر پیشینه ی تاریخی قوی اونم به دلیل تاریخ سانسوری و...). تمام جوامع بشری در تلاش صعودند و ما مثل یک نمودار زنگی - زمان رو در محور افقی و آزادی رو در محور عمودی در نظر بگیرید، تشکیل منحنی رو می دیم که مقصدش از صفر به صفر هست، نقطه ای به اوج رسیده ولی حالا داره عقبگرد میره - بگذریم که اگر بخواهیم در موردش فکر کنیم بی خودی اعصابمون خراب می شه و همه دیگه سیر این تاریخ رو میدونن... پس از اکثریت این جامعه چه انتظاری میشه داشت؟ نا امید نمیشم چون می دونم که نباید به اکثریت این جامعه ی پر مشکل تکیه کرد، جامعه ای که فقر و تحجر توش بیداد میکنه، جامعه ای که پدر برای این که خرج داروهاش رو در بیاره دخترش رو به فروش میگذاره و آنوقت پلیس های امنیت اون دم در مراکز خرید ایستادند و پاهای خانوم ها رو چک میکنند که پیدا نباشه تا نکند امنیت کشور به خطر بیافته و در همون لحظه بر بام آپارتمانی داره به یک نوجوان ۱۳ ساله تجاوز میشه، این مثال ها مستدل هستند و زاده ی تخیلات اعتراض گونه ام نیستند! به هر حال در این وضعیتی که به تصویر کشیدنش ساعت ها وقت می بره من دلمو به اقلیت این جامعه خوش میکنم، اقلیتی که ماها اعضای تشکیل دهنده اش هستیم، از افشار و صنوف و فرهنگ های خانوادگی متفاوت... پس داشتن اختلاف نظر در اقلیت ماها هم طبیعی هست و این مشکلی رو به وجود نمیاره...

مشکل ما این هست که فقط یاد گرفتیم همیشه در برابر استریت ها گارد بگیریم، یک گارد دفاعی و آمونزده! دفاعی برای این که افکارشونو تصحیح کنیم و از عکس العمل های روانی شون جلوگیری کنیم و آنها رو آموزش می دیم و در واقع آگاه می کنیم از واقعیت وجودیمون و یا بهتره بگم خلقت، ما به آنها درس آفرینش می دهیم!



اما در بعضی موارد در آموزش و آگاه کردن اقلیت خودمون کوتاهی کردیم. هیچ وقت نگفتیم که بابا ممکنه که بین ماها یه گرگای بیابونی هم باشن، که اصلا این کاره نیستند بلکه بیمار روانی‌اند و چون از همه جا مونده و رونده هستن چون به شدت سر خورده هستن چون بیکار هستن چون جامعه آنها رو در اون طبقه ای که خودشون انتظار دارن نمیپذیره یه روز که از خواب پا شدن هوس کردن که لزبین یا گی بشن و توی ذهنشون هم یک گذشته‌ی سرشار از خاطرات بی‌پایه و اساس ساختن!

تصمیم گرفتن که هموسکسچوال بشن، حتما با نمونه هایی از این گونه افراد بر خورد داشتین، معمولا در چت روم ها و خوشبختانه تعداد زیادیشون در ۲ و ۳ چت اول دستشون رو میشه و چراش هم این که چون باهوش نیستن! اما از بین اینها یک عده ای که عقده های عمیق تری دارن - عقده هایی اعم از جنسی، سرکوب شدن های دوران طفولیت یا نوجوانی توسط خانواده، دوستان و جامعه ی مربوطه و عقده های طبقاتی و... - پس به نسبت، این افراد باهوش تر هستن و دارای انگیزه ی بالا، افراد بسیار خطرناکی هستن و به دلایل روانی فوق می تونن دست به هر کاری بزنن، این افراد میتونن الان جزو دوستای شما باشن که تا حالا هنوز به اونا پی نبردید، چرا؟؟؟ چون ماها ناچاریم که به هم اعتماد کنیم، چون ماها اقلیتییم چون ماها تا یکی رو می بینیم که با ما ابراز هم فکری می کنه، ما بال در میاریم برای آشنایی و رفاقت و سر حرف رو باز کردن برای تمام اون حرفای نگفته.... مزه ی شیرین تنها نبودن برای لحظه ای چنان اوج می گیره که چشم هامونو می بندیم و با آغوش باز و خاطری آسوده میریم به سوی رفاقت (منجلاب رفاقت...) اعتماد شده مثل یک داروی تلخ که مجبوریم با گرفتن بینی مون، از حلقمون فرو کنیم تو وجودمون! اعتمادی که قانون باید به ما می داد.... اما این اعتماد شده مثال داروهای ۵۰ / ۵۰ ناصر خسرو!

می دونم شاید با خودتون دارین می گین این اراجیف چیه که من دارم میگم، ولی بلاخره یکی باید این واقعیت رو بگه تا این گروه اقلیت کمی سادگی شونو بذارن کنار و سنجیده تر وارد روابط بشن، اگه شما هم جای من بودین و جلوی چشماتون پژمرده شدن دوستای همسن خودتونو توسط افراد بیماری که اصلا هموسکسچوال نیستن ولی به دلیل بیماری روحی شون فکر میکنن که هستن، رو می دیدین شاید مثل من می نوشتین از رنجی که مثل خوره افتاده توی مغزتون و هیچ راه قانونی نیست که بشه جلوی این افراد رو از طریق قانون گرفت، همین افرادی که آزادانه در کمال آرامشی که قانون بر ضد ما به اونها هدیه کرده، راست‌راست تو خیابون میچرخن و اگه بدشانس و ناآگاه باشیم ما هم طعمه‌شون میشیم افرادی که اگه داخل ایران نبودن کمترین مجازات براش حبسه.... دارم از چی حرف می‌زنم؟ قانون؟ دیوونه شدم شایدم بیشتر از اون خسسته...

معمولا این افراد متاسفانه اختلاف سنی بالایی با طعمه هاشون دارن، شاید ۱۵ تا ۲۰ سال! طبق تجربیات و مشاهدات شخصی، البته منظورم رو اشتباه تصور نکنید لطفا و تعمیم ندید به هر فردی با اختلاف سنی هر چند بالا چرا که بسیار هستند پارتیهایی که اختلاف سنی بالا دارند و اصلا موضوع نوشته ی من نیستند چون نرمال هستند و مشکل روحی ندارند، منظورم همین استثنائات مذکور هست که بیمار هستند و خودشون هم نمی دونن. افرادی که از گذشته شون هیچ خبری نداریم، این افراد از گذشته ایی برای ما داستان سرایی می کنن که اثری از اون امروز توی زندگیشون باقی نیست، حتی یک عکس ناقابل! چرا با این اختلاف سنی ما به آنها اعتماد میکنیم؟ چراش ساده هست، چون ما از یک دوست بزرگتر از خودمون که میتونه مادرمون باشه، پدرمون یا خاله مون و غیره بر خوردار نیستیم چون زیر نقاب ضخیمی هستیم از روی ناچاری، که شده سپر ما در برابر کسانی که اگر ما رو همان طور که هستیم می پذیرفتن شام خوشمزه ی یک گرگ هرگز نمی شدیم! چون به صورت غریزی نیاز داریم به همفکری گروه های مختلف سنی ولی در چنین شرایطی مورد سوء استفاده قرار می گیریم که اثرات تخریبی اون ماه ها و شاید سالها طول بکشه و در روابط بعدیمون به عنوان یک عنصر جبران ناپذیر باقی می مونه، یک خلاء! ما رو سوق میده به سوی افکار منفی و ضد زندگی...

هیچ وقت نگفتیم به این اقلیت که اگه قانونی برای دفاع از شما نوشتن، توجیه پذیر نیست که خودتون چشماتونو بندین و حواستون نباشه، به اعتقاد من تجاوز فقط به جسم صورت نمی گیره در عمق روح فرو میره... مسموم می کنه!



## فلش هایی از زندگی یک لزیبن (قسمت دوازدهم)

■ آذر

◀ " تکلیف خودت رو روشن کن، تو فاعلی یا مفعول؟ "

" تو لزیبن ها رو همش با این فاعل و مفعول دسته بندی می کنی و روشون برچسب می زنی، که چی بشه؟ چرا می خوای سعی کنی روی همه ی مردم اسم بذاری؟ اصلا فرض کن که گذاشتی، بعدش که چی؟ حالا می تونی از اون دسته ای که دلت می خواد یکی رو انتخاب کنی؟ "

" آره! مثلا من دلم نمی خواد با یه کلفتی مثل خودم دوست شم، دلم می خواد دوست دخترم ظریف باشه، آرایش کنه، دامن پیوشه، ناخن هاش رو لاک بزنه، دختر باشه، می فهمی چی می گم؟ "

" آشپزی بلد باشه، گلدوزی، ملیله دوزی، سفره آرایی، خلاصه که از هر انگشتش هفت تا هنر بریزه، چطوره؟ یه خانم خونه دار واقعی! پس فرق تو با یه مرد سنتی چیه؟ "

" چرا اینطوری برداشت می کنی؟ خب اگه قراره من برم بیرون و کار کنم، بالاخره یکی باید باشه که کارها رو بکنه "

" خاک تو سر من که دوست صمیمیم یه همچین طرز فکری راجع به همسر ایده آلتش داره! "

تهمینه که تا حالا ساکت بوده با شنیدن این حرف من بلند بلند شروع به خندیدن می کنه، آوا از صندلی عقب خودش رو به سمت جلو متمایل می کنه، توی آینه ی جلو رو نگاه می کنه و میگه " اصلا هم خنده دار نبود! "

تهمینه توی آینه یه نگاه به آوا می ندازه و میگه " خب راست می گه دیگه، تو هم مثل مامان باباهامون و همه ی استریت های دیگه می خوای زندگی رو تقسیم کنی، زن و مرد رو تقسیم کنی، پس همجنسگرا یعنی چی؟ یعنی اینکه تو هم زن بودنتو قبول داری هم در عین حال خصوصیات داری که بیشتر مرد ها دارند تا زن ها، ولی این باعث نمیشه تو اصل خودت که جنسیت فیزیکی تو هست رو فراموش کنی و بخوای کاملا نقش یه مرد رو توی زندگیت بازی کنی "

آوا این بار کاملا خودش رو به فاصله ی بین صندلی من و تهمینه می رسونه و آرنج هاش رو به دو صندلی تکیه می ده، نگاهش بین من و تهمینه می چرخه، یه نفس بلند می کشه و میگه " یعنی شما دو تا بالاخره کدومتون فاعلید، کدومتون مفعول "

من و تهمینه یه نگاه شیطنت بار به هم می ندازیم، و لبخند می زنیم. تهمینه توی سوالی که من هم می خواستم بپرسم پیش دستی می کنه و میگه " از چه نظر؟ "

آوا دوباره یه نگاه به ما دو تا می ندازه و می گه " یعنی چی از چه نظر؟ از همه نظر! "

من و تهمینه با هم شروع به حرف زدن می کنیم، تهمینه میگه " بگو! "

" نه تو بگو "

" خودت بگو "

" خیلی خوب، ببین منظورت از لحاظ زندگی روزمره هست، یا اینکه فقط توی تختخواب مد نظرته؟ "

آوا کمی مکث می کنه، انگار شک داره که آیا اجازه داره این سوال رو بپرسه یا نه، و بالاخره میگه " خب مثلا فرض کن که فقط تخت خواب "

من و تهمینه دوباره یه نگاه به هم می ندازیم ولی این بار بیشتر می خوام جواب این سوال رو از توی چشم های همدیگه بخونیم و هر دو سکوت می کنیم.





تهمینه اخم می کنه و میگه " بگو دیگه! "  
" خودت بگو "

"زرنگی؟ سوال آسونا رو که تو جواب می دی، خب سخت ها رو هم خودت جواب بده!"

کمی خودم رو به سمت در ماشین متمایل می کنم، نگاه تهمینه می کنم و می گم " در واقع ما هر دو هم فاعلیم هم مفعول، شاید نه فاعلیم نه مفعول، اصلا چه فرقی می کنه؟ مهمه اینه که ما وقتی با هم هستیم لذت می بریم، نه تهمینه؟ "  
" آره، ببین فاعل و مفعول برای زن و مردهاست، تازه برای اونا هم این لفظ غلطه، درسته که یه کار مشترک در همه ی زن و مردها انجام میشه ولی شاید یه زنی توی سکس فعال تر باشه ولی باز هم از نظر تو در لغت مفعوله، خب دیگه برای ما لزبین ها که اصلا معنی نداره "

آوا که انگار کاملاً گیج شده، سرش رو با سرعت بیشتری بین من و تهمینه حرکت میده و میگه " یعنی چی؟ من نمی فهمم یعنی بالاخره کی چیکار می کنه؟ "

من و تهمینه باز هم سکوت می کنیم، بدون اینکه تهمینه به خودش زحمت بده که من رو نگاه کنه با تعجب می گه " آذر!!!! " انگار جواب دادن به این سوال بدون شک وظیفه ی منه.

" چی؟ هان؟ آهان! ببین مهمه عشقه، مهمه این نیست که الان کی کجای تخته، کی داره برای اون یکی چیکار می کنه، مهمه اینه که در هر لحظه هر دو طرف از کاری که دارند می کنند لذت ببرند، چه می خواد اون کار جزو وظایف فاعل ها باشه و چه جزو وظایف مفعول ها "

آوا این بار با اطمینان بیشتری می پرسه " خب حالا اینجا کی کار فاعل ها رو انجام میده کی کار مفعول ها رو؟ "

تهمینه این بار بدون تعارف جواب می ده " ای بابا، عجب گیری دادی، می گیم ما هر دو هم فاعلیم هم مفعول، یعنی اگه قراره نقشی توی سکس داشته باشیم این نقش رو هی با هم عوض می کنیم، اصلا این فاعل و مفعول دیگه این روزها معنی نداره، این روزها همه همه چی از سکس می دونند و همه دلشون می خواد همه کار بکنند، تو نمی تونی از یکی انتظار داشته باشی که برات نقش درخت رو توی سکس بازی کنه! "

آوا با دلخوری به صندلی عقب تکیه میده و میگه " خب چیکار کنم؟ من نمی خوام مفعول باشم، نه اینکه نخوام، نمی تونم! "

تهمینه با دلسوزی بر می گرده و نگاه آوا می کنه و می گه " خب شاید یکی هم باشه که..... "

یه ماشین با سرعت از فرعی سمت چپ می پیچه بیرون، خودم رو روی فرمون می ندازم، اون رو به سمت راست متمایل می کنم و داد می زنم " تهمینه! "

تهمینه هول میشه، محکم ترمز می زنه و همه به سمت جلو پرتاب می شیم. چشمام رو می بندم و منتظر صدای تصادف میشم، اما صدایی نمیداد. تهمینه بدون اینکه حرفی بزنه یا عکس العملی نشون بده گاز می ده و به راهش ادامه می ده.

همه سکوت کردیم، تهمینه فرمون رو محکم چسبیده و به سمت جلو متمایل شده، آوا هم موقعیت مورد علاقه ی بین دو تا صندلی جلو رو ترک کرده، پشت صندلی من نشسته و به در چسبیده، انگار می خواد با تهمینه بیشترین فاصله رو داشته باشه، گویا خودش رو مقصر این اتفاق می دونه. از دیدن اون توی آینه ی بغل خندم گرفته. تهمینه نگاهم می کنه و با عصبانیت می گه " چیه؟ "

فکر می کنم، یه چیزی هم بده کار شدم که از تصادفش جلو گیری کردم و جواب می دم " هیچی! تو حواست به تغییر میمیک صورت منه یا رانندگیت؟ همین کارا رو می کنی بابات بهت ماشین نمی ده دیگه! "



تهمینه که انگار از دست گذاشتن من روی نقطه ضعفش اونم جلوی یه نفر سوم خیلی شاکمی شده با صدایی که بیشتر شبیه جیغه میگه " بین کی داره به من این حرفو می زنه، بذار جوهر گواهینامت خشک بشه بعد بیا به من آموزش رانندگی بده "

خودم رو روی صندلی جابجا می کنم و با خونسری می گم " عزیزم خودت رو کنترل کن، دلم نمی خواد دوباره در آستانه ی تصادف قرار بگیریم، در ضمن برای اطلاع شما من الان ۳ ساله که گواهینامه دارم! "

" نکنه فکر کردی من مقصرم؟ "

" نه! مامانم مقصره که من رو دیرتر از تو به دنیا آورد "

" گواهینامه رو نمی گم خنگه، این ماجرای اخیر رو می گم. یارو از فرعی پیچید، اون مقصر بود! آره البته، سه ساله که دیگه به راحتی می تونی چک های مسافرتی رو نقد کنی "

" ولی تو همیشه باید مراقب اطراف باشی "

" توی بانک؟ "

" چی؟ نه! توی رانندگی! چه ربطی داشت؟ "

" هیچی، من داشتم در مورد نقد کردن چک مسافرتی با گواهینامه صحبت می کردم و اینکه اون گواهینامه فقط برای تو این کاربرد رو داشته بعد تو گفتی که باید حواستو..... مگه تو حواست به حرف های من نیست؟ "

" چرا، ولی نتونستم بفهمم اون وسط بانک از کجا اومد! "

" اگه گوش می دادی می فهمیدی، خوبه من فقط حواسم به رانندگی نیست، تو که حواست به هیچی نیست، حتی من! معلوم نیست داری کدوم دختر بیچاره ای رو دید می زنی؟ "

با عصبانیت نگاهش می کنم و داد می زنم " تهمینه؟؟؟ "

تهمینه که تا اون موقع اصلا نگاهم نکرده بود با چشمهای براق نگاهم می کنه و جیغ می زنه " هان؟ "

" هان چیه؟ من حواسم به حرفهای تو بود، خب چیکار کنم که تو از پشت فرمون یهو پریدی تو بانک، حتما از تو بانکم می خوای بپری تو..... "

تهمینه با حالت تهدید آمیز نگاهم می کنه و میگه " تو چی؟ "

کمی مکث می کنم، حرفی که می خواستم بزنم یادم رفته، اطرافم رو نگاه می کنم، داریم از کنار شهر بازی رد می شیم، به سرعت می گم " تو شهر بازی! "

تهمینه که انگار بالاخره طعمه رو گرفته انگشت سبابش رو به سمت دماغم می گیره و می گه " می خواستی بگی می برم تو چی؟ واسه چی حرفتو عوض کردی، کم آوردی، کم آوردی، یووو هوووو " و بلند بلند شروع به خندیدن می کنه.

من هم شروع به خندیدن می کنم و می گم " خب یهو می پری وسط حرف آدم، آدم حرفش یادش میره! "

تهمینه دست راستشو به سمت من میاره و موهامو با حالت خشنی می کشه و می گه " قربون غرورت برم که حاضر نیستی قبول کنی که کم آوردی "

دستش رو از موهام جدا می کنم و اونو می بوسم و می گم " من قربون اون هنر زنانه ات برم که در مواقعی که خیلی مشهوده که داری گند میزنی با زرنگی اون رو گردن بقیه می ندازی "



آوا بالاخره یه حرکتی از خودش نشون میده و با صدای بلندی می خنده. من و تهمنه که خیلی وقته حضور اون رو فراموش کرده بودیم به خودمون میایم و هر دو روبرو مون رو نگاه می کنیم.

آوا این بار با خیال راحتتری تکیه میده و لحظه ی بعد دوباره از صدلی کنده میشه و به وسط صدلی من و تهمنه میاد و میگه " ولی به نظر من آذر فاعله، تهمنه مفعوله! "

من و تهمنه که انگار مضحک ترین حرف زندگیمون رو شنیدیم با هم می پرسیم " چرا؟؟؟ "

آوا دوباره تکیه میده، دستش رو پشت گردنش می ندازه، نگاه من می کنه و با اطمینان میگه " از دعواها تون معلومه، تهمنه جیغ می زنه ولی تو داد می زنی، تهمنه تند تند حرف می زنه ولی تو شمرده شمرده جواب می دی، تازه، تو خیلی هم ناراحت میشی اگه تهمنه رانندگی کنه و تو کمک راننده باشی، فکر می کنی خودت بهتر از اون از پس این کار بر میایی! "

من و تهمنه هر دو تعجب کردیم، تهمنه به من نگاه می کنه و میگه " اینطوری؟ "

و من که انگار دارم بی گناه محاکمه میشم با التماس می گم " نه! من به رانندگی تو افتخار می کنم، هر جا هم که برم به همه می گم که دوست من یه راننده ی خیلی قابله " با عصبانیت نگاه آوا می کنم و ادامه می دم " من اصلا رانندگی رو دوست ندارم، ترجیح می دم که یکی دیگه برونه تا اینکه خودم برونم، و گرنه تاحالا حد اقل چند بار که می تونستم ماشین بابامو بگیرم، حتما می خوام حالا نظرت رو عوض کنی و بگی که من مفعولم، نه؟ "

آوا که انگار متوجه شده که ما هر دو از دستش دلخور شدیم باز هم نگاهش رو بین ما که حالا با دلخوری داریم به جلو نگاه می کنیم می چرخونه و رو به من میگه " نه نه، اصلا، اتفاقا من فقط می گم حالت های تو مردونه تره تا حالت های تهمنه "

من و تهمنه با هم با بی خیالی می گیم " خب؟ "

" خب پس تو فاعلی! "

من و تهمنه باز هم با هم و این بار با حالت حق به جانب می گیم " چه ربطی داره؟ "

من ادامه می دم " آره، تهمنه از من دختر تره، اصلا شاید بگی که توی تقسیم وظایف هم من بیشتر کار های مردونه رو انجام می دم، مثلا تهمنه هیچوقت وقتی من هستم بنزین نمی زنه، یا همیشه من در رو برای تهمنه می گیرم تا اون اول وارد شه، اما اینا فقط در ظاهره، توی تخت ممکنه همه چیز فرق کنه "

تهمنه یه نگاه خریدار به من می کنه و می گه " آره آوا جون، نمی دونی این آذر چه عشوه هایی برای من میاد! "

هر سه می خندیم و.....

صدای بلندی مثل خوردن دو تا آهن به هم میاد، نگاه هم می کنیم، نمی دونیم چه اتفاقی افتاده، تهمنه ترمز می کنه، می خوام پیاده شم اما در باز نمیشه، آوا پیاده میشه، و به سمت ماشینی که کنار خیابون پارک کرده میره و می گه " آقا شما می خوامی در ماشین رو باز کنی نگاه بغلت نمی کنی؟ "

تهمنه با دلواپسی می گه " در رو زد؟ احمق حواسش کجاست؟ " و با عجله در رو باز می کنه و میره بیرون. بازم سعی می کنم در رو باز کنم اما نمی شه. تهمنه به سمت ماشین پارک شده می ره، آوا رو کنار می زنه و سر راننده ی ماشین جیغ می زنه و می گه " حواست کجاست؟ " راننده از ماشین پیاده میشه، یه مرد حدود ۴۰ ساله با موهای ژل زده و شکم خیلی بزرگ که کت و شلوار پوشیده از ماشین پیاده میشه و داد می زنه " تو حواست کجاست؟ نمی بینی دارم در رو باز می کنم؟ "



آوا که انگار می دونه که اون تنها کسیه که این وسط می تونه داد نزنه تهمینه رو کنار می زنه و به اون مرد می گه " آقای محترم، مثل اینکه شما مقصر هستید ها "

مرد صدایش رو بالاتر می بره و داد می زنه " تو چی می گی؟ این خانم رانندست، طرف صحبت من اینه! " و خودش رو با حالت تهدید آمیز به تهمینه نزدیک می کنه.

هر چی تلاش می کنم در باز نمی شه، به سمت در تهمینه هجوم میارم و خودم رو از ماشین پرت می کنم بیرون، با قدم های بلند به سمت اون مرد می رم، دست تهمینه رو می گیرم و اون رو عقب می کشم، زیاد نمی تونم به اون مرد نزدیک بشم چون شکمش این اجازه رو به من نمی ده، با حالت تهدید آمیز می گم " متاسفانه ما با شما طرف نیستیم، طرف ما پلیسه، حالا برو تو ماشینت تا زنگ بزنیم پلیس بیاد "

اون مرد که از این حالت اعتراض آمیز من تعجب کرده می گه " تو دیگه کی هستی؟ شوهرش؟ "

دست تهمینه هنوز توی دستمه، اون رو به پشت خودم می کشم، انگار می خوام اون مرد نبینه که دستش رو گرفتیم، مکث می کنم، آوا با تردید نگاهم می کنه، داره فکر می کنه که آیا آنقدر کله شق هستم که بگم " نه، زنشم! " یا اینکه ترجیح می دم این قضیه رو بدون دخالت احساسات اصلاح گری هترو سکشوال ها حل کنم. یه نفس عمیق می کشم و می گم " اونش دیگه فکر نمی کنم به شما ارتباطی داشته باشه " و بر می گردم و تهمینه رو هم با خودم به سمت ماشین می کشم.

نیم ساعته که نشستیم توی ماشین ولی پلیس نیامد، هیچ کس علاقه ای برای صحبت کردن نداره، تهمینه شیشه ها رو بالا کشیده و کولر رو تا آخرین درجه روشن کرده، من دارم یخ می زنم اما ترجیح می دم چیزی نگم.

دستی به شیشه ی تهمینه می خوره، مرد راننده هست. تهمینه شیشه رو پایین میده و اون مرد می گه " می شه باهاتون تنها صحبت کنم؟ " تهمینه می خواد پیاده شه، من هم می خوام پیاده شم اما در باز نمیشه، دوباره به سمت در تهمینه هجوم میارم، تهمینه جلوم رو می گیره و میگه " آذر، خواهش می کنم، بذار ببینم چی می خواد بگه "

تهمینه رو به پشت ماشین می بره و باهاش شروع به حرف زدن می کنه، چند دقیقه بعد تهمینه بر می گرده، سرش رو از پنجره میاره تو می گه "گفت ماشین چیزی اش نشده، دنبال من بیا بریم من صافکار آشنا دارم درستش کنه پولشو دستی بدم."

آوا می پرسه " مگه بیمه نداره؟ "

" چرا، نمی خواد از بیمه استفاده کنه "

من می گم " غلط می کنه، اگه وسط راه در رفت چیکار کنیم؟ دستت به هیچ جا بند نیست. وا می استیم تا پلیس بیاد " تهمینه بدون جر و بحث میره تا به اون مرد اینا رو بگه. اون دوباره شروع به داد زدن می کنه، آوا به سرعت پیاده میشه و من هم خودم رو دوباره از ماشین می اندازم بیرون.

اون مرد با دیدن ما با ناراحتی می گه " ای بابا، باز مادر های عروس اومدن! "

آوا باز هم با حالت صلح آمیز میگه " آقای محترم، پلیس میاد همه چیز تموم میشه، ما دیگه با هم صحبتی نداریم "

مرد کتتش رو با دستاش عقب می ده و شکمش رو بیرون می ندازه، گویا می خواد از شکمش برای ترسوندن ما استفاده کنه، خودش رو به آوا نزدیک می کنه و می گه " من از اولشم با شما صحبتی نداشتم، من فقط با راننده صحبت دارم "

این بار آوا به جای من عصبانی شده و می گه " شما بی جا می کنی با راننده صحبت داری، ایشون با شما صحبتی نداره! "

مرد خودش رو بیشتر به آوا نزدیک می کنه، و آوا هم رعایت نمی کنه، فاصله ی پیشونی هاشون با هم دیگه خیلی کم

شده.



مرد باز هم با صدای تهدید آمیز میگه " شما زبون ایشونی؟ "

تهمینه که فقط می خواد اون دو تا رو از حالت شاخ به شاخ شدن در بیاره با دستپاچی می گه " بله، شنیدید که چی گفتیم؟ پلیس میاد و همه چیز معلوم میشه! "

الان نزدیک یک ساعته که هیچ خبری از پلیس نیست. تهمینه این پا و اون پا می کنه، می خواد حرفی رو بزنه و نمی دونه که آیا درسته که اون رو به زبون بیاره یا نه. نگاهش می کنم و می گم " چیه؟ "

اونم که انگار منتظر اجازه ی من بود که حرفشو بزنه میگه " دفتر سعید همین بغله، بهش بگم بیاد؟ "

آوا می پرسه " سعید کیه؟ "

قبل از اینکه تهمینه جواب بده می گم " پسر دایی پرفسور تهمینه، هیچوقت نتونست دیپلم بگیره، حالا هم پادوی شرکت یکی از فامیلاشونه " بر می گردم به سمت تهمینه و می گم " واسه چی بگی اون بیاد؟ چه گلی می خواد به سرمون بزنه؟ "

صدای بوق ماشین میاد، آوا می گه " پلیس اومد " و سریع پیاده می شه. تهمینه هم به سرعت پیاده میشه. من هم می خوام پیاده شم اما در باز نمیشه. داد می زنم " اه، لعنتی! "

اون مرد، پلیس رو به یه گوشه کشونده و داره باهاش حرف می زنه، آوا می ره اون سمت. تهمینه آروم به من میگه " این یارو دیوونست، از ایناست که از زن ها عقده داره، الان با این پلیسه رو هم می ریزند همه چی رو بر می گردوند ها، بذار بگم سعید بیاد! "

با ناراحتی نگاهش می کنم و می گم " چرا از من اجازه می گیری؟ اگه دلت می خواد بگی بیاد بگو، ولی.... "

پلیس می گه " راننده ی ماشین کدومتونید؟ "

تهمینه نگاهش رو از من بر میداره و می گه " من "

پلیس پیشنهاد اون مرد رو دوباره تکرار می کنه و این بار من و آوا شروع به جر و بحث می کنیم که نه. مرد اصرار داره که کروکی کشیده نشه، برای اینکه مجبور میشه از بیمه ی ماشینش استفاده کنه. پلیس هم طرف اون رو می گیره. می گه ماشین زیاد خرج نداره، اما از کجا معلوم. من و آوا راضی نمیشیم. مرد راننده عصبانی شده، مرتب می گه به شما ربطی نداره، می دونه که تا موقعی که ما هستیم تهمینه رضایت بده نیست. مرد شروع به داد و بی داد و تکون دادن دستش توی هوا می کنه. داره از تمام قدرت های مردانه اش برای ترغیب ما به کوتاه اومدن استفاده می کنه. عصبانی میشه و میگه " اه، میگن آدم نباید با زن جماعت طرف بشه ها " قبل از اینکه من و آوا بخوایم جواب بدیم صدای مردونه ای از پشت ما می گه " چی شده قربان؟ "

سعیده؛ لاغر؛ مردنی و نذار، از توی عکس هاش هم زشت تره، زیر چشمش گود افتاده. تمام بدنش بوی سیگار می ده و دندوناش زرد شده. تهمینه می گه " این آقا برادرم هستنند، هر حرفی دارید به ایشون بزنید "

باورم نمی شه که تهمینه اون رو صدا کرده، نگاه تهمینه می کنم، تهمینه نگاهش رو از من می دزده، اما خیالش دیگه راحت شده، می دونه که تا چند دقیقه ی دیگه همه چیز حل میشه.

نگاه آوا می کنم که اونم داره با دهن باز به مرد ما نگاه می کنه.

مرد راننده که تا اون موقع برگه ی بیمه اش رو توی جیب کتش قایم کرده بود، اون رو در میاره و توی هوا تکون میده، نگاه پیروزمندانه ای به من و آوا می کنه و با صدای بلندی که همه ی همسایه ها هم بشنوند می گه " فقط به خاطر این آقا رضایت میدم، چون همجنسمه، چون مرده! "



## فیلم نگار

از آنجایی که این شماره آخرین شماره مجله ماهاست و این فیلم نگار آخرین فیلم نگار، بدون تردید این شماره فیلم نگار رو به پدرو آلمادوار اختصاص خواهد داد. یکی از بزرگترین فیلمسازان همجنسگرا که سینمای همجنسگرایانه بدون او معنایی نخواهد داشت. یکی از بزرگترین فیلمسازان در قید حیات و فیلمساز مورد علاقه ام.

■ م. پرنده

### پسر بدی به نام پدرو آلمادوار

◀ نام پدرو آلمادوار همواره در کنار نام لوئیس بونوئل، فیلمساز شهیر و اسطوره ای سینما، به عنوان بزرگترین فیلمسازان اسپانیا قرار می گیرد.

پدرو آلمادوار در سایه اعتقادات خشک و مذهبی و در دوران اوج سرکوب غرایز جنسی و فشار کلیساهای کاتولیک بزرگ شد. وی که در خانواده ای فقیر می زیست هیچ گاه پول کافی برای رفتن به مدرسه فیلمسازی را نداشت. هرچند در آن زمان مدرسه فیلمسازی مادرید به دست رژیم فاشیستی و دیکتاتور فرانسیسکو فرانکو تعطیل شده بود. در چنین حالی بود که پدرو تصمیم گرفت به تنهایی و با مطالعه شخصی به تحصیل فیلمنامه نویسی و فیلمسازی بپردازد.

پس از مرگ فرانکو و با پایان یافتن رژیم دیکتاتوری آلمادوار تصمیم گرفت که کار فیلمسازی را به تور جدی دنبال کند و در زمانی که همجنسگرایی تابو به شمار می رفت او به افکارش آزادانه اجازه پرواز می داد و اینگونه بود که ریز بینی او در زندگی انسانها او را به جایی رساند تا باور پذیر ترین شخصیت های ممکن را خلق کند. فیلمهای آلمادوار ضیافت نور و رنگ های تند و زنده هستند و از ابتدای فیلمسازی وی همجنسگرایان همیشه در فیلمهایش نقش های کلیدی را بر عهده داشته اند.



زنی لزیبن در فیلم (سرشت تاریک ۱۹۸۳)، مثلث عشقی مردانه در فیلم (قانون و غریزه ۱۹۸۶) و ترنسکشوالی با قلبی از جنس طلا در فیلم (همه چیز در باره مادرم ۱۹۹۹) و... همگی نمونه هایی هستند از باز شدن پای همجنسگرایان بر پرده سینما.



فیلم های پدر و آلمادوار با تحولات سیاسی اجتماعی اسپانیای پس از فرانکو دستخوش موضوعات مختلفی شدند. می توان فیلمهای وی را نمود تحولات اسپانیا دانست رد پای قوانینی همچون: قانونی شدن جلوگیری از حاملگی در سال ۱۹۷۸، طلاق در سال ۱۹۸۱ و سقط جنین در سال ۱۹۸۵ در فیلمهای این کارگردان در این سالها دیده می شود.

در مراسم اسکار سال ۲۰۰۳، هنگامی که نام وی به عنوان برنده تندیس اسکار، برای بهترین فیلمنامه غیر اقتباسی خوانده شد، آلمادوار به روی سن رفت و به سینمایی ترین شکل ممکن اعتراضش را به جنگ عراق و آمریکا که در حال وقوع بود اعلام کرد. او اسکارش را تقدیم کرد به تمامی کسانی که فریاد صلح، دمکراسی، حقوق بشر و قوانین بین المللی را سر می دهند.

قوانینی همچون آزادی ازدواج بین همجنسان.... رؤیای آلمادواری که امروز در کشور او به حقیقت پیوسته است.

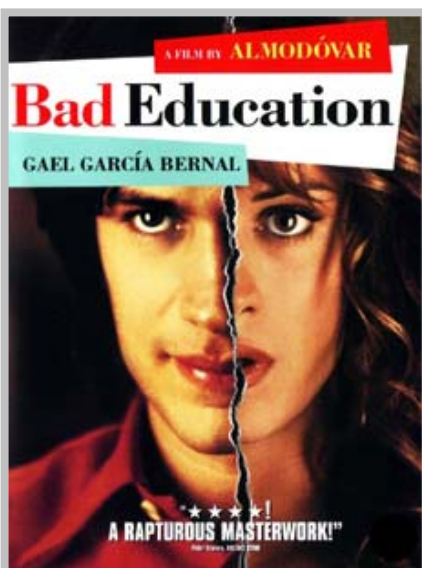
فیلم (آموزش بد) در ماه مارچ سال ۲۰۰۴ در اسپانیا به روی پرده رفت. درست شش ماه پس از آنکه دولت اسپانیا قانون ازدواج همجنسگرایان را به رسمیت شمرد و با تصویب این قانون باعث خشم کلیساهای کاتولیک شد. می توان گفت این فیلم همجنسگرایانه ترین فیلم آلمادوار تا به امروز است که حول مسائل همجنسگرایی، ترنسکشوالیتی، اروتیسم و پدوفیلی می چرخد و صد البته نمی توان کراهت و تقبیح فیلمساز را نسبت به روش های خشکه مذهبی و غلط کلیسای کاتولیک، نادیده گرفت

زمانی که قانون ازدواج همجنسگرایان در اسپانیا به تصویب رسید، آلمادوار از اولین اظهار نظر کنندگان بود و اظهار داشت " امروز یک روز تاریخی است اما این تنها سیاست است و نه پایان کشمکش های ما با اجتماع " همچنین گفت " فیلم های من هیچ چیز را تغییر ندادند، بلکه تنها پشتیبانی کننده حرکت همجنسگرایان بودند".

آخرین اثر پدر و آلمادوار (بازگشت) هنوز به اکران عمومی در نیامده است اما در فستیوال کن سال ۲۰۰۶ حضور داشت و برای آلمادوار جایزه بهترین فیلمنامه و برای گروه زنان بازیگرش جایزه نخل طلای بهترین بازیگری را به ارمغان آورد.

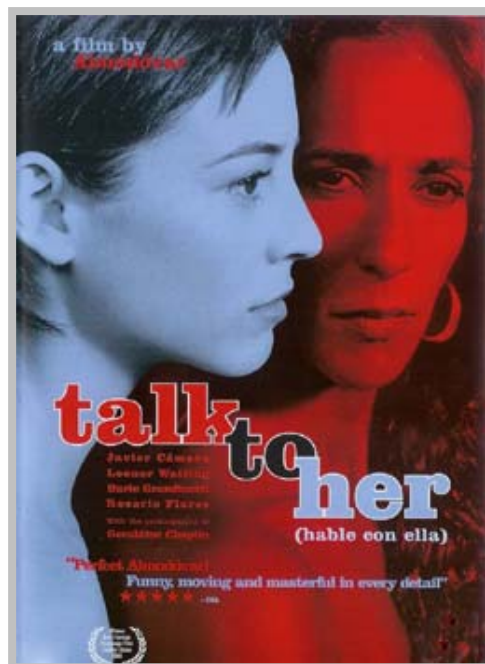
آلمادوار هیچ گاه علاقه ای به اشکار کردن زندگی شخصی اش نداشته و به قولی زندگی خصوصی اش را خصوصی نگه می دارد. وی چند سال پیش همجنسگرایی خود را علنی کرد و این تمام چیز است که می توان از زندگی خصوصی پدر و آلمادوار دانست.

در ادامه این مطلب آخرین آثار اکران شده آلمادوار را معرفی می کنم آثاری که بدون شک تا به امروز بهترین های این کارگردان بزرگ هستند.



## آموزش بد

داستان فیلم نوار آموزش بد به سالهای نخست دهه شصت بر می گردد. روابط دوستانه و رومانتیک دو پسر نوجوان به نامهای انریکو و ایگناسیو که در یک کلیسای کاتولیک تحصیل می کنند، اما حسادت یک کشیش به رابطه این دو باعث جدایی آنها می شود چرا که کشیش به ایگناسیو علاقه دارد و او را برای خود می خواهد. ۱۵ سال بعد انریکو فیلمسازی موفق شده و هنر پیشه ای به سراغ او می آید با داستانی که قصد افشاگری بیماری پدوفیلی (بچه بازی) یک کشیش را دارد. او خود را ایگناسیو معرفی می کند و...



## با او حرف بزن

پس از این که آلمادوار در چند فیلم موفق، زندگی زنان را دستمایه نگارش فیلمنامه هایش قرار داد، این بار به سراغ مردان می رود.

مارکو به دنبال عشق گم شده خود با زنی ماتادور (گاو باز) به نام فلورس آشنا می شود و پس از مدتی عاشق او می شود. عشقی ناکام چرا که فلورس بر اثر حادثه ای در حین مسابقه اکنون در کماست.

در یکی از اتاق های بیمارستانی که فلورس در آن بستری است، دختری زیبا به مدت چهار سال است که در کما است و بنینو پرستار بیمارستان که مردیست به شدت حساس عاشق اوست و چهار سال است که عاشقانه از او پرستاری می کند. فیلم به روابط دو مرد عاشق می پردازد. و ابراز عشق به معشوقان نه چندان زنده.



## همه چیز در باره مادرم

روت مادریست که پسر نوجوانش را از دست داده. و احساس تنهایی می کند پس تصمیم می گیرد به گذشته خود باز گردد. و خود را در گذشته اش جستجو کند. و همچنین پدر فرزندش را بیابد تا خبر مرگ پسرش را به او بدهد. پدر کسی نیست جز مردی زنانه پوش و روسپی اما...





## همجنسگراهای عزیز، به همجنسگرا بودن خود ببالید

### ■ یک دختر دوجنسگرا



◀ من در اینجا می خواهم دلایلی بیاورم که ثابت می کنه همجنسگرایی خیلی هم خوبه. در واقع می خواهم سه مسئله را عنوان کنم یکی در مورد کشف عامل همجنس گرایی، دیگری یک شوخی با کسانی که معتقدند زنان ناقص العقلند و سوم دلایلی که ثابت می کنه همجنسگرایی خیلی هم خوبه.

یادمه زمانی که دانشجو بودم بعضی از واحدهای درسیم را با یکی از رشته های دیگه بر می داشتم که در واقع همکلاسی هام هم اتاقیهام هم می شدند. یک روز دخترهای هم اتاقیم با ناراحتی مسئله ای را عنوان کردند که در وجود من

آتشی به پا کرد. یکی از استادها سر کلاس اشاره کرده بود که زنان ناقص العقلند. زیاد مطمئن نیستم که آیا استاد یک درس عمومی مذهبی بود و یا یک درس تخصصی، چون ماشا... توی دانشکده ما همگی از زن و مرد و مذهبی و غیر مذهبی پسر پرست بودند. من که آدم حاضر جوابی هستم دلم می خواست آن واحد درسی را با آنها داشتم تا حسابی حال اون استاد را جا می آوردم خصوصاً که آن کلاس تنها کلاسی توی دانشکده ما بود که جمعیت آقایونش بیشتر از خانمها بود. حالا تصمیم دارم این جواب خود را برای شما بنویسم تا به عنوان یک شوخی و یک جواب دندان شکن برای کسانی که با کمال وقاحت معتقدند که زنان ناقص العقلند به کار ببرید. پیشاپیش اشاره می کنم که این یک شوخی بیش نیست و به آقایون بر نخوره.

آقایونی که معتقدند زنان ناقص العقلند، وقتی شما به این موضوع اشاره می کنید که زن ناقص العقل است در واقع میزان عقلانیت رایک صفت وابسته به جنس می دانید. و همگی مطلع هستیم که جنسیت انسانها را کروموزوم X و یا Y تعیین می نماید. یعنی اگر کروموزوم X مرد با کروموزوم X زن ترکیب شود بچه دختر و اگر کروموزوم Y مرد با کروموزوم X زن ترکیب شود بچه پسر خواهد شد. و صفات وابسته به جنس بر روی این دو کروموزوم قرار دارند. کروموزوم X چهار بازو دارد ولی کروموزوم Y سه بازو دارد. پس اگر قرار باشد ناقص العقلی که همانطور که شاره نمودم یک صفت وابسته به جنس است (البته از نظر بعضی ها) در یکی از دو جنس وجود داشته باشد مختص مردهاست که کروموزوم Y آنها یک بازو کمتر دارد و ممکنه ژن مربوط به عقلانیت روی همین بازویی باشه که آقایون ندارند و گرنه خانمها که هر چهار بازو را دارند.

مطلب دومی که می خواهم عرض کنم اینه که دانشمندان اخیراً کشف کرده اند که عامل همجنسگرایی عدم ترشح هورمون خاصی در دوران حاملگی مادر است. من این خبر را در برنامه خانم دکتر فرنودی از شبکه AFN شنیدم و متأسفانه اسم هورمون را یادم نیست و ایشون هم به ایمیلها جواب نمی دهند که من اسم هورمون را از ایشون بپرسم. روانشناسان معتقدند که عامل همجنسگرایی در مورد کسانی که به طور مادرزادی همجنسگرا نیستند (و در طی دورانی از زندگی خود به همجنس خود گرایش پیدا می کنند) کنترل بیش از حد از طرف والدین و برخی مشکلات دیگر خانوادگی می باشد و این گروه از انسانها با مشاوره و حل کردن مشکلات خانوادگی قابل درمانند. اما کسانی که به طور مادرزادی همجنسگرا هستند به هیچ عنوان قابل درمان نیستند و در واقع بیمار نیستند که بخواهند درمان شوند.

و اما شیرینترین قسمت ماجرا، دلایلی که ثابت می کنند همجنسگرایی بد که نیست تازه خیلی هم خوبه. اول از همه من از همه همجنسگراهای داخل ایران تشکر می کنم که ناخواسته همجنسگرا شده اند و نمی خواهند بچه دار شوند، چون کمک



بزرگی به کنترل جمعیت و مشکل بیکاری می کنند، هرچند که برای ایران بهتر بود این گروه در اکثریت قرار می گرفتند. دوم اینکه من همیشه فکر می کردم با وجود جمعیت زیاد در ایران چرا اینقدر ایرانی ها خود خواهند و به جای بارداری یکی از این بچه های پرورشگاهی را نمی آورند و بزرگ نمی کنند؟ ماشا... ایرانیها که به ثواب خیلی اعتقاد دارند. اینطوری نه تنها به جمعیت ما اضافه نمی شود بلکه یک بچه بی سرپرست هم از امکانات مادی و احساسی- معنوی برخوردار می شود.

راستش را بخواهید من همیشه از نابرابری آفرینش زن و مرد گله مند بودم و اصلاً هم برام این تفاوتها جالب نبود چون تفاوتهای بین زن و مرد همیشه جز دردسر چیز دیگری را برای انسانها به دنبال ندارد. مگر چند نفر در دنیا کتاب مردان مریخی و زنان ونوسی یا کتاب تفاوتهای بین زنان و مردان، آنچه مردان در مورد زنان باید بدانند یا آنچه زنان در مورد مردان باید بدانند را می خوانند؟ تازه مگر چند نفر از خوانندگان این کتابها می توندند در فلان لحظه سخت زندگی به خاطر بیاورند که این حرکت همسرشان مربوط به آن جمله کتاب می شه که از تفاوت زنها و مردها سخن گفته و در نتیجه بتوانند خود را کنترل کرده و درست عمل کنند. همه موارد روانشناسی و موارد مخصوص به تفاوت ساختار مغزی زنان و مردها به یک کنار با مسئله تفاوت هورمونی چه کنیم؟ بعد از عمل سکس ترشح هورمون استروژن در زن میل به تداوم رابطه و ترشح هورمون تستسترون در مرد میل به دوری و جدائی را القا می کند. حالا بیا و این مشکل را درست کن. زن دوست داره به مرد نزدیک بشه و مرد دیگه هیچ تمایلی به ناز و نوازش نداره، مگر اینکه خودش را تربیت کرده باشه که این کار را انجام بده. به نظر من بخش بزرگی از این مشکلات در مورد همجنسگرایان وجود نداره. وقتی دو جنس موافق با هم سکس دارند اولاً که به خاطر تشابه اعضا یک جور از داشتن سکس با هم لذت می برند و از نظر اثر هورمون ترشح شده هم در بدن آنها یک اتفاق مشابه می افتد و چون ساختار مغز آنها مشابه است لزومی ندارد کتابهای تفاوت بین زن و مرد را بخوانند و هر دو بهتر همدیگر را درک کرده و به قول معروف زبان هم را می فهمند. در مورد زندگی با همجنس که دیگه نگو و نپرس که چه زندگی شیرینی در راهه. هردو شریک یک نقش را در زندگی ایفا می کنند و راحتتر به تقسیم کار می پردازند، هیچ بهانه ای ندارند که تو زنی یا مرد و باید اینکار را تو بکنی نه من. هر دو هم کار می کنند هم گردگیری و هم آشپزی و ظرف شوئی. اگر هم به طور توافقی تقسیم کار بکنند بهانه ای برای اینکه مردسالاری یا زنسالاری در خانه حکمفرماست ندارند. خانمهای لژیون در صورت تمایل به لقاح مصنوعی و داشتن فرزند می توانند تصمیم بگیرند کدامیک حامله شود و یا در صورت تمایل به داشتن بیش از یک فرزند می توانند به نوبت حامله شوند و باز هم در صورت تمایل به داشتن دختر می توانند از کوروموزومهای X هردو زن استفاده کرده و بچه ای با کوروموزوم هر دو والده داشته باشند. ضمناً در بین خانواده های لژیون در صورت نازا بودن یکی از خانمها دیگری می تواند به جای آن یکی حامله شود.

من به عنوان یک دو جنسگرا زمانی پی به این هویت خود بردم که بعد از روابطی که با آقایون داشتم و همیشه در مورد سکس با دوست پسر من مشکل داشتم و احساس می کردم واقعاً در یک زن اندامهای سکسی جالبتر و بیشتری وجود داره که ما زنها به هنگام سکس با مردها از آنها بی نصیبیم، ضمناً بعد از سکس هم من به عنوان یک دختر دلم می خواد با دوست پسر من برای همیشه بمونم در حالیکه اون فکرهای دیگری توی سرشه. همه این تفاوتها باعث شد که من تمایل به جنس موافق پیدا کنم و بعد از آشنائی با مجله ماها، به خاطر آوردم که در دوران بلوغ چقدر عاشق دخترها می شدم و چطور به خاطر ضربه هائی که دختران دگرجنسگرا به من وارد آورده بودند کم کم از دخترها فاصله گرفتم. اون موقع من هر موقع عاشق یک دختر می شدم همه فکر می کردند این دختر شبیه یک پسریه که من دوستش دارم و برای همین سراغ اون دختر می رم. اما حالا واقعاً فکر می کنم کم دردمترین و برابرترین زندگی زندگی با یک همجنسه. به طوریکه به عنوان یک دوجنسگرا آرزوی من اینه که همجنسگرا بودم نه دوجنسگرا. پس همجنسگراهای عزیز، به همجنسگرا بودن خود بیایید و در خوبی و خوشی زندگی کنید. انشا... شرایط اجتماعی هم با اتحاد و فعالیتهای سیاسی و اجتماعی ما اقلیتهای جنسی و دیگر گروههای اجتماعی- سیاسی رو به بهبود خواهد گذاشت.



## اخبار ایران و جهان

### ■ لبنان: مخالفت همجنسگرایان آن کشور با برگزاری فستیوال جهانی در اسرائیل

حملات بی رحمانه و وحشیانه اسرائیل بر علیه مردم لبنان خشم بسیاری از گروه های همجنسگرایان جهان بخصوص در خاورمیانه را برانگیخته است. گروه حلیم به عنوان تشکیلات رسمی همجنسگرایان لبنان که در آن کشور فعالیت می کند با تشکیل کمیته امداد به کمک مردم جنگ زده کشور خود شتافته و در عین حال طی اطلاعیه شدیدی الحنی ضمن فاصله گرفتن از مواضع متعصب گروه حزب الله، حملات اسرائیل به لبنان را محکوم و مخالفت خود را با برگزاری فستیوال جهانی همجنسگرایان در اورشلیم اعلام نموده است. گفتنی است که سازمانهای همجنسگرای اسرائیلی با توجه به جنگ اخیر، قصد داشتند برگزاری این فستیوال را به تل اوئیو منتقل کنند اما موفق نشدند و در آخر حدود ۲۰۰ نفر در پارکی در اورشلیم دور هم جمع گردید. چون بسیاری از همجنسگرایان جهان از مسافرت به اسرائیل و شرکت در آن فستیوال خودداری کردند.

### ■ آلمان: پناهندگی به یک لژیون ایرانی

دولت آلمان با حق پناهندگی یک لژیون ۲۷ ساله ایرانی موافقت کرده است. گفته می شود که علت این امر نا امنی موجود برای همجنسگرایان در ایران عنوان شده است.

### ■ کانادا: وسیع ترین کنفرانس جهانی در باره ایدز



در بیست و پنج سالگی کشف ویروس بیماری ایدز، نزدیک به ۲۵ هزار نفر پزشک متخصص این بیماری، کارشناسان، هنرمندان، همجنسگرایان، زنان، مبتلایان به ویروس ایدز، سازمانهای غیر دولتی و... از سراسر جهان در شهر تورنتو در کانادا گرد هم آمده تا در باره راههای مقابله با این بیماری چاره جویی کنند. تاکنون ۲۵ میلیون نفر بر اثر ایدز در جهان جان خود را از دست داده اند. چهار روز قبل از برگزاری کنفرانس، بنیاد بیل گیت میلیاردر آمریکایی صاحب مؤسسه میکروسافت اعلام کرد که این مؤسسه پانصد میلیون دلار را در عرض پنج سال به " بنیاد جهانی سازمان ملل برای مقابله با ایدز " اهدا خواهد کرد. قرار است همسر بیل گیت کنفرانس را افتتاح و خود بیل گیت هم یکی از سخنرانان کنفرانس خواهد بود.

در سایت مخصوص کنفرانس صفحه ای هم به اسامی دولتها و شرکت هایی اختصاص داده شده که هزینه برگزاری کنفرانس را تقبل کرده و یا به صندوق مبارزه با ایدز کمک مالی کرده اند. اسم هیچ کشور اسلامی و یا خاورمیانه ای در این لیست دیده نمی شود. آدرس وب سایت کنفرانس سال ۲۰۰۶ ایدز در تورنتو برای علاقه مندان:

<http://www.aids2006.org>



## ■ تایلد: برگزاری رقابت زیبایی همجنسگرایان

یک بار متعلق به همجنسگرایان تایلد که بتازگی در محل نسبتاً کوچکی برگزار شده، مسابقه انتخاب زیباترین پسر همجنسگرا را برگزار کرد. در این مسابقه ۲۰۰ نفر از تماشاچیان ۵ برنده مسابقه را از بین ۳۲ شرکت کننده در رقابت زیبایی انتخاب کردند. برندگان از یک شیشه مشروب ویسکی تا مقداری پول به عنوان جایزه دریافت کردند. عکسها را می توانید در لینک زیر ببینید:

[http://www.gayrice.com/gay\\_asian\\_news/hot\\_male\\_contest/hot\\_male\\_contest.htm](http://www.gayrice.com/gay_asian_news/hot_male_contest/hot_male_contest.htm)

## ■ کره جنوبی: غوغایی که یک ترانس پیا کرده

HA RI SOON یک ترانس سکشوال اهل کره جنوبی است. کتاب بیوگرافی او پرفروش ترین کتاب کره جنوبی معرفی شده، او تا بحال در دو فیلم بازی کرده، سی دی او بزودی روانه بازار می شود و بطور مرتب در رادیو و تلویزیون کره جنوبی ظاهر و بطور مستقیم با بینندگان و شنوندگان صحبت می کند. فعالیتهای این ترانس سکشوال و افشاء ظلم و تعدی واره بر اقلیت جنسی در کره جنوبی باعث تغییر دید و نگاه جامعه آن کشور نسبت به اقلیت های جنسی شده است که تا بحال سابقه نداشته است.



## ■ آسیا: معروفترین هنرپیشه آسیایی فیلمهای پورنوی همجنسگرایان را

می شناسید؟

او Brandon Lee است.

همجنسگرای جوان و خوش تیپی (بسته به سلیقه) است که در فیلمهای سکسی همجنسگرایان بازی می کند و در جهان همجنسگرایان شهرت زیادی پیدا کرده است.

## ■ سنگاپور: همجنسگرایان خود را بر جامعه تحمیل می کنند

زمانی در سنگاپور همجنسگرایان در وضعیت بسیار بدی بودند و حکومت و مسئولان آن کشور با ادعای "دفاع از ارزشهای آسیایی جامعه سنگاپور" حق نفس کشیدن را از همجنسگرایان گرفته بودند. اما همه اینها به گذشته تعلق دارد. هرچند که هنوز هم در قانون سنگاپور همجنسگرایی بعنوان جرم تلقی می شود اما حکومت آن کشور هیچ مشکلی با همجنسگرایان نداشته و اقلیت جنسی سنگاپور وب سایتها، کلاب و بارهای خود را دارند و علناً همجنسگرایی خود را اعلام می کنند. اخیراً نخست وزیر سنگاپور آقای Goh Chok Tong در مصاحبه ای اعلام کرده که "فرد همجنسگرا شخصی است مثل من و شما و نباید مورد تبعیض واقع شود. جامعه سنگاپور این را هر چه بیشتر درک می کند." روز بروز کشورهای آسیایی هر چه بیشتری حقوق همجنسگرایان را برسمیت می شناسند. کشورهای آمریکای لاتین و آن دسته از حکومت های دمکرات در آفریقا هم همین رویه را در پیش گرفته اند. تنها در جوامع دیکتاتوری و اسلامی است که همجنسگرایان کماکان مورد ظلم و تعدی واقع می شوند.



## ■ آمریکا: هفتمین دوره جهانی بازیهای ورزشی همجنسگرایان در

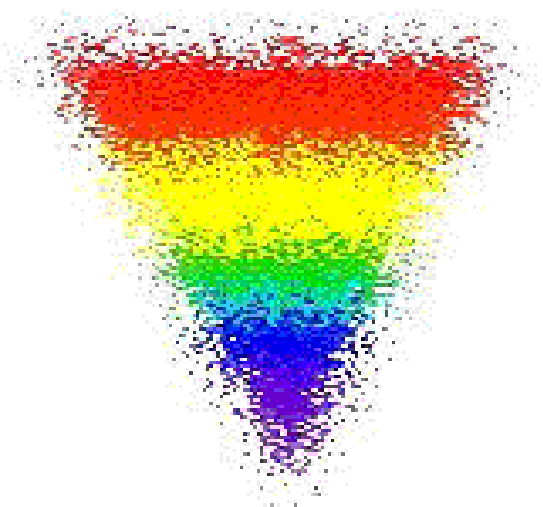
### شیکاگو

برگزار کنندگان مراسم بازیهای جهانی شیکاگو خرسندی خود را از برگزاری موفقیت آمیز این مراسم اعلام کرده اند. تعداد شرکت کنندگان ۴۰ هزار نفر بیش از آن تعدادی بود که برگزار کنندگان تخمین زده بودند. در مجموع یکصد و چهل هزار نفر در مراسم بازیهای جهانی همجنسگرایان در شیکاگو شرکت کردند.

## ■ اتحادیه اروپا: تهدید دولت لیتوانی به تحریم بخاطر بی احترامی به همجنسگرایان



حمله به فعالان حقوق همجنسگرایان در کشور لیتوانی با واکنش تند اتحادیه اروپا مواجه شده است. سخنگوی احزاب سبز اتحادیه اروپا در برگشت از مسافرت خود به لیتوانی، حمله به همجنسگرایان در آن کشور را محکوم و از اتحادیه اروپا درخواست کرد که حق رای کشور لیتوانی در اتحادیه اروپا را ملغی کند چون آن کشور قانون و پرنسیب های اتحادیه اروپا در دفاع از حقوق همجنسگرایان را زیر پا گذاشته است.





## لحظه دیدار دو لربین

### سلام دلارام جان؛

امیدوارم حالت خوب خوب باشد و امتحانات را با موفقیت پشت سر گذاشته باشی. از این که با تمام مشکلاتت جواب ایمیل من رو دادی ازت خیلی ممنونم خیلی خوشحالم کردی هم منو هم آرزو رو دلارام جان زمانی که اولین ایمیل رو برات زدم هنوز آرزو رو نمی شناختم زیاد به حس خیلی قوی من رو به طرف اون می کشوند خلاصه این کشش به حدی قوی بود که باعث شد من برم اصفهان آره رفتم دقیقاً ۲۱ تیر ماه بود ۴ شنبه ساعت ۶ بعد اظهر پرواز داشتم برگشتم هم جمعه ساعت ۱۰ شب بود آرزو هتل رزرو کرده بود و قرار بود یک راست من برم هتل اونم بیاد پیشم نمی دونم چطور حسم رو هیجانم رو برات شرح بدم فقط می تونم بگم که قلبم تو دهنم بود و تمام بدنم منقبض شده بود راستش از هواپیما خیلی می ترسم ولی عشق به آرزو و دیدن اون به من قدرت داد که ترسم و ۴۰ دقیقه تمام تحمل کردم و فقط به آرزو فکر کردم.

خلاصه رسیدم فرودگاه شهید بهشتی اصفهان آن قدر حول بودم که برای اولین بار تو عمرم گیج زدم و ساکم رو جا گذاشتم تازه بعد از ۱۵ دقیقه یادم افتاد که من به چیز سنگین دستم بوده شانس آوردم که پیدا شد بعد رفتن سوار آژانس شدم تا برسم به آدرسی که عشقم بهم داده بود ۴۵ دقیقه با ترافیک و مسیر معمولی طول کشید تا برسم به هتل بالاخره رسیدم وای دل تو دلم نبود الان که دارم مینویسم برات تمام خاطرات برام تداعی میشه از یه طرف ذوق می کنم از یه طرفم دلم میگیره چون دلم واسه عشقم بی نهایت تنگه... خلاصه اومدم داخل هتل کارت شناسایی دادم و کلید رو گرفتم و در رو باز کردم هنوز آرزو نیومده بود تا رسیدم زنگ زدم بهش گفتم کجایی گفت تا ۱۰ دقیقه دیگه میرسم تو این ۱۰ دقیقه نمیدونم چیکار کردم ولی هی زنگ زدم بهش که کجایی اونم بدتر از من تو ماشین دل تو دلش نبود همش از ذوق و هیجان می خندید صدای صحبت یه خانم و یه آقا از پشت در اتاق اومد حدس زدم که عشقمه در زدن درواز کردم آرزو بود عشق من بود وای گفت سلام اومد داخل همدیگر رو بغل کردیم و رو بوسی کردیم نشستیم رو تخت داشت لباسشو در میاورد من همش چشمم به اون بود راستش آرزو بیشتر از من معذب بود البته منم بودم ولی یه مقدار کمتر گفت وای ساناز باورم نمیشه بعد حرف زدیم خندیدیم گفتم بیا نزدیکتر بشین اومد کنارم دستم رو انداختم دور گردنش و یه بوس کوچولوش کردم بعد گفتیم شام چی بخوریم گفتیم بریم بیرون پیتزا بگیریم بیایم هتل بخوریم آماده شدیم رفتیم تا از در هتل اومدیم بیرون دستش رو گرفتم تو دستم دلارام جان باورت نمیشه احساس کردم که تموم دنیا مال منه و من نیمه گم شده خودم رو پیدا کردم ۲ تایی رفتیم پیتزا گرفتیم اومدیم هتل شاممون رو خوردیم و بعد عشقمون را کامل کردیم... دلارام جان من و آرزو هیچ مشکلی با هم نداریم و عاشق و دیوونه هم هستیم حتی صدای نفسمون برای هم لذت بخشه از هر نظر همدیگر رو پسندیدیم باورت نمیشه آرزو همونیه که من همیشه آرزوش رو داشتم و اونم میگه تو همونی هستی که من می خواستم و آرزوش رو داشتم خیلی با هم مچیم از همه چیز هم لذت میبریم اصلاً از هم سیر نمیشیم. یه فکرایه داریم تو ذهنمون آرزو قراره درسش رو ادامه بده تا تهران قبول بشه عشقم میخواد وکیل بشه و میدونم میتونه چون توانائیشو داره و انقدر عاشقمه که تمام تلاشش رو میکنه تا بیاد پیشم تا اون موقع هم خدا بزرگه باز می بینمش میدونم. اگه آرزو بیاد تهران خیلی عالی میشه میدونی دلارام جان خوشبختانه خانواده جفتمون امل نیستن مثلاً خانواده من میدونن من ارزومه که مستقل بشم و دارم تموم تلاشم رو میکنم تو کارم تا موفق بشم و بتونم کاملاً مستقل بشم آرزو از تلاشی که میکنم با خبره چون همه چیزم رو باهاش در میون میزارم و اگر نظری داشته باشه با جون و دل گوش میدم آرزو اینه که یه زندگی خوب و آروم با آرزو داشته باشم به زودی و میدونم خواستن توانسته (: عشق ما به هم تمام مشکلات رو از سر راهمون بر میداره و مارو به هم میرسونه چون ما بدون هم نمیتونیم سر کنیم.



در مورد اون دوست ۳۲ سالم هم با ید بگم که دیگه مشکلی ندارم باهاش و مثل ۲ تا دوست معمولی هستیم با هم چون اون از من نبود هم حس من نبود می دونی دلارام جان اشتباه ما هم جنس گرایان اینه که نباید بریم دنبال کسی که هم حس مانیست هر چقدر هم به ما علاقه مند بشن باز به طرف جنس مخالف جذب میشن واز زندگی ودست ما خارج میشن نوشته بودی تا به حال ۳ تا دوست دختر داشتی وظاهراً هم هیچ کدوم هم جنس گرا نبودند.خوب به نظر من باید دنبال یکی بگردی که مثل خودته هم حسنه وبدونی وخیالت تخت باشه که همیشه مال توست نه اینکه همش ترس وواهمه داشته باشی که نکنه بره فلان جا و از یه پسری خوشش بیاد و...میدونی درسته که هیچ چیز مطلقاً تو دنیا وجود نداره ولی حسی که به فرض من دارم مطلقه وتغییر پذیر نیست نوشته بودی که توی هم جنس گرا هم قابلیت این رو داری که اگر بخوای میتونی با جنس مخالفت باشی (یعنی ازهر لحاظ؟؟؟؟) ولی نمی خوای یا لزومی نمی بینی یه چیز جالبتر نوشته بودی که خیلی منو برد تو فکر و برام عجیب بود ودوست دارم بیشتر در این مورد برام توضیح بدی که شرایط سنی وفکری تو الان این طوریه که دلت میخواد با جنس موافت باشی. یعنی چی اون وقت؟ یعنی امکان داره چند سال دیگه با شرایط دیگه در زندگی به جنس مخالفت جذب بشی. پس این حس هم جنس گرایی که از بدو تولد با تو بوده چی؟ گیجم کردی توضیح بده در این مورد. در ضمن من اگه حتی یک درصد این حس رو داشتم که ممکنه در آینده به جنس مخالفم جذب بشم هیچ وقت یه جفت برای همیشه انتخاب نمی کردم یا اگر یک درصد فکر می کردم یا حس می کردم که آرزو خدایی نکرده یه روز جذب جنس مخالفم میشم هیچ وقت باهاش نمی موندم نمی دونم شما چطوری فکر می کنید ولی برای من حتی تصورم مرگه که با جنس مخالفم هم خوابه بشم واصلاً امکان این که علاقه عاطفی بهش پیدا کنم نیست چون من خودم رو شناختم وثبات دارم این موضوع برای بایسکشوال ها صادقانه یه یک لژیون یا گی واقعی.

دلارام جان خوشحال میشم با من وآرزو در ارتباط باشی.

(در ضمن من و آرزو خیلی دوست داریم که این متن در مجله چاپ بشه اگر امکانش باشه ممنون میشیم ازتون) البته اگر بخوای میتونم برات از اول آشنایی مون بنویسم تا اینجا کاملتر بنویسم ما خیلی دوست داریم خاطرات به یاد ماندنمون رو به ثبت برسونیم وهمگان بخونن(نظرت چیه؟)

با آرزوی موفقیت برای تو دوست خوبمون

فدا یت آرزو وسانا

## ساناز و آرزوی عزیزم سلام.

من این نامه رو برای هر دوی شما می فرستم، چون اگر برای یکی از شما بفرستم انگار کارم رو نصفه انجام دادم. چون شما دو تا دیگه الان یک نفر هستید.

ساناز جان انقدر توی نامت از واژه ی عشق و مشتقاتش استفاده کرده بودی که تک تک سلولهای بدنم از خوشحالی به رقص در اومدند. باور کن وقتی نامه ی تورو می خوندم موهای تنم از شادی سیخ شده بود! نمی دونی چقدر احساس شادی و خوشحالی می کنم وقتی که می شنوم که دو تا آدم به هم رسیدند، چه برسه به اینکه اون دو تا آدم، دو تا همجنسگرا هم باشند و تازه منم در جریان دوستی و آشنایی اونها باشم.

نمی دونم چطوری می تونم برات شور و هیجانی رو که از خوندن نامت به من دست داد برات توصیف کنم. البته نیازی هم نیست، چون این شور و هیجانی بود که خودت به من منتقل کرده بودی و انقدر نامت بوی عشق می داد که منم از عشق شما احساس عاشق بودن کردم، باور کن.



فقط می توئم بگم که برای شما دو تا واقعاً خوشحالم و دلم می خواد که هر چه زودتر بشنوم که زندگی مشترکتون رو شروع کردید. خوشحالم که موضع خودت رو در مورد دوست دگر جنسگرات مشخص کردی و با این مسئله کنار اومدی. عزیزم در مورد دوست دختر اولم قبول دارم که همیشه باید مراقب می بودم که از پسری خوشش نیاد، اما در مورد دومی باید مراقب می بودم که نه از پسر خوشش بیاد و نه از دختر!

می خوام بگم که خیانت خیانتته، چه طرفت دختر باشه و چه پسر چه فرقی می کنه؟ اگر دوست دختر آدم اهل خیانت باشه، مهم نفس این کاره، نه جنسیت رقیب تو!

بین حتما این رو قبول داری که من و تو و همه ی لزیبن های روی زمین، یک زن کامل هستند و در مورد این موضوع هیچ شکی ندارند. اصلاً لزیبن یعنی زن همجنسگرا، اگر من حس می کردم که زن نیستم پس دیگه اسم لزیبن نبود و اسم ترنس سکشوال بود!

من به دلیل همین زن بودن مثل همه ی زن ها قابلیت این رو دارم که با مرد هم باشم، می خوام بگم که اگر بخوام، می توئم این کارو بکنم. نمی گم با عشق و علاقه این کارو می کنم. من هم مثل تو ممکنه وقتی به این موضوع فکر کنم حالت تهوع بهم دست بده. خب من لزیبنم، طبیعیه که احساس حال به هم خوردگی بهم دست بده، مطمئناً این کار رو از روی شور و هیجان انجام نمی دم، ولی شدنی، نه؟ منظور من از مطلق نبودن اینه!

بله با این کار خیلی از نفس خودم و آدمی که هستم فاصله می گیرم و کلی اتفاق های بد دیگه.

بین عزیزم وقتی تو از آدم های استریت اطرافت انتظار داری که ذهنشون رو از حالت یک بعدی در بیارن و به تو و آدم های مثل تو نگاه کنند و حضورشون رو قبول داشته باشند، تو هم باید به همون نسبت انعطاف پذیر باشی. بین من و تو نمونه هایی از یک اقلیت هستیم. اگر رفتار من و تو یه جایش لنگ بزنه اونها این رو به حساب همه ی همجنسگراهای دنیا می گذارند. چون نمونه های اونها فقط من و تو هستیم. برای همین ما باید تلاشمون رو بکنیم که از همه نظر توی زندگیمون موفق باشیم تا هر جا هر کس فهمید که ما همجنسگرا هستیم، بگه بابا این آدم به این خوبی، پس همجنسگراها همه خوب هستند!

برای همین باید من و تو باید اولین کسانی باشیم که یک بعدی فکر کردن رو کنار می گذاریم. من می گم شرایط سنی و ذهنی من الان به من می گه که دلم می خواد به یه دختر عشق بورزم و بله مثل تو از اول زندگی هم همینطور بوده. اما همجنسگرایی هم قسمتی از شخصیت منه، قسمتی از وجود منه، ممکنه همیشه اینطوری بمونه یا ممکنه تغییر کنه. این که تا حالا تغییر نکرده دلیل بر این نیست که از این به بعد هم تغییر نکنه. نمی گم دلم می خواد تغییر کنه، نمی گم دارم روی خودم کار می کنم که تغییرش بدم. حد اقل تو و اطرافیانم می تونید مطمئن باشید که من وقتی دارم در راه اعتلای سطح زندگی همجنسگرایان قدم بر می دارم خودم هم جزئی از اون هستم که اگه دلم می خواست خودم رو عوض کنم دیگه دلیلی برای مبارزه در این راه نبود.

مهم اسمش نیست، مهم حسیه که هر کدوم از ما از بدو تولد تا همین امروز با خودمون یدک می کشیم. لزیبن بودن انقدر توی ایران دردسر داره که کسی الکی دلش نخواد که به این نام شناخته بشه، من هم از این قاعده مستثنی نیستم.

من از اینکه با شما در ارتباط باشم خیلی هم خوشحال می شم. نیاز به تشکر نیست. من این رو وظیفه ی خودم می دونم.

برای هر دوی شما دو تا عزیز آرزوی بهترین ها رو می کنم.

قربان شما

دلارام





## اسمی برای اولین کافه همجنسگرایان در ایران

### ■ فرزاد

◀ دیروز با دوستم در حوالی میدان ونک قرار گذاشته بودم. کار خاصی با هم نداشتیم. می خواستیم ساعتی را با هم بگذرانیم، جایی بنشینیم، قهوه ای بخوریم و حرف بزیم. یک ساعت قبل از موعد رسیدم و تو اون اطراف برای خودم دور زدم. در خیابان ولی عصر و حوالی پارک ملت می شد از روی بعضی چهره ها حدس زد که خودی هستند و این به آدم دلگرمی می ده. وقتی دوستم را دیدم گفت بریم رستوران ج.ج. که جای بدی نیست. بهش گفتم میدونی چیه؟ فکر کن اگه ما تو تهران یک کافه مخصوص همجنسگرایان داشتیم. آن وقت چقدر راحت می تونستیم اونجا بریم اون وقت این همه گی که تو این خیابون های اطراف دیدیم این طور تو خیابون ول نمی شدن.. اون وقت نشستن تو یک کافه و بار مخصوص همجنسگرایان لذت دیگری می داشت. دوستم حرف هایم را تأیید کرد و امشب دارم اینو برای شما می نویسم.

همجنسگرایان در همه کشورهای آزاد کافه ها، رستوران ها، سونا ها، هتل ها و ساحل های مخصوص خود را دارند. چرا ما را از این حق محروم کرده اند؟ تا آن را فراموش کنیم؟ نه. من فراموش نمی کنم و می دانم شما هم فراموش نمی کنید. فکرتان را بکنید که ما همجنسگرایان این کشور اولین کافه (بار) رسمی و علنی خود را در کشور (به احتمال قوی در تهران) باز کنیم. منظور از این دست کافه ها که امروز هم در بعضی شهرها هستند و صاحبان آنها رویه و برخورد خوبی با همجنسگرایان دارند و این محلات روزهای مخصوصی در هفته پاتوق همجنسگرایان می شوند، نیست، بلکه منظور این است که یک همجنسگرایی علنی (مرد یا زن)، بیاید و یک کافه (بار) رسمی و علنی برای همجنسگرایان باز کند. فکر می کنید اسم این اولین کافه علنی ما همجنسگرایان تو کشور چی باید باشد؟ یا چی خواهد بود؟ مهمتر از اون فکر می کنید چه زمانی ما از حق دایر کردن یک همچون محلی (بار) مخصوص برای خودمان برخوردار خواهیم شد؟ جایی که همه افرادی که به آنجا می آیند همه گی و لزبین و ترانس باشند و در آنجا بدون اینکه از فشار نگاه های هتروها رنج ببرند یا حتی " خجالت " بکشند، در یک فضای آرام، با موسیقی شاد و دلنشین دور هم جمع بشوند، دوستانی برای خود بیابند، نوشیدنی دلخواه خود را نوش جان کنند و غم دنیا را فراموش. این کار ماها را به هم نزدیکتر می کند، ما را از تنهایی و افسردگی خلاص می کند و دیگران هم می بینند که ما همجنسگرایان نه شاخ داریم و نه دم و نه به هر کسی رسیدیم فوری به فکر سکس می افتیم.

خود شما چقدر در باره این مسئله داشتن کلاب و بار فکر کرده اید؟ آیا این آرزو را دارید که خود بتوانید اولین بار رسمی و علنی برای همجنسگرایان را دایر کنید؟ یک بار کاملاً گی و لزبینی. حتی مجلات همجنسگرایان هم میتوان در یک گوشه بار گذاشت که علاقمندان بتوانند بخوانند یا آنها را خرید کنند. میتوان کاندوم هم گذاشت تا همجنسگرایان در روابط خود بهداشت جنسی را رعایت کنند. این خود فرهنگ مدرن همجنسگرایی را به جامعه نشان می دهد.

به مرور که این بار معروف میشود، دگر جنسگرایان کنجکاو هم سر می زنند و می بینند که ما اقلیت های جنسی نه شاخ داریم و نه دم، نه همه مردهای گی رفتار زنانه دارند و نه همه لزبین ها مثل مردها رفتار می کنند. بعدش هم بچه های شهرهای دیگر دست بکار می شوند و بارهای خودشان را افتتاح می کنند.

این خواسته شاید امروز به نظر خیلی ها دور و دراز و حالت یک رؤیا را داشته باشد اما مسلم بدانید که ما روزی از چنین حق و حقوقی برخوردار خواهیم شد اگر که همه ما امروز به اندازه سهم خود در آگاهی رسانی در باره همجنسگرایی کمک کنیم، مجلات و نشریات موجود را به بقیه افراد معرفی و در مبارزه برای آزادی به همراه گروههای دیگر موجود در جامعه فعالانه شرکت کنیم. هر چه فضای جامعه بسته تر باشد، بهمان نسبت ما همجنسگرایان هم حاشیه ای تر خواهیم شد.. برای آزادی و تحقق آرزوها و رؤیاهای خود هم که شده، وارد میدان عمل شویم. راستی بنظر شما اولین کافه همجنسگرایان چه اسمی باید داشته باشه؟



## شوخی با طعم جدی - جدی با طعم شوخی

◀ دولت ایران با هزار و یک وسیله سعی می‌کنه به آخرین دست آوردهای علمی تو هر زمینه ای دسترسی پیدا کنه، از چگونگی ساختن بمب اتم گرفته تا کلونینگ (شبیه سازی) گوسفندان بیچاره که اخیراً در پژوهشکده رویان اصفهان انجام شد. روزنامه ها هم با بوق و کرنا این چیزها را گزارش می‌دن. تا نشون بدن که ایران کشور پیشرفته ای است. ولی این کلاه گذاشتن سر مردم است. چون وقتی نوبت آگاهی رسانی در باره مسائل جنسی، همجنسگرایی و آخرین دست آوردهای علمی در این باره می‌رسد، فوری همه و بخصوص سردبیر روزنامه شرق آقای محد قوچانی یادشان می‌افتد که جامعه ایران یک جامعه سنتی و مذهبی است و فعلاً آمادگی این چیزها را ندارد. وقتی میخوان مجلات و روزنامه ها را به جرم "نوشتن خلاف عفت عمومی" تعطیل کنن مثل مجله "روانشناسی جامعه"، ایران کشور سنتی میشه اما برای بمب اتم و شبیه سازی ایران یک مرتبه پیشرفته معرفی میشه. آخه یک کشور سنتی عقب مانده بمب اتم و شبیه سازی می‌خواد واسه چی؟ دم خروس را باور کنیم یا قسم حضرت عباس؟ پیشرفت اگه بطور یکنواخت و هماهنگ تو همه زمینه ها پیش نره، بدونین که یه جای کار می‌لنگه. هیچ چیز ما ایرانیا مثل آدما نیست. در کسب علم و دانش کارهایمان هماهنگ و یکنواخت نیست، در کشاورزی مان همینطور، در فرهنگ سازی، در... و در روزنامه ها و مراکز اطلاع رسانی که دیگه خودتون می‌تونین حدیث مفصل بخونین. اما باشه بگذار تا دلشون بخواد سرشونو زیر برف کنن، دلق مرقع بیوشن، خرقه ریا بتن کنن، در باره ما نویسن. ما را چه غم که حافظ شیرازی قرن ها پیش جوابشان را داده:

در میخانه بستند خدایا مپسند	که در خانه تزویر و ریا بگشایند
ما نگوئیم بد و میل به ناحق نکنیم	جامه کس سیه و دلق خود ازرق نکنیم
گر همچو من افتاده این دام شوی	ای بس که خراب باده و جام شوی
در نظر بازی ما بیخبران حیرانند	ما چنینیم که نمودیم دگر ایشان دانند
فاش می‌گویم و از گفته خود دل شادم	بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم
من نخواهم کرد ترک لعل یار و جام می	زاهدان معذور داریم که این هم مذهب است
میخواره و سرگشته و رندیم و نظرباز	و آنکس که چو ما نیست در این شهر کدامست

(می بخشید بیت ها را از قسمت های مختلف اشعار حافظ برداشته و کنار هم چیدم)



آخرین شماره

■ ماها، مجله الکترونیکی همجنسگرایان ایران

برای بیان نظرات و پیشنهادهای خود، و یا ارسال مطلب، عکس، نقد، و همین طور برای اشتراک ماها، از آدرس پستی زیر استفاده کنید:

■ [majaleh\\_maha@yahoo.com](mailto:majaleh_maha@yahoo.com)